نسخه‌ی به‌روزشده

بلخی‌ها هند

معلومات درباره خانواده مظفرشمس بلخی و سفرنامهٔ بیهار

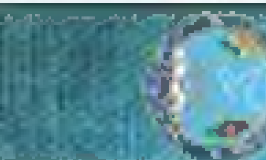


میرویس بلخی

بلخی‌های هند

معلومات درباره خانوادهٔ مظفر شمس بلخی
و سفرنامهٔ بهار

میرویس بلخی



نسخه به‌روزشده

بلخی‌های هند

معلومات درباره خانواده مظفر شمس بلخی و سفرنامه بیهار

دکتور میرویس بلخی



بنیاد افغانستان-هند

نام اثر: بلخی‌های هند (معلومات درباره خانواده مظفر شمس بلخی و سفرنامه بیهار)

نویسنده: دکتور میرویس بلخی

ناشر: بنیاد افغانستان-هند

مشخصات نشر: چاپ اول، کابل ۱۳۹۸ خزان

برگ آرا و طراح پشتی: هادی مروج

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

شابک: ۹۷۸-۹۹۳۶-۶۵۲-۲۲-٤

خدمات چاپ: انتشارات امیری

آدرس مرکز پخش: سفارت کبرای جمهوری اسلامی افغانستان در دهلی نو

شماره تماس: ۲٤۱۰۳۳۳٦ (۱۱) ۹۱+

ایمیل: mirwaisbalkhi@yahoo.com

فهرست مطالب

بخش نخست

بخش دوم

بخش سوم

مقدمه

بلخ را از ازل قضا چنان رفته است که فضلا و ادبای آن می‌باید عمری را در دیار بیگانگان در غربت به سر کنند و روشنایی چراغ اندیشه و معرفت ایشان سده‌ها پس از درگذشت ایشان به زادگاه آنان برسد و تشنگان بلخی را سیراب کند که در این میان می‌بایست هزاران تشنه از عطش قطره‌های باران عرفان و ادب در آرزوی ریزش به کام خشکیده ایشان این سرا را ترک کنند و هرگز کسی را به این اسم نشناسند و قطره‌ای را نچشند و یا شایدهم خداوند روزگاران بلخ را چنان موهبتی بخشیده است که باید مردمان آن سرچشمه زلال دانش و معرفت و ادب برای دیاران دیگر باشند. چنان‌که ابراهیم ادهم به اصفهان رفت و ناصر خسرو به بدخشان و همین‌طور در هرگوشه و کنار هند و پاکستان و ایران و ترکیه و بخارا و سمرقند و عراق و شام را که دیده و یا شنیده‌ام، بزرگی از اهل بلخ خفته بود و آرامگاه وی مورد توجه همگان بوده است.

هشتصد سال پیش از این روز، کودکی نه‌ساله در رکاب پدر بلخ را به قصد اقصای دور ترک کرد که در آن زمان شاه عرفان خراسان، شیخ فریدالدین عطار نیشاپوری، در آن سن در سیمای وی چهره عالم‌تاب و درخشان معرفت را دیده برد و می‌دانست که این کودک سرگردان بلخی روزگاری شود که هزاران را سرگردان در دریای معرفت کند و خود بر تخت سکون و آرامش تکیه زند و سوز و آه بشنود و بوی سوخته جگرها بو کند. او مولانا جلال‌الدین محمد بلخی است.

این‌گونه بلخی‌ها در هرکجای پراکنده شدند. در هند نیز این جماعت در هرگوشه و

کناری زندگی دارند. صاحب آثار و مزارات و نشان‌های آشکار هستند که مریدان زیادی به‌پیروی از آنان در خدمت شان قرار دارند. من در مورد این جماعت نه شنیده بودم و نه جای خوانده بودم. از روی تصادف با آنها آشنا شدم.

در سال ۱۳۸۷ خورشیدی در دوران تحصیلات ماستری در دانشگاه جواهر لعل نهروی هند، با جوانی به نام نصر بلخی در دنیای مجازی آرکوت[1] (بعدها فیس‌بوک) آشنا شدم. در این زمان، من به‌عنوان مسئول بخش فرهنگی اتحادیه محصلان افغانستان در هند فعالیت داشته و کوشش می‌کردم تا با همهٔ محصلان افغانستان در گوشه و کنار هند، ارتباط حاصل کنم. در این زمان و با بی‌پولی‌های دوره تحصیل در دیار غربت، صحبت از طریق تلفن گران می‌افتاد. انترنت تنها مجرای آسان و ارزان بود.

یک روز که شاید بسیار خسته و دق شده بودم، دیدم این نصر بلخی روی خط است. یک قطعه از غزل حافظ برای او ارسال کردم. چند لحظه بعد پاسخ داد که عربی نمی‌داند. برایش نوشتم که این شعر حافظ است و به زبان فارسی. دوباره جواب داد که عربی نمی‌داند. به انگلیسی نوشتم که من شعر حافظ را به فارسی ارسال کردم و تو چطور نمی‌دانی؟ برایم نوشت که فارسی هم نمی‌داند.

این نخستین ردوبدل کردن پیام میان ما، برایم تعجب‌برانگیز شد و فکر کردم کسی است که می‌خواهد مرا آزار بدهد. بنابراین، مدتی این مرد را ترک کردم. باز یکی از همین روزها، هوای شوخی به سرم زد و دوباره به نصر بلخی پیام دادم. با وجودی که روی خط بود، پاسخ نداد. این امر مرا کنجکاو ساخت. به این دلیل، صفحه معلومات

1. Orkut

او را کلیک کردم و دیدم که نوشته است: اهل بیهار، هند. در کنار آن، همه دوستان او هندی بودند و مهم‌تر از همه، نوشته‌های او و دیگران که در صفحه او نوشته بودند، همه به زبان اردو و یا انگلیسی بود. چیزی که در تمام صفحه این مرد دیده نمی‌شد، زبان فارسی بود.

از اینجا، صحبت ما دوباره آغاز شد، اما به زبان انگلیسی. نصر بلخی درباره خود، زندگی، نسل و نسب و تاریخچه خانواده خود چیزهایی گفت که همه برایم نو و ناشنیده بود. او نیز فهمید که ریشه در کجای تاریخ دارد و بلخ و بلخی یعنی چه؟ زیرا به گفته خود او، بلخ در خراسان قدیم شهری بوده که امروز دیگر موجود نیست. وقتی مواد و عکس‌هایی از بلخ را برایش فرستادم، هیجانی شد.

این آغاز شناخت من از بلخی هاهند شد. اما قصه در اینجا خاتمه پیدا نکرد. آهسته‌آهسته از طریق نصر بلخی، با بلخی‌هایی آشنا شدم که در بیرون از هند و در کشورهای دیگر زندگی دارند و هندی نیستند. با بلخی‌های شمال آفریقا، اثیر بلخی، نبیلای بلخی و چند بلخی دیگر در مراکش آشنا شدم. با بلخی‌های یمن آشنا شدم[1] البته در کشمیر و کراچی نیز تعداد زیادی بلخی‌ها با این تخلص زندگی دارند.

با یک بلخی کشمیری آشنا شدم که در سرینگر، مرکز این کشور، زندگی دارد و می‌گفت که در مرکز شهر سرینگر و در منطقه لال‌چوک، یک زیارت معروف به داوود بلخی است که مورد توجه عام و خاص می‌باشد. او می‌گفت که این مرد نخستین

---

۱ بعدها براساس تحقیق و تماس‌های مستمر فهمیده شد که بلخی‌های شمال افریقا و یمن اکثر از احفاد و فرزندان آل برمک‌اند که در زمان اقتدار این خاندان در بغداد، تعدادی از بزرگان آن‌ها در مناطق شمال افریقا و قبرس حاکم تعیین شده بودند. عیسی بن مزرعه بلخی، حاکم قبرس و دیگران در مناصب بالای حکومتی قرار داشتند. بعد از زوال حکومت برمکی، اولاد این خانواده در کشورهای مذکور باقی ماندند.

بلخی مسافر به کشمیر است که دیگر بلخی هاکشمیری از نسل او باقی مانده‌اند.
بلخی هاکراچی در پاکستان، مهاجرین هندی هستند که پس از جدایی هند و پاکستان در سال ۱۹۴۷ میلادی، با مسلمانان ایالات بیهار و اترابرادیش، به پاکستان هجرت نموده و در منطقه کراچی امروزی مسکن گزین شده‌اند. این بلخی ها با بلخی هابیهار قرابت نزدیک دارند و همیشه در تماس هستند. شهاب بلخی، عرشیه بلخی و چند بلخی دیگر از این منطقه دوستان من هستند که از طریق فیس‌بوک با آنها در تماس هستم و اطلاعات خوبی در باره زندگی آنان به دست آورده‌ام.
نوشتن در مورد هرکدام از گروه بلخی هادر پاکستان، هند، کشمیر، یمن، مراکش و دیگر نقاط دنیا، نیاز به یک تحقیق گسترده است که علاقمندان تاریخ و ادبیات می‌توانند در این زمینه تحقیق کنند؛ من فقط براساس علاقمندی به اجتماع بلخی هاهند، این رساله کوچک را نوشتم تا سرنخی شود برای دیگران. این رساله بسیار کم و کوتاه در مورد زندگی و آثار بلخی هاهند است. هرکدام از این شخصیت‌های علمی، تصوفی و ادیب را که من در این نوشته کوتاه یادآوری کرده‌ام، دنیایی از گفتنی دارد.
البته نوشته حاضر یک تحقیق با رعایت اصول علمی نیست، بلکه یادداشت‌های پراکنده است که در فرصت‌های مختلف با مراجعه به مقالات و کتاب‌ها آن را رونوشت کرده‌ام با این‌که در سفرهای دوره ماموریت دیپلماتیک به‌شمال هند، و دیدار با بلخی‌ها مسایلی را ثبت کتابچه و یا مبایل کردم. علت چاپ این نوشته به‌صورت فعلی این‌است که فکر کردم شاید دیگر فرصت مناسب برای من دست ندهد تا روی بلخی هادر هند بنویسم، بنابراین، همین اطلاعات را برای کسانی که در این حوزه علاقه دارند، تقدیم می‌کنم.

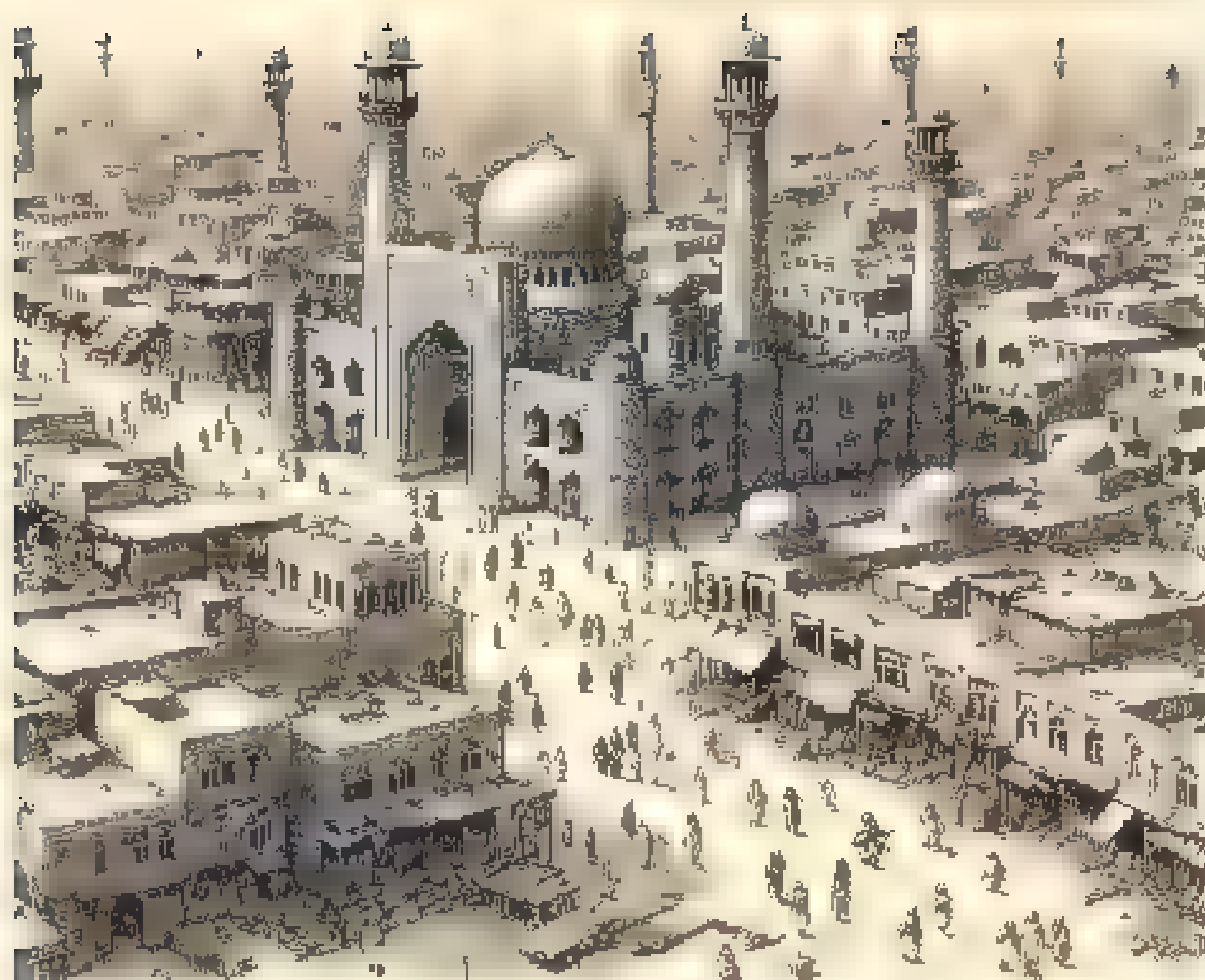
کتاب حاضر سه بخش دارد؛ بخش نخست در مورد بلخی‌های نامدار و خانواده مولانا مظفرشمس بلخی است. بخش دوم، یادداشت سفرنامه به ایالت بیهار در شمال هند است و بخش سوم، عکس‌ها، مزارات، کتاب‌ها و نامه‌های بلخی‌های هند است. در اخیر، جا دارد از بنیاد افغانستان-هند و تمام همکاران، به‌ویژه خیر الله آزاد، سرپرست سفارت کبرای جمهوری اسلامی افغانستان در دهلی‌نو، برای چاپ این اثر سپاس‌گزاری نمایم. هم‌چنان از ابصار بلخی، جوان مستعد و متعهد خانواده مظفرشمس بلخی و مرحوم پروفیسور تسنیم بلخی اظهار سپاس دارم که در راستای گردآوری معلومات کمک شایانی کرده‌اند.

دکتور میرویس بلخی

زمستان ۱۳۹۶–دهلی‌نو

این صفحه خالی است

بخش نخست



نمای بلخ در دوره میانه

فصل نخست
کلیات درباره بلخی‌های هند

الف. هجرت بلخی‌ها به هند

در این باره که قافله‌های علما، ادبا، شعرا، مصنفان و صوفیان بلخ در کدام دوره دست به مهاجرت زده و به کدام کشورهای جهان سرازیر شدند، در مصادر تواریخ موجود اسنادی در دست نیست. از اقتباسات تاریخی چنین برمی‌آید که مردم بلخ چه قبل از هجوم تاتار و چه پس از آن، به اقصا نقاط جهان مسافرت می‌کرده‌اند. در این میان از مسافرت و مهاجرت اهل بلخ به هندوستان در اسناد فراوان تاریخی تذکراتی رفته است. در شهرهای بزرگ این سرزمین اهالی بلخ سکنی گزیدند و به مرور زمان به مردمان بومی هند تبدیل شدند.

در میان مسافران و مهاجران بلخی که به سمت هندوستان رفته‌اند، به‌خصوص در میان صوفیان، سادات بلخ نسبت به دیگران سبقت جسته‌اند. شاید نخستین مهاجر بلخی که تاریخ در ذهن خود دارد، مسافرت پدر امیرخسرو بلخی دهلوی (متوفای ۷۲۵ هـ)، امیرسیف‌الدین محمود است.

خانواده سلطان شمس‌الدین برهان‌الدین بلخی، از نامداران دیگر اهل بلخ است که مصادف به مهاجرت امیر سیف‌الدین به هند رفتند. این دو خانواده هردو در پی تهدید

هجوم تاتار به بلخ، این شهر را ترک کردند. از این دو خانواده بلخی، امیرسیف‌الدین در پتیالی ساکن شد و مولانا شمس‌الدین بلخی در دهلی.

هدف اساسی مهاجرت خانواده‌های بلخی به هند تا هنوز در هاله ابهام قرار دارد. هرچند یک عده مورخان این سفر را فرار از تهدیدهای تاتار در بلخ می‌دانند، اما در عین حال، دلایلی دیگر هم هست که تعداد از نویسندگان به آن بیش‌تر صادرت می‌ورزند. به‌خصوص تذکره‌نویسان صوفیان بلخی در بیهار هند باور دارند که تهدید تاتار دلیل اصلی هجرت خانواده سلطان شمس‌الدین بلخی نیست.

تصوف یکی از مهم‌ترین عوامل مسافرت بلخی‌ها در مناطق مختلف دنیای اسلام است. همان‌گونه که سلطان ابراهیم بن ادهم بلخی تاج و سلطنت را رها کرده در مغاره در اصفهان به عبادت و ریاضت پرداخت، همان‌گونه سلطان شمس‌الدین برهان‌الدین بلخی نیز بلخ را به قصد دهلی ترک کرد و مدتی به دربار حاکم زندگی کرد اما به‌زودی به هدف که آمده بود، در لباس صوفیان داخل شد.

در دوره حکومت محمد بن تغلق(۷۲۵ تا ۷۵۲ هـ) خانواده‌ای از اهل بلخ، از احفاد ابراهیم بن ادهم بلخی، آن صوفی نامدار خراسان برای ترویج دین اسلام قصد مسافرت به هند را کرد. این خانواده در نخست به شمال هند، در شهر دهلی سکونت اختیار کردند و مدتی در جهت هدف خود مشغول شدند. در این زمان دهلی از مراکز مهم حکمرانان مسلمان شمقاره به شمار می‌رفت، بنابرآن، این امر برای این خانواده دعوت‌گر منجر به ادامه مسافرت شد. شهرهای اطراف دهلی در آن زمان فرصت‌های مهمی را برای تبلیغ دین مهیا کرده بود که تعداد زیادی از علما و مبلغین مسلمان در گوشه و کنار آن دعوت می‌کردند. این خانواده بلخی نیز دهلی را به مقصد شهرهای مرکزی هند ترک کرده به شهر تاریخی پتنا در بیهار ساکن شدند. پس از مدتی کوتاه،

این شهر را به قصد شهرک کوچک بیهار شریف ترک گفته و از این شهر به مرور زمان به سملی، فتوحه و میر شریف که از شهرهای پرنفوس بیهار به شمار می‌رفت، پراکنده شدند.

ب. نخستین بلخی‌های نامدار در هند

هند سرزمین پهناور با مردمانی از ریشه‌های نژادی و جغرافیایی متفاوت جهان است. در این دیار از سرزمین‌های نزدیک و دور خانواده‌هایی زندگی دارند که بعضی‌ها ریشه و اصالت خود را می‌دانند و بعضی دیگر چنان هندی شده‌اند که دیگر از گذشته خود خبری ندارند.

نامداران، بزرگان، صوفیان، شاعران، سیاست‌مداران و شیوخ هند نیز از این امر مستثنا نیستند. بسیاری از بزرگان به‌خصوص مسلمان هند که در دوره سلطنت دهلی (۱۲۰۶ تا ۱۵۲۶ میلادی) از دیار خراسان بزرگ به هند مهاجرت کردند، ریشه در یکی از شهرهای بزرگ آن سرزمین دارند. بلخ بدون شک خاستگاه تعداد زیادی از این مردان است.

بعضی از این بزرگان براساس اسناد موثق و روایت‌های پی‌درپی ریشه در بلخ دارند که چون خورشید روشن است. در آثار، مکتوبات، نسب‌نامه‌ها و دیگر نوشته‌های خود اینها یا دیگران از سرزمین آبایی آنها ذکر رفته است؛ اما بعضی دیگر، روایت‌های ضعف و تک‌منبع روایتی از ریشه و اصالت خود به یادگار گذشته‌اند که تمسک به آن کار صواب به نظر نمی‌رسد.

به‌طور مثال، در یکی از روزهای بسیار گرم و بارطوبت، به دنبال مزار مولانا برهان‌الدین بلخی در منطقه تالاب شمسی در مهرولی سرگردان بودم که به درگاه شیخ نجیب‌الدین فردوسی سر زدم. چون مزار پیدا نشد، به فکرم رسید که از متولی این

درگاه سراغ مزار مولانای بلخی را بگیرم؛ چون او از پیشوایان سلسله فردوسیه است. امام مسجد این خانقاه، مولوی جمیل، وقتی دانست من اهل بلخ هستم، بسیار خوش شد و با مهمان‌نوازی هندی مرا به دکان تجاری خود که روبه‌روی درگاه بود، دعوت کرد و بعد در مورد شیخ نجیب‌الدین فردوسی سخن گفت که پدران این مرد نیز از بلخ به هند آمده بودند.

این اطلاعات را بار اول می‌شنیدم و بنابراین دو بار و سه بار پرسیدم که براساس کدام منبع می‌گوید پدران شیخ از بلخ مسافرت کرده‌اند. پاسخ او موثق نبود و اظهار کرد که من فقط از بزرگان شنیده‌ام و کدام منبع دیگر ندارم.

با این حال، تشخیص سرزمین آبایی بسیاری از شیوخ و مردمان هندی که امکان بلخی بودن آنها می‌رود، کار تحقیقی دیگری و در عین حال حوصله بیشتر می‌خواهد که شاید روزی کسی در این زمینه اقدام کند. اما در این قسمت تلاش می‌شود تا به کسانی که در بلخی بودن آنها شک و شبهه‌ای وجود ندارد، پرداخته شود.

۱. حضرت امیرخسرو بلخی دهلوی[1]

حکیم ابوالحسن یمین‌الدین بن سیف‌الدین محمود بلخی معروف به امیر خسرو دهلوی (زادهٔ ۶۵۱ در پتیالی هند و متوفای ۷۲۵ هجری قمری در دهلی) شاعر پارسی‌گوی هندوستان بود. او یکی از دو شاعر مهم اوایل قرن هشتم است که سایر سخنوران پارسی‌گوی هند را تحت‌الشعاع قرار دادند و در ادوار بعد هم نفوذ دامنه‌دار در میان شعرای ایران و هند داشتند. آن دو امیرخسرو و حسن دهلوی بودند.

۱. قبلاً معلومات این بخش را در ویکی‌پدیای فارسی اضافه کرده بودم. در اینجا زندگی امیرخسرو را دوباره به صورت امانت آورده‌ام.

امیرخسرو به زبان‌های فارسی، عربی، ترکی و سانسکریت چیرگی داشت و به سعدی هند معروف بود و او در اوایل حال به «سلطانی» و سپس به «طوطی» تخلص می‌کرد.

ابوالحسن امیرخسرو دهلوی، شاعر و عارف نامدار پارسی‌گوی هندوستان در سال ۶۳۲ خورشیدی(۶۵۱ قمری) در پتیالی هند زاده شد و به سال ۷۰۳ خورشیدی(۷۲۵ قمری) در دهلی درگذشت. خسرو ترک‌نژاد یا هزاره‌نژاد[۱] و هندی‌زاده بود و کلمات ترکی و هندی در شعر او بسیار است. پدرش امیر سیف‌الدین محمود از اهالی بلخ، هنگام یورش مغولان به هندوستان فرار کرد و در آنجا با زنی اهل دهلی ازدواج کرد و به دربار شمس‌الدین التمش، پادشاه دهلی، راه یافت. امیرخسرو مانند پدر که سمت امیرالامرایی داشت، در دربار بزرگی و سروری یافته بود و زمانی در درگه جلال‌الدین فیروز شاه خلجی داشت و لقب امیری گرفت.

وی دوران کودکی و نوجوانی را با فراگرفتن زبان و ادب فارسی در دهلی گذراند و پس از چندی در محضر یکی از بزرگ‌ترین و مشهورترین مشایخ و عارفان دوران، یعنی شیخ نظام‌الدین محمد بن احمد دهلوی معروف به نظام‌الدین اولیاء، شاگردی کرد. امیرخسرو به پیر و مراد خود احترام فراوان قایل بود و با وجود ینکه ندیم در خدمت پادشاهان و فرمان‌روایان بود، هیچ‌گاه از میزان ارادت و توجه او نسبت به شیخ کاسته نشد. امیر نیز مانند استاد خود پیر و سلسلهٔ عرفانی چشتیه بود. شیخ نیز خسرو را گرامی می‌داشت. با حسن دهلوی، شاعر نامدار پارسی‌زبان هند از طریق همین شیخ آشنا شد و بین آن دو دوستی عمیقی ایجاد گردید.

۲ در یکی از تحقیقات محمد ستوده ذکر شده است.

مدتی کوتاه پس از درگذشت نظام‌الدین اولیاء، امیر خسرو نیز در سال ۷۰۴(۷۲۵ قمری) درگذشت و نزدیک آرامگاه شیخ به خاک سپرده شد.

۲. حضرت نظام‌الدین اولیاء

حضرت شیخ خواجه سیدمحمد نظام‌الدین معروف به خواجه نظام‌الدین اولیاء، از عرفا و اکابر دین در طریقت چشتیه، در سده هشتم و در سال ۶۲۳ هـ در بدایون از توابع ایالت اتراپرادیش در شمال هند، تولد شد. نظام‌الدین اولیاء را به نام محمد بن احمد دهلوی با القابی چون نظام اولیاء و نظام‌الدین خالدی دهلوی نیز یاد کرده‌اند. در بعضی نوشته‌ها «نظام» یا «نرگس» تخلص کرده است.

پدران نظام‌الدین در دو نسب اهل خلم (تاشقرغان) در بلخ بودند. حسن خلمی و عبدالله خلمی اجداد چهارم و پنجم نظام‌الدین اولیاء در بلخ حیات داشته و در همین شهر وفات کرده‌اند.

در خلم منطقه‌ای است به نام خواجه برهان و مردم خلم، به‌خصوص خواص در این شهر باور دارند که خواجه برهان برادر نظام‌الدین اولیاء است. هرچند این امکان وجود ندارد، اما از نسب‌نامه خواجه نظام‌الدین اولیاء بر مزار او در دهلی نو به این نتیجه می‌توان رسید که خواجه برهان خلمی بلخی به لحاظ نسب از بستگان نظام‌الدین اولیاء است. تاهنوز شجره‌نامه کسی از سادات خلمی پیدا نشده تا در آن دیده شود که خواجه برهان در کدام نسل با نظام‌الدین می‌پیوندد.

سیداحمد، پدر نظام‌الدین اولیاء، از بلخ به لاهور که از شهرهای معروف آن زمان هند بود، مسافرت کرد. مدتی را در این شهر زندگی کرد، اما زود به سمت سرزمین‌های شمالی هند حرکت کرد و در بدایون مسکن گزید.

نظام‌الدین هنوز کودک بود که پدرش وفات کرد. تعداد زیادی از تذکره‌نویسان نوشته‌اند که سن او در هنگام درگذشت پدرش پنج سال بود. بنابراین، مسئولیت پرورش نظام‌الدین به مادرش سپرده شد. مادر نظام‌الدین، زنی زاهد و اهل دین بود و در تربیت فرزند بسیار کوشید. او تعلیمات مقدماتی نظام‌الدین را در بدایون به پایان رسانید و بعد برای کسب علوم عالی به دهلی سفر کرد.

خواجه در دهلی به تحصیلات علوم دینی پرداخت و زود به کیش طریقت درآمد و مرید فریدالدین گنج‌شکر شد. در این راه تلاش و زحمات زیادی به خرج داد تا اینکه خود پیر و مرشد گشت و از نام‌آوران روزگار خود و امروز گشت.

خواجه نظام‌الدین اولیاء آثار مهم و ارزنده در تصوف و عرفان از خود برجا گذاشت که از جمله آنها «فوائد الفواد»، «راحة المحبین»، «افضل الفواد» و «سیرالاولیاء» می‌باشد. کتاب فوائد الفواد که ملفوظات نظام‌الدین اولیاء است، توسط عارف بزرگ امیرحسن سجزی که به «سعدی هند» نیز اشتهار داشته است جمع‌آوری گردید و اطلاعات دقیقی را در معرفی مشایخ چشتیه ارائه داده است.

خواجه نظام‌الدین اولیاء سرانجام در سال ۷۲۵ هـ وفات کرد و در دهلی نو دفن شد

۳. شیخ برهان‌الدین محمود بلخی

احوال آن دانای علوم شناتین، آن آگاه حقایق کونین، آن بری از شیرینی و تلخی شیخ برهان‌الدین محمود بلخی نام پدرش ابوالخیر اسعد است در گلزار ابرار نویسد شعر فارسی صوفیانه گفتی. قول اوست مرا به هیچ کبیره نگیرند الا به شنودن چنگ و نی که شایق و مایل اویم و می‌دانم که خوب نیست. در شرقی حوض شمس که به تخته نور مشهور است، مزار اوست. خاکش را اطفال تبرکاً برای حصول علم می‌خورند و

این‌همه برکات او را از عنایت دعای برهان‌الدین مصنف هدیه فقیه حاصل شد.[۱]

٤. حکیم ضیاءالدین حامد بلخی

احوال آن حلاوت‌گیر تصوف و گدازنده تلخی، حکیم ضیاءالدین حامد بلخی، مرید و خلیفه خواجه بزرگ است، اول به گوناگون فراست حکمت و علوم نامور بود، اصطلاحات تصوف گفتار ناهموار مشردی و گریز داشت، روی در صحرا گرسنه شد، خواجه بزرگ کباب کلنگ در آن صحرا می‌پخت، حاضر شد، نکهٔ عنایت یافت، به محرد فروبردن نور او لامع گشت، در هرچه بود از آن برآمده مع سایر شاگردان اعتقادات تصوف آورده مجاهده پیش گرفت و به والا ولایت مشرف شد.[۲]

٥. مولانا وامق بلخی

پروفسور شریف حسین قاسمی در مقاله معروف خود "عرفا و شعرای چند از بلخ در هند" در مورد او عباراتی محدودی آورده است که من نیز در اینجا بدون دخل و تصرف آن نوشته را به‌طور امانت میاورم:

یکی از شعرای فارسی به‌قول نهاوندی از قبة‌السلام بلخ بود. او در زمان وزارت خان خانان در هند زندگی کرده و به واسطه شیخ الشیوخ علم‌الله به ملازمت آن سپسالار رسیده و در مدح خان خانان قصایدی سروده است. وامق بلخی به فراغت در هند بسر برده بود. مولانا وامق طبعش بسیر و صحبت به غایت و در محبت و وفا بی‌مثل و مانند بود. نهاوندی چند بیت از دو قصیده او را هم در مآثر رحیمی نقل کرده است که نشان‌گر مهارت این شاعر بلخ در شعر و شاعری است. ابیات مولانا وامق چنین

۱. احوال کوتاه زندگی شیخ به‌طور امانت روبرداری شده است.

۲. احوال کوتاه زندگی شیخ به‌طور امانت روبرداری شده است.

است:

آسمان گو، زهر قاتل ریز در ساغر که ما
سوده الماس حسرت در کباب افگنده‌ایم
اهل معنا رونق طغرای دفتر کرده‌اند
آنچه ما مطبوع گویان از کتاب افگنده‌ایم

۶. نصیبی (عشاق) بلخی

ابوابراهیم الله‌یار بن حاجی محمدیار بن حاجی مرزا که گاه نصیبی و گاه عاشق تخلص می‌کرده است، از شاعران معروف دوره اورنگزیب، آخرین شاه مقتدر مغولی هند اصلا از بلخ است. به‌قول استاد قاسمی، عشاق بلخی در همین دوره از بلخ به هند مهاجرت کرد. از جزییات زندگی عاشق بلخی مسمی در دست نیست اما یک دیوان قصاید به‌دست آمده است که در آن قصایدی در حمد، نعت، منقبت، مدح امام ابوحنیفه، خواجه بهاالدین نقشبندی، خواجه احرار، شیخ برهان‌الدین و اورنگزیب سروده شده است.[1]

باقی نهاوندی باور دارد که عاشق بلخی از شاعران مقلد است و شعار او به تقلید از انوری، اثیر اخسیکتی، اسفرنگی، عصمت‌الله بخاری، کمال اسماعیل، عطار، خاقانی، عراقی، مسعود سعد، رشید وطواط، سعدی، حافظ، امیر خسرو و دیگران سروده شده است.[2]

---

۱. عرفا و شعرای چند از بلخ در هند ص. ۱۰

۲. مآثر رحیمی ص. بخش سوم

۷. فرزندان سلطان ابراهیم بن ادهم بلخی در هند

براساس معلومات مولانا شمیم منعمی، سجاده‌نشین خانقاه منعمیه در پتناسیتی (شهر پتنا)، سه عالم و فاضل بزرگ از اهالی بلخ به منطقه بیهار هند مسافرت کردند که هرسه از آل و اولاد ابراهیم بن ادهم بلخی بودند. این سه فاضل قرار زیرند:

۱. حضرت مخدوم آدم صوفی بلخی (رح)

۲. حضرت سلطان شمس‌الدین برهان بلخی (رح)

۳. حضرت مخدوم منعم پاکباز بلخی (رح)

در میان این سه فاضل، حضرت مخدوم آدم صوفی نخستین کسی بوده که قبل از دیگران به هند سفر کرد و در حدود ٦٥٠ تا ۷۰۰ هجری در بیهار وفات کرده است. مزار او را مردم به نام «پکی درگاه» یا درگاه پخته یاد می‌کنند. البته این شهرت به خاطر آن است که درگاه مذکور در گذشته‌ها با خشت پخته آباد شده است.

اولاد مخدوم آدم صوفی به مرور زمان در سراسر بیهار و به‌خصوص در حوالی پتنا پراکنده شدند و امروز به احتمال قوی در حدود سه‌صد خانواده جدا از هم در بیهار زندگی می‌کنند. البته جدایی هند و پاکستان در سال ۱۹٤۷ میلادی منجر به دورشدن بسیاری از خانواده‌های این دریه شد و در پاکستان زندگی کردند؛ اما به‌صورت یک کتله واحد و زنجیره‌ای در کنارهم کم‌تر باقی ماندند.

آل و اولاد این خانواده در مورد اصل و نسب خود تا اندازه‌ای اطلاعات دارند. در حافظه اما در مورد اصلیت و جایگاه اصلی پدران خود به جز کدام اهل علم از این خاندان، دیگران بی‌خبرند. به این دلیل از این خانواده مکان مشخصی نیز برجا نمانده، جز همین درگه ذکرشده در بالا.

در مورد حضرت مخدوم منعم پاک‌باز اما نوشته‌ها و اولاد زیاد برجا مانده است.

خانقاه منعمیه و افرادی که در این خانقاه زندگی می‌کنند، اصالت بلخی دارند. تمام منعمی‌ها وابستهٔ این خانواده هستند. البته ذکر این نکته لازم است که تعدادی از منعمی‌هایی که سجاده‌نشین یا خلیفه هستند، به اعتبار قوی از جماعت‌های دیگرند. خانقاه منعمیه که در قلب شهر پتنا و در میان منطقه هندونشین این شهر موقعیت دارد، بزرگ‌ترین مرکز منعمی‌ها و دیگر مسلمانان بیهار است. از دو خانقاه بزرگ و فعال شهر پتنا که یکی آن عمادیه است، مرکز تجمع و رفت‌وآمد صوفیان می‌باشد. این خانقاه در کنار رود گنگا موقعیت دارد و تعمیر بزرگ در آن به کمک نتیش کمار، حاکم ایالت بیهار، اعمار شده است. کتابخانه آن در حدود پنج‌هزار جلد کتاب نسخ دارد، اما کتاب‌های دیگر نیز در آن دیده می‌شود که به باور مولانا منعمی تعداد آن به پنجاه هزار عنوان می‌رسد.

از میان سه خانواده بلخی در بیهار که خانواده آدم صوفی، خانواده مظفر شمس و خانواده مخدوم منعم پاک‌باز است، هرکدام به حوزه‌ای اشتغال دارند. خانواده آدم صوفی مردمان بومی شده‌اند و مشغول زندگی معمولی و روزمره‌اند. کاسبی شغل اصلی این خانواده است و کمتر به درس و علم توجه کرده‌اند.

خانواده حضرت مظفر شمس بلخی راه تصوف را در پیش گرفته‌اند. آنان پاسداران و سجاده‌نشینان فرقه فردوسیه‌اند و اکثر مشغول علم و دانش و حتی طبابت یونانی‌اند. حکیم علیم‌الدین بلخی و فرزندش مظفر بلخی و حتا کسانی چون تسنیم بلخی همه اهل علم‌اند. در میان جوانان این خانواده کسانی مانند ابصارالدین بلخی، دانش بلخی و دیگران نیز مشغول فراگیری علم هستند.

خانواده مخدوم منعم پاک‌باز اما رویه دیگری دارد. این خانواده علی‌رغم تصوف و خانقاهی‌بودن، اهل سیاست و تجارت هم هستند. مولانا شمیم‌احمد منعمی جزو

اهل سیاست است. او در سیاست متحد نیتیش کمار، سروزیر و حاکم بیهار است و برای حزب او تبلیغات سیاسی می‌کند.
خانقاه منعمیه نه‌تنها یک مرکز تصوف و سماع است، که مرکز سیاسی برای مسلمانان بیهار نیز است و امکانات این مرکز از سوی حکومت بیهار پرداخت می‌شود. البته قسمتی از امکانات آن از سوی مریدان و ثروتمندان مسلمان پسا پرداخت می‌شود. مولانا شمیم منعمی برای حل مشکلات مسلمانان تلاش می‌کند و بر دولت فشار می‌آورد تا مسایل آنها را حل کند.
اما در این میان خانواده مظفر شمس بلخی چنانکه گفته شد، در دنیای تصوف و عرفان قدم گذاشت و ثابت ماند. از این خانواده انسان‌های بزرگ اهل تصوف بیرون شدند که هرکدام در میان صوفیان بزرگ جهان اسلام و به‌خصوص هند شناخته‌شده‌اند.

فصل دوم
بلخی‌های سلسله فردوسیه

برای شناخت عمیق خانواده بلخیه بیهار، لازم است سلسله فردوسیه در گام نخست مطالعه شود. خانواده بلخیه براساس نوشته‌ها و روایات شفاهی با این سلسله گره خورده است. بدون مطالعه فردوسیه و به‌خصوص زندگی و افکار شیخ شرف‌الدین احمد یحیا منیری، شناخت پیشوایان بلخی این سلسله و احوال این خانواده ناقص به نظر می‌رسد. بنابراین در آغاز به مطالعه سلسله فردوسیه و ذکر احوال شیخ منیری پرداخته خواهد شد.

۱. سلسله فردوسیه

اولین صوفی که لقب فردوسی انتخاب کرد، شیخ رکن‌الدین از شاگردان شیخ نجم‌الدین کبرا بود. چون نجم‌الدین کبر شاگرد و مرید شیخ ضیاء‌الدین ابونجیب عبدالقاهر سهروردی بود، بنابراین سلسله فردوسیه انشعاب سلسله کبرویه از سلسله سهروردیه است.

شیخ رکن‌الدین فرزند یک زاهد معروف به نام حضرت عمادالدین در هند دیده به دنیا آمد. او شاگرد بدرالدین سمرقندی بود و زیر نظر این عالم بزرگ پرورش یافت. لقب فردوسی را همین بدرالدین سمرقندی برای رکن‌الدین انتخاب کرد. با این حال، شیخ رکن‌الدین نخستین صوفی است که در هند به‌صورت مستقل یک سلسله تصوف را بنیان گذاشت.

به باور شیخ شرف‌الدین یحیا منیری، شیخ رکن‌الدین نخستین کسی است که رسم «عرس» را در تجلیل از مرگ بزرگان دین اساس گذاشت. خود شیخ در مراسم عرس بزرگان اشتراک می‌کرد. بدین‌گونه این رسم را ترویج کرد که تا امروز از سالگرد مرگ شیوخ تصوف در هند تجلیل می‌شود.

رکن‌الدین فردوسی هم‌چنان نخستین صوفی هندی است که در زمان معزالدین کی‌قباد خانقاه مستقل در این سرزمین ایجاد کرد و در آنجا مریدان را جمع نمود تا با ریاضت به حقیقت برسند. در واقع رسم خانقاه‌سازی در هند را نیز این صوفی بزرگ مرسوم کرد.

شیخ نجیب‌الدین فردوسی، شاگرد و مرید رکن‌الدین فردوسی، دومین سجاده‌نشین و پیشوای سلسله فردوسیه در هند است. او برادر ناتنی شیخ رکن‌الدین فردوسی نیز است که زیر سرپرستی خود شیخ پرورش یافت و جانشین او شد.

شیخ نجیب‌الدین اخفا و عزلت را دوست داشت. باور داشت که دوستان خداوند باید از چشم خلق پنهان باشند؛ به این دلیل بیشتر در خانقاه در گوشه‌گیری به سر برد. او تا سال ۱۳۳۲ هجری در دهلی زندگی کرد و در منطقه تالاب شمسی واقع در مهرولی در جنوب دهلی مزار و خانقاه او قرار دارد.



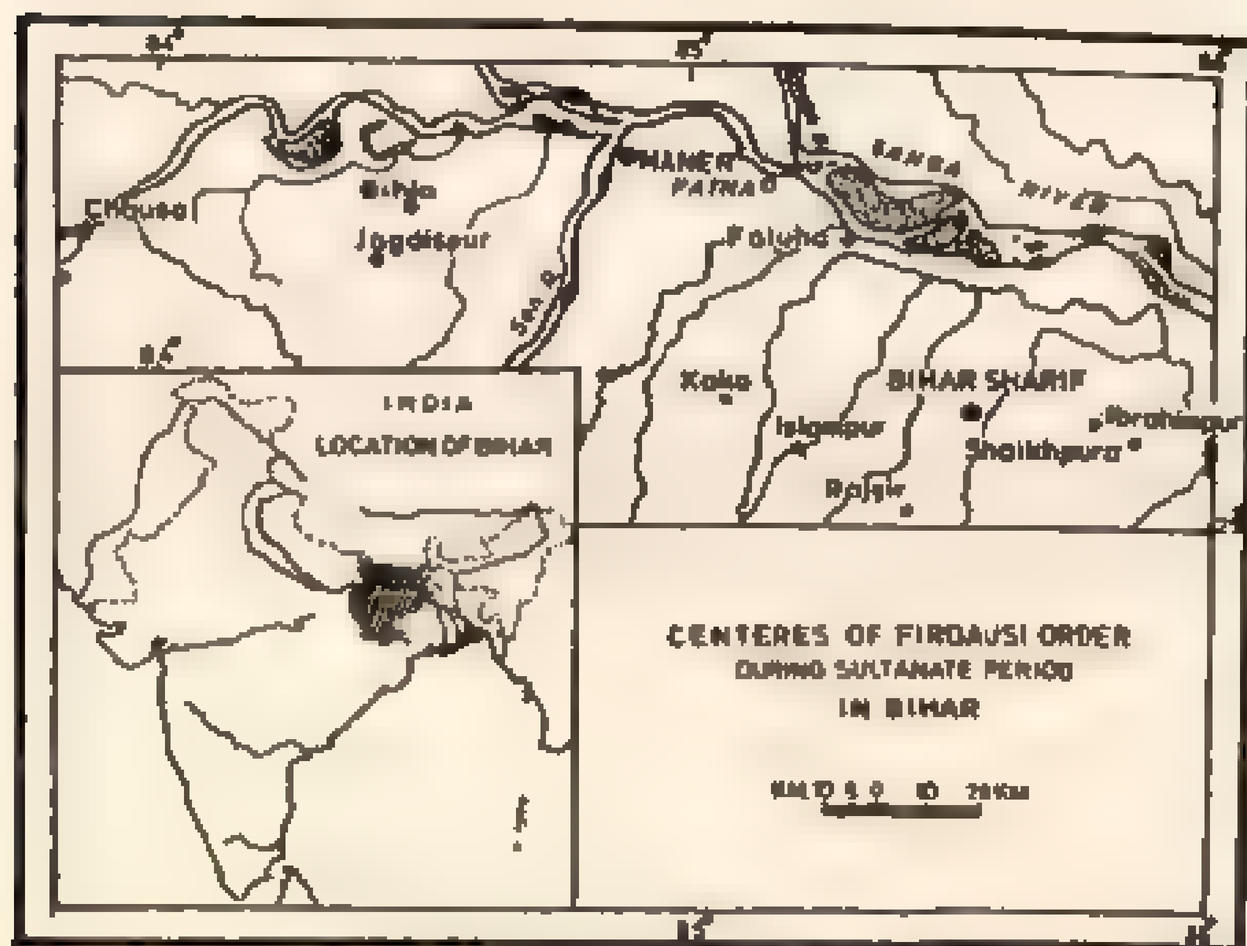


مزار شیخ نجیب‌الدین فردوسی (عکس بلخی)

سومین و بزرگ‌ترین مرشد سلسله فردوسیه، شیخ شرف‌الدین احمد یحیا میری است. از آنجایی که تأثیر این بزرگ‌مرد بر خانواده بلخیه بی‌اندازه است، بنابراین در این کتاب یک بخش خاص به زندگی آن مرد صوفی اختصاص داده شد. در این قسمت این قدر برای فهم خوانندگان کفایت می کند که سلسله فردوسیه با مرگ شیخ میری به خانواده بلخیه انتقال یافت. از آن روزگار تا حال، بلخی هابیهار بصورت متوالی سجاده‌نشین این سلسله‌اند. حکیم شه حلیم‌الدین بلخی در حال حاضر سجاده‌نشین این سلسله در پتنا، مرکز ایالت بیهار، در شمال هند است

سلسله فردوسیه از زمان ایجاد خانقاه توسط رکن‌الدین فردوسی در زمان کی‌قباد و تمام دوره سلطنت دهلی، در سراسر شمال هند گسترش پیدا کرد و یک سلسله حاکم

بود. در منطقه بیهار به‌خصوص خانقاه‌ها و مراکز زیادی از این صوفیان بنیاد گذاشته شد. نقشهٔ زیر، موقعیت این خانقاه‌ها را نشان داده است که در یکی از آثار



مراکز سلسله فردوسیه در بیهار در دوره سلطنت[1]

۲. آموزش‌های سلسله فردوسیه

پرداختن به آموزش‌های صوفیانه در سلسله فردوسیه، از مجال این کتاب بیرون است. صوفیان بزرگ این سلسله مانند شیخ شرف‌الدین منیری، سلطان شمس‌الدین بلخی،

۱. این نقشه از روی یک پایان‌نامه دکترا که در مورد سلسله فردوسیه به زبان انگلیسی در هند نوشته شده است، روبرداری شده است.

شیخ مظفر شمس‌الدین بلخی، حسین نوشه توحید بلخی، دایم حشن بلخی و لنگر دریا بلخی تا امروز آثار ارزنده در شریعت، طریقت و تصوف دارند. در سطور زیر قطره‌ای از دریای بی‌کران این جماعت چشیده خواهد شد.

البته این نکته نیز لازم به یادآوری است که باورها و آموزش‌های سلسله فردوسیه به‌عنوان یک بسته از نوشته‌های همهٔ شیوخ این سلسله تکمیل شده است. بنابراین، منظور از آموزش‌ها آرای یک شیخ(مثلاً شیخ شرف‌الدین منیری) نیست. هرچند سلسله فردوسیه با حضور او به کمال رسید و خانواده بلخیه متأثر از دیدگاه‌های اوست، اما در کنار آن، مکتوبات خانواده بلخیه در تکمیل آموزش‌های فردوسیه نقش محوری ایفا کرده است. سطور بعدی از مجموعه افکار این سلسله است.

پیش از اینکه درباره ایدئولوژی و آموزش‌های شیخ شرف‌الدین منیری پرداخته شود، بهتر است مفهوم تصوف را از دیدگاه این بزرگ‌ترین صوفی سلسله فردوسیه دانست. برای شناخت و دستن مفاهیم صوفیانه شیخ مخدوم جهان، نامه و مکاتب و ملفوظات این بزرگ‌مرد به زبان فارسی فراوان وجود دارد. در همهٔ کتابخانه‌های هند که آثار نسخ فارسی موجود است و یا کتابخانه‌های جدید اردو، ترجمه آثار او موجود است.

ادبیات موجود در مورد تصوف و صوفی در جهان اسلام به‌صورت کل این ادعا را حمایت می‌کند که تصوف اسلامی ریشه در گفتار و کردار پیامبر اسلام دارد. اصحاب کبار حضرت محمد(ص) نخستین نسل مسلمین است که روش صوفیان عادی در اسلام را ترویج داده و مشعل‌دار نظام‌های صوفیانه امروز در جهان اسلام شدند.

دیدگاه شیخ شرف‌الدین منیری اما با ادبیات موجود و حاکم تفاوت دارد. به باور

مخدوم جهان، تاریخ تصوف موازی است با حیات آدم در کره خاکی. نخستین مفاهیم تصوف، ریشه در کردار آدم علیه‌السلام دارد. شیخ در یکی از نامه‌های خود به قاضی شمس‌الدین چاوسه به این نکته اشاره می‌کند و می‌نویسد: بسیاری از روش و اعمال صوفیان ریشه در گفتار و رفتار آدم علیه‌السلام دارد. اولین اقدام یک صوفی چله‌نشینی است که توسط حضرت آدم مرسوم شده است.

حضرت آدم با هبوط در زمین برای چهل روز به ریاضت نشست تا خود را از گناه پاک کند. این رسم تطهیر نفس و جسم برای صوفیان تا امروز ادامه پیدا کرد. البته این عمل توسط پیامبر خاتم نیز تکرار شد و او به مدت چهل شب و روز در غار حرا به ریاضت پرداخت.

شیخ شرف‌الدین حتا بنای کعبه توسط ابراهیم خلیل علیه‌السلام را نخستین خانقاهی می‌داند که حضرت ابراهیم در آن به عبادت پرداخت. در این خانقاه بود که ابراهیم با اسماعیل و دیگر پیروان خود به توسل می‌پرداختند. بنابراین این بنا اولین نماد خانقاه برای صوفیان پنداشته می‌شود.

در توالی و نظم سلسله تصوف فردوسیه سه تقسیم‌بندی وجود دارد که به ترتیب الف) صوفی، ب) متصوف و ج) متشابه است. هرکدام از این مفاهیم در سلسله فردوسیه معنای نازک‌تر از برداشت دیگر گروه‌های صوفیانه دارد.

صوفی از دیدگاه سلسله فردوسیه به کسی گفته می‌شود که با حقیقت ادغام شده باشد و حضور مجرد خود را مطلق از بین برده باشد. این مرد خود را مجذوب حقیقت کل کرده است. صوفی با متصوف یک فرق اساسی دارد؛ متصوف مرحله پایین‌تر از صوفی است، کسی که هنوز از خود بیرون نشده است، اما برای رسیدن و پیوستن به حقیقت کل به یک صوفی نیاز دارد.

متشبه مرحله نخستین یک مسلمان است که وارد حلقه تصوف می‌شود. این مرد مقلد است و برای انجام امور ابتدایی تصوف نیاز به تقلید از اعمال متصوفان و صوفیان دارد. متصوف واسط میان یک صوفی و متشابه است.

در سلسله فردوسیه انسان از سه عنصر نفس، دل و روح تشکیل شده است. شریعت اسلامی برای تحویر اعمال نفس آمده است. نظم‌های طریقت برای رهنمایی دل به وجود آمده است، اما رسیدن به حقیقت برای روح است. بنابراین، شریعت، طریقت و حقیقت نظام تصوفی برای صیقل دادن نفس، دل و روح است.

شریعت به‌عنوان یک اصل مورد توجه صوفیان فردوسیه بوده است. آنان باور دارند که شریعت مجموعه دستورهای الهی است که پیامبر آن را دریافت و برای اصلاح جامعه بشری در میان مسلمانان ترویج کرده است. در این حال، شریعت قوانین جامع الهی است که از منابع قرآن و سنت استخراج گردیده است. شریعت نزد همه صوفیان سلسله فردوسیه اولین مرحله یک علاقمند تصوف است که در آن پابند باشد.

اگر شاخصه‌های شریعت توحید، طهارت، نماز، روزه، جهاد، حج و زکات است، طریقت به‌عنوان یک مرتبه بالاتر از دید صوفیان فردوسیه اصلی است که معنای حقیقی پشت این اعمال را درمی‌یابد. اگر طهارت جسمانی برای ادای نماز شرط شریعت است، اما برای طریقت طهارت روحانی شرط است.

حقیقت آخرین درجه و حد کمال تصوف است. این اصل به دنبال معرفت یک موضوع است تا صورت ظاهری یا معنای پشت یک ظاهر. به اعتقاد شیخ مخدوم جهان که خانواده بلخیه نیز از این نظریات پیروی کرده‌اند، معرفت بنیاد و جوهر دین است.

۳. شیخ شرف‌الدین یحیا منیری

برای شناخت و درک بهتر احوالات خانواده مولانا مظفرشمس بلخی و سایر اولاد آن بزرگ‌مرد، زندگی و افکار شیخ شرف‌الدین یحیا منیری لازم است زیرا تمام خانواده مظفرشمس بدون استثنا سجاده‌نشین سلسله‌ی منیری اند.

حضرت مخدوم جهان شیخ شرف‌الدین یحیا احمد منیری در ۲٦ شعبان ٦٦١ هجری در شهر منیر واقع در ایالت بیهار در شمال هند متولد شد. نام او احمد است و «شرف‌الدین» و «مخدوم جهان» او را لقب دادند.

ابوالفضل روایت می‌کند که چون احمد متولد شد، شیخ یحیا بسیار خوش شد و افتخار کرد که کسی برای پیروی و جانشینی او به دنیا آمده است. با جوان‌شدن احمد، او را نزد شیخ شرف‌الدین ابوعلی قلندر به پانی‌پت در پنجاب فرستاد تا کمر مریدی را ببندد. روایتی دیگر این است که این شیخ پانی‌پتی تولد احمد را نوید داده بود.[۱]

مورخان نسب‌نامه شیخ احمد یحیا منیری را به ترتیب آتی آورده‌اند. شیخ شرف‌الدین منیری فرزند شیخ یحیا منیری، فرزند شیخ اسراییل، فرزند شیخ امام محمدتاج فقیه، فرزند امام ابوبکر، فرزند امام عبدالله فاتح، فرزند امام عبدالقاسم، فرزند امام ابوصالح، فرزند امام ظهره، فرزند عبدالهاشم، فرزند عبداللیث، فرزند امام ابوشهما، فرزند امام ابودین، فرزند امام ابومسعود، فرزند ابودرداء، فرزند عبدالمطلب، فرزند هاشم، فرزند عبدالمناف.

پدر مخدوم جهان شیخ یحیا منیری نام داشت و از پیروان سلسله تصوف چشتیه و فردوسیه بود. در تواریخ آمده است که شیخ یحیا منیری پیش از هجرت به هند مانند

---

۱. اکبرنامه کلکته ۱۸۸۷، صص ۹٤-۹۵.

سلطان شمس‌الدین بلخی از متنفذان کاشغر و به روایتی از حاکمان این شهر بود، اما اصالتاً از بیت‌المقدس در فلسطین به خراسان آمده بود. بعد از ترک حکومت روزگاری سرگردان در شهرها بود تا اینکه در بیهار اقامت گزید و مرید شیخ شهاب‌الدین سهروردی شد. شیخ یحیا منیری در پتنا وفات کرد و مزار او به نام «کچی درگاه» یا «درگاه خام» یاد می‌شود. سالانه در ۲٤ ذی‌الحجه عرس این بزرگ‌مرد برگزار می‌گردد.

مادر شیخ منیری بی‌بی راضیه از زنان پاک و زاهد زمان بود. گفته‌اند که همیشه قبل از شیردادن به مخدوم جهان وضو می‌گرفت. می‌گویند روزی بی‌بی راضیه جهت کاری به جایی در همسایگی محل سکونتش رفته و فراموش کرده بود که احمد کوچک در خانه تنها مانده و خواب است. با عجله به خانه بر می‌گردد و می‌بیند که مرد عجیبی در کنار گهوارهٔ شیخ نشسته او را آرام می‌کند. بی‌بی راضیه بی‌هوش می‌شود. وقتی داستان را به شوهر خود بیان می‌کند، شیخ یحیا می‌گوید که این فرزند ما روزی بزرگ خواهد شد.

۳,۱. تعلیمات و تحصیلات شیخ یحیا منیری

شیخ شرف‌الدین منیری تعلیمات ابتدایی خود را از پدر دریافت. او در نوجوانی کتاب‌های مهم مذهبی را حفظ کرده بود. مفتاح‌اللغت یکی از آثاری بود که کاملاً آن را در ذهن سپرده بود. اما بسیار زود شیخ جوان می‌بایست نزد علمای مشهور دوران می‌رفت. مولانا شرف‌الدین ابوتوامه از علمای معروف اهل بخارا که در سونارگون هند زندگی می‌کرد، دومین استاد شیخ است.

پس از گذراندن تعلیمات ابتدایی، وارد تعلیمات علوم رسمی مانند نجوم، هیأت، بدیع و بیان و دیگر علوم زمان شد. در این زمان شیخ طبق روال سنت خانوادگی

درس‌های تصوف را نیز فراموش نکرد و به‌خصوص کتاب‌های معتبر صوفین را مطالعه می‌کرد.

۳٫۲. خانواده شیخ یحیا منیری

نوشته‌ها و آثار معاصر از ازدواج شیخ شرف‌الدین منیری ذکر نمی‌کند. شیخ با کنیز خود ازدواج کرد که حاصل آن یک فرزند به نام ذکی‌الدین است. اما همچنان از عروسی شیخ منیری با ماهوبدن، دختر شیخ شرف‌الدین ابوتوامه، نیز روایات قوی است.

شیخ منیری فرزند کوچک خود را نزد خانم گذاشت و با برادر خود جلال منیری روانه دهلی شد تا با صوفیان مراوده و مرشدی اختیار کند. با صوفیان زیاد صحبت کرد، اما کسی او را اقناع نکرد و به برادر گفت که با دیدن صوفیان به این نتیجه رسیدم که ما نیز از کسی کم نیستیم. در نهایت شیخ نظام‌الدین اولیاء را ملاقات کرد و از او خواهش کرد تا او را به مریدی گیرد. نظام‌الدین معذرت خواست و از او خواهش کرد تا مرید شیخ نجیب‌الدین فردوسی شود.

با مرگ مرشد، دوباره به بیهار برگشت و در کوه‌پایه‌های راجگیر به ریاضت پرداخت. در این چله‌نشینی‌ها شیخ با برگ و میوه درختان وحشی زندگی کرد و در حدود ۳۰ سال سرگردان دیاران شد. مردم او را در راجگیر پیدا کردند و دور و بر او گرد آمدند. این زمانی است که شیخ به کمال رسیده بود. از این روزگار به بعد حتا مریدان معروف خواجه نظام‌الدین اولیاء هم به زیارت و ملاقات او آمدند.

شهرت شیخ شرف‌الدین منیری زود پراکنده شد. سلطان محمد بن تغلق(۱۳۲۱–۱۳۵۲ م) به مجدالملک، حاکم بیهار دستور داد تا برای شیخ یک خانقاه بزرگ اعمار و شیخ را ساکن آن کند. مجدالملک نیز این کار را کرد و در ضمن شیخ

شرف‌الدین منیری را به‌عنوان سجاده‌نشین این خانقاه ساخت. شیخ با استفاده از این فرصت، سلسله تصوف فردوسیه را بازسازی کرد

۳،۳. شاگردان و مریدان شیخ یحیا منیری

با درگذشت شیخ شرف‌الدین یحیا منیری، مسئولیت سلسله فردوسیه و توسعه آن به دوش شاگردان او افتاد. او شاگردان معروفی از خود برجا گذاشت که از این میان شیخ مظفر شمس بلخی، قاضی شمس‌الدین چاوسی، مولانا نظام‌الدین درون‌حصاری، شیخ حسین معز نوشه توحید بلخی، مولانا آمون و زین بدر عربی سرآمد همه‌اند. اینها در گسترش سلسله فردوسیه در شمال هند تلاش فراوان کردند.

در این میان مظفر شمس بلخی و شیخ حسین معز نوشه توحید بلخی، برادرزاده او، مهم‌ترین جانشینان شیخ شرف‌الدین منیری هستند. در نوشته‌ها بارها ذکر شده که با مرگ شیخ مخدوم جهان، مظفر شمس بلخی خلیفه و سجاده‌نشین او شد، اما چون شیخ موظف به مأموریت صوفیانه در دیار عرب بود، به آن دیاران شتافت و برادرزاده خود نوشه توحید بلخی را سجاده‌نشین تعیین کرد. مظفر شمس بلخی در شهر عدن در یمن وفات کرد و در آنجا دفن شد. زیارت او سال‌ها به نام پیر هند معروف بود، اما امروز از اوضاع آن اطلاعی در دست نیست. اما سجاده‌نشینی سلسله فردوسیه در بیهار از نوشه توحید تا حال ادامه پیدا کرد.

۴. نسب‌نامه خانواده بلخی‌های فردوسیه

در مورد نسب خانواده بلخیه بیهار مسایل مهمی است که نیاز به مطالعه جدی دارد. نسب‌نامه مکتوب نزد فرزندان این خانواده و یا خانقاه منعمیه نشان می‌دهد که نسب این خانواده به ابراهیم بن ادهم بلخی و از این طریق به پیامبر اسلام می‌رسد. براساس

این سند و منبع، این خانواده از سادات بلخ است. ابراهیم بن ادهم بلخی نیز در نسب‌نامه آنان آمده است و بنابر آن، او نیز سید است.

اما روایات دیگری که در نوشته‌های علمی و تاریخی درج شده است، صحت از موهومی بودن زندگی و شخصیت ابراهیم بن ادهم دارد. آثار متعددی وجود دارد که موجودیت اسمی به نام ابراهیم بن ادهم بلخی را مورد سوال قرار داده و حیات او را بصورتی که نوشته‌اند، مشکوک می‌دانند. اینکه سند سادات بلخی در هند براساس کدام منبع نوشته شده است، نیاز به تحقیق جدی دارد.

در این بخش، نسب‌نامه سادات بلخی در هند را مورد اعتبار قرار داده و از روی این سند موضوع دنبال خواهد شد. چون اعراب و سادات از گذشته‌های دور در علم‌الانساب شهرت داشتند و نسب‌نامه‌های خود را دقیق ترتیب می‌کردند، بنابراین بعید است که این نسب‌نامه دور از صواب باشد. با این لحاظ، ابراهیم بن ادهم وجود داشته و از شهرت خاصی در بلخ برخوردار بوده است.

نسب‌نامه بلخی هاخند که در پارچه‌های قدیمی و کهنه نوشته شده است، به ترتیب زیر اسامی را درج کرده است:

۱. حضرت محمد مصطفی(ص)
۲. حضرت فاطمه(رض)
۳. حضرت علی کرم‌الله وجه
٤. حضرت امام حسین(رض)
٥. حضرت زین‌العابدین(رض)
٦. حضرت زید بن زین‌العابدین(رض)
۷. حضرت امام قاسم(رح)

۸. حضرت امام محمد(رح)
۹. حضرت امام زید(رح)
۱۰. سیداسحاق(رح)
۱۱. سیداحمد(رح)
۱۲. سیدیعقوب(رح)
۱۳. سیدمحمد(رح)
۱٤. سیدناصر(رح)
۱۵. سیدسلیمان(رح)
۱٦. سیدسلطان ابراهیم ادهم بلخی(رح) (عارف نامدار بلخی)
۱۷. سیدمحمود(رح)
۱۸. سیدسراج‌الدین(رح)
۱۹. سیدحمیدالدین(رح)
۲۰. سلطان سیدعلی(رح)
۲۱. سلطان شمس‌الدین بلخی(رح)
۲۲. سیدشاه معز بلخی(رح)
۲۳. سیدحسین نوشه توحید بلخی(رح)
۲٤. سیدشاه‌حسین(رح)
۲۵. سیداحمد لنگر دریا بلخی(رح)
۲٦. سیدابراهیم سلطان بلخی(رح)
۲۷. سیدحافظ بلخی(رح)
۲۸. سیدجیون بلخی(رح)

۲۹. سیدفرید بلخی (رح)

۳۰. سیدشاه دیوان دولت بلخی (رح)

۳۱. سیدشاه نورمحمد بلخی (رح)

۳۲. سیدشاه علیم‌الدین بلخی (اول)

۳۳. سیدشاه برهان‌الدین بلخی (رح)

۳۴. سیدشاه غلام معز بلخی (رح)

۳۵. سیدشاه محمدتقی بلخی (رح)

۳۶. سیدشاه علیم‌الدین بلخی (دوم)

۳۷. سیدشاه غلام مظفر بلخی (رح)

۳۸. سیدشاه غلام شرف‌الدین بلخی (رح)

۳۹. سیدشاه تقی حسن بلخی (رح)

۴۰. *سیدشاه علیم‌الدین بلخی (سوم)

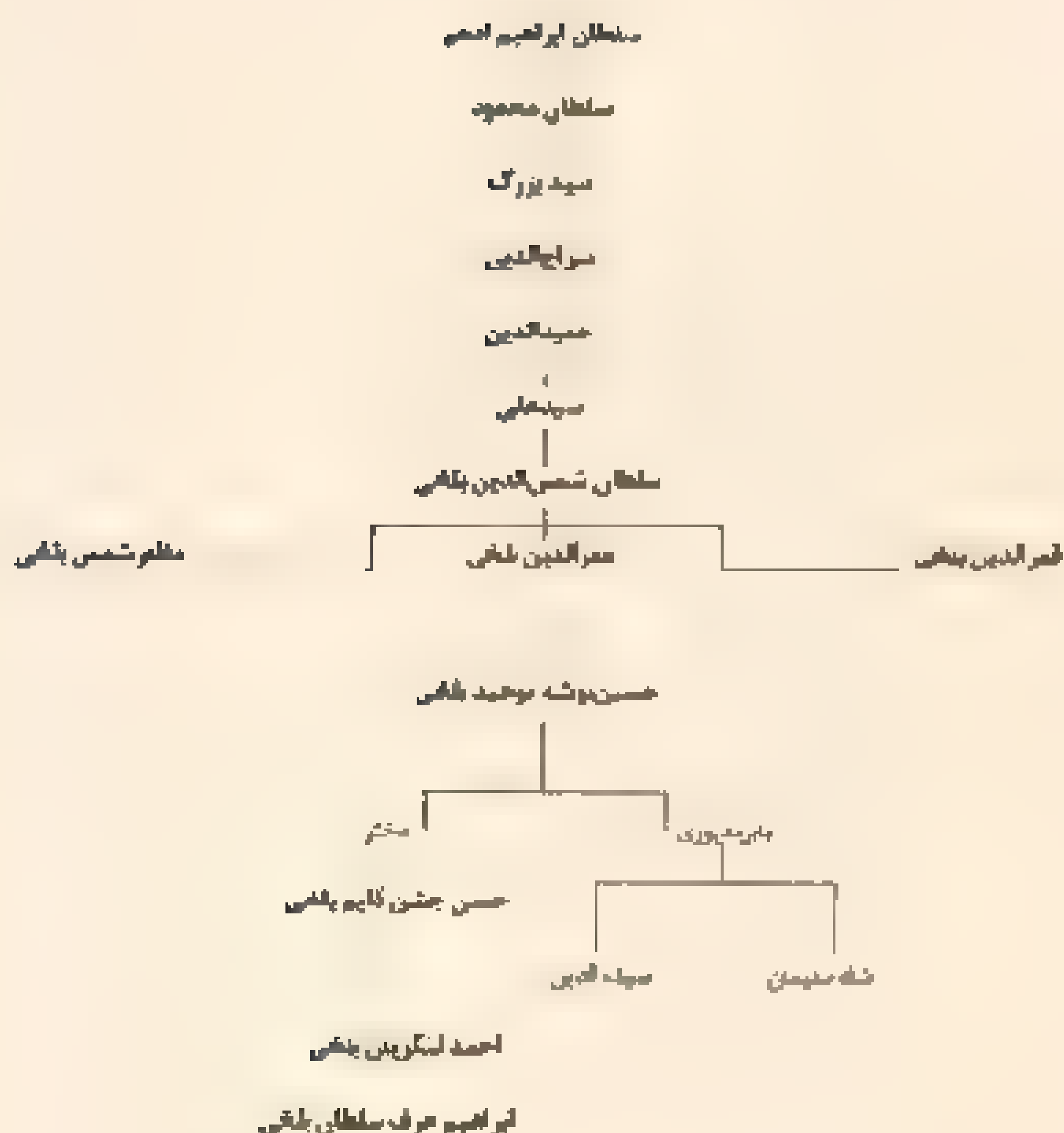
۴۱. *سیدشاه مظفر بلخی

۴۲. *ابصارالدین بلخی[1]

---

۱. سه نام اخیر که در آغاز آنها علامت «*» گذاشته شده است، در حال حاضر زنده‌اند و من (میرویس بلخی) با هر سه همکلام شده‌ام.

شجره نسل حضرات بلخیه فردوسیه



سلطان ابراهیم ادهم
سلطان محمود
سید بزرگ
سراج‌الدین
حمیدالدین
سید علی
سلطان شمس‌الدین بلخی
مظفر شمس بلخی
معزالدین بلخی
قمرالدین بلخی
حسین نوشه توحید بلخی
دختر
حسین جشن قایم بلخی
شاه سلیمان
احمد لنگر دریا بلخی
ابراهیم عرف سلطان بلخی



یک سند دیگری را نیز از نزد خانواده مظفر شمس بلخی در ایالت بیهار به‌دست آوردم که در آن تمام اعضای این خانواده که امروز در گوشه و کنار زندگی دارند، معرفی شده است.

۵. جغرافیای زندگی بلخی‌های فردوسیه در هند

بلخی‌ها فردوسی در ایالت بیهار امروزی در شمال هند، از سده هشتم میلادی به سر می‌برند، اما در مناطق مختلفی جابه‌جا شده‌اند. کسانی که به دنبال پیداکردن مکان اصلی این گروه در بیهار هستند، تا اندازه‌ای با مشکل مواجه می‌شوند؛ زیرا تحولات اجتماعی، مذهبی و سیاسی این منطقه منجر به تغییر مکان خانواده‌های بلخی نیز شده است.

در سال‌های نیمه اول سده هشتم، سلطان شمس‌الدین بلخی، پدر خانواده بلخیه فردوسیه بیهار، نخستین کسی بود که دهلی را به قصد بیهار ترک کرد. او از بلخ به دهلی آمده و در دربار تغلق در دیوان ایمای وظیفه می‌کرد. مردی بود صوفی‌مشرب و به این دلیل در اثر رمز و اشارتی، چند نفر در یک مراسم رسمی حکومتی، آن را نشانه شیطنت و منافقت دانسته، شغل را ترک کرد و برای پیداکردن مرشد و ورود کامل به تصوف راهی بیهار هند شد.

بیهار از گذشته‌های دور مرکز تجمع صوفیان هند بوده است. حتا ریاضت هندو، بودایی و آیین جین نیز در همین منطقه بیهار رشد یافته است. بودا در همین منطقه به بیداری رسید. مهاویر در همین منطقه بزرگ شد و دیگر بزرگان آیین‌های مختلف. صوفیان مسلمان نیز در بیهار در سده‌های هفتم و هشتم مشهور بودند. دیگر اینکه بیهار در سده‌های یادشده از مرکز قدرت و کشمکش‌ها دورتر واقع شده بود؛ به این لحاظ صوفیان این دوری را ترجیح می‌دادند.

سلطان شمس‌الدین بلخی با احمد چرم‌پوش، از صوفیان آن روزگار، در بیهار شریف آشنا شد و بیعت کرد و دیگر به دیدن خانواده خود به دهلی برنگشت. همین دوری پدر باعث شد تا فرزند ارشد او مظفر شمس‌الدین بلخی نیز روانه بیهار شود تا از

احوال پدر جویا گردد و در صورت ممکن او را برگرداند.

انقلاب روحی که برای مظفر شمس بلخی پدید آمد، مرحله دوم حرکت بلخی‌های فردوسیه را به بیهار شریف فراهم کرد. مظفر شمس با مخدوم شرف‌الدین یحیا منیری بیعت کرد و این‌گونه او نیز ساکن بیهار شریف شد. قمرالدین بلخی و معز بلخی، دو برادر مظفر شمس بلخی، وقتی دیدند که پدر و برادر بزرگ در بیهار سکناگزین شدند، آنان نیز راهی دیار بیهار شریف شدند و در این شهر ساکن گردیدند.

به این ترتیب تاریخ نشان می‌دهد که در گام نخست سلطان شمس‌الدین بلخی با سه فرزند و آل و عیال آنها از دهلی به بیهار شریف (در حال حاضر شهری است از توابع ایالت بیهار در ۹۰ کیلومتری پتنا) رفتند. آنها به احتمال قوی در محله بلخیه در قسمت شهر زندگی داشتند، چون هنوز هم در مرکز این شهر، محلی به نام محله بلخیه مسماست.

احفاد سلطان ابراهیم بلخی به مرور زمان در بهار هند به‌خصوص در بیهار شریف، فتوحه، میر شریف، سملی، پولواری، سکندریه و اطراف آن زندگی دارند. هریکی از این بلخی‌ها در بهار به نوعی از اولاد مظفر بلخی، معز بلخی و یا قمرالدین بلخی است.



بیهار - هند

فصل سوم

بزرگان بلخی‌های فردوسیه در هند

باموجودیت شخصیت‌های نامدار بلخ در هند، چهره‌های مشهور دیگر فرزندان بلخ نیز در شهرهای مختلف هند منصب‌دار دانش و علم شدند که هرکدام امروز دارای آثار علمی، دیوان اشعار، خانقاه و مسجد و مریدان زیاد از خود به میراث گذاشته‌اند. در این قسمت به ذکر آنان به‌صورت جداگانه می‌پردازیم:

۱. حضرت سلطان شمس‌الدین برهان‌الدین بلخی

سلسله خانواده بلخی ایالات بیهار هند به مولانا سلطان شمس‌الدین بلخی می‌رسد. این عالم شهیر عصر تغلق در سده هشتم هجری از شهرت به‌سزایی در هند برخوردار بود. مولانا شمس‌الدین بلخی در عالم تصوف با احمد چرم‌پوش، پسر خاله مخدوم‌الملک شرف‌الدین احمد بیعت نمود و با استفاده از خرمن این مزرعه به بزرگی و هدایت رسید. بهره خوشه‌چینی شمس‌الدین بلخی از موهبت بیعت با عالم تصوف باعث تداوم این سلسله در خانواده بلخی گردید که بعدها مولانا مظفر شمس بلخی، مولانا معز بلخی و حسین نوشه توحید بلخی به‌عنوان اکابر ملت مسلمان هند، میراث‌دار این سلسله شدند.

در نوشته‌های تاریخی شبه‌قاره هند آمده است که حضرت مولانا شمس‌الدین بلخی در مدت اقامت در دهلی در سمت حکومتی ایفای وظیفه می‌کرد. در یکی از این روزهای مأموریت در دربار اتفاقی رخ داد که باعث ترک وظیفه شد. می‌گویند در یک

مجلس حکومتی هنگام یک جلسه سرنوشت‌ساز، کسی با گوشه چشم اشارتی کرد که به مزاج شیخ بلخی سازگار نبود و این اشارت را نشانه نفاق و دو رویی در نظام دست و از آن زمان تصمیم گرفت تا در چنین مجالس و مناصب ماموریت نکند. از آن زمان، قصد فرار از منصب حکومتی را در سر پرورانید و دهلی را ترک گفت.

البته ذکر این نکته لازمی است که پس از ترک منصب حکومتی، سلطان شمس‌الدین به فکر صیقل روح شد و راه تصوف محض را در پیش گرفت. بدین مناسبت، در پی یافتن یک مرشد خوب شد. برای این امر، ایالت بیهار هند مطلوب سلطان بود. زیرا بیهار از گذشته‌های بسیار دور مرکز روحانیت و ریاضت بود. هندویزم، جینیزم، بودیزم و اسلام در این منطقه مرتاضان و صوفیان بزرگ تولید کرده‌اند.

با پخش خبر مسافرت سلطان شمس‌الدین بلخی به بیهار، تعدادی از علما و صوفیان در رأس احمد چرم‌پوش[1] به استقبال آمدند و با عزت و افتخار زیاد به شهر دعوت کردند. شمس‌الدین بلخی نیز به‌زودی با این جماعت انس گرفت و پس از بیعت با چرم‌پوش، در خانقاه آنان سکنا گزید و مشغول عبادت و ریاضت شد. مولانا شمس بلخی پس از یک مدت ریاضت نفس، در یک نامه به همسر که در آن زمان در دهلی با فرزندان به سر می‌برد، نوشت که دیگر به آرایش‌های دنیا وابستگی ندارد و گوشه مدرسه و خانقاه اختیار کرده است. بنابراین، اگر همسر با این حال رضایت دارد، پس مال و منال را به فرزندان سپرده خود به بیهار سفر کند. همسر شمس‌الدین بلخی نیز پیشنهاد شوهر را به فرزندان اعلام نمود و کسب اجازه کرد. شیخ مظفر بلخی، معز بلخی و قمرالدین بلخی[2]، سه فرزند فرهیخته و چیرفهم شمس بلخی در طرد اسباب

---

۱. از صوفیان نامدار ایالت بیهار در شمال هند است.
۲. بیهاری، شیخ شرف احمد، مکتوب دهم از مکتوبات بیست‌وهشت.

و مال پدر در پاسخ مادر اعلام آمادگی مسافرت به بیهار کردند و با مادر خود به این شهر آمدند.[1]

مولانا مظفر شمس بلخی (متوفای ۷۸۸ هـ)[2] فرزند بزرگ مولانا شمس‌الدین بلخی پس از مسافرت با مادر و دو برادر به نام‌های مولانا قمرالدین بلخی و مولانا معز بلخی، به بیهار در این شهر تصمیم گرفتند تا زندگی آینده را طرح‌ریزی کنند. پدر دیگر به‌صورت دایمی ساکن خانقاه شده بود و مسئولیت‌های خانواده به دوش این فرزند اولی قرار گرفت. معزالدین بلخی، برادر او، نیز پس از مدتی کوتاه به کیش پدر پیوست و با بیعت با احمد چرم‌پوش مقلد پدر گشت. اما جوهره‌ای را که شیخ ابراهیم ادهم بلخی به اجداد خود گذاشته بود، مولانا مظفر شمس بلخی را نیز نگذاشت تا به کار دنیا بپردازد. او پس از رفت‌وآمد به حلقات ذکر و تصوف، سرانجام پس از مدتی زیر تأثیر مخدوم شرف‌الدین احمد بیهاری قرار گرفت و در این حلقه بیعت کرد. سخنان مخدوم چنان بر روح و رفتار مظفر شمس بلخی تأثیر گذاشت که او را به‌شدت شیفته خود ساخت.[3]

از مولانا مظفر شمس بلخی فرزندی برجا نماند و تسلسل این خانواده از طریق اولاد معزالدین بلخی، یعنی برادرزاده‌ها، ادامه یافت. حضرت حسین نوشه توحید بلخی (متوفای ۸۴۴ هـ) از میراث‌داران سلسله تصوف فردوسیه بلخیه برادرزاده و حضرت شیخ حسن جشن دایم بلخی (متوفای ۸۵۱) میراث‌دار بعدی این سلسله،

۱. منیری، علی صوفی، وسیله شرف و ذریعه دولت، ص ۵۱.
۲. در روایات خانواده بلخی شاهد سال وفات مظفر شمس بلخی را ۸۷۷ هجری نوشته‌اند، اما محققان پروفسور سید حسن روی مکتوبات باقی‌مانده از مولانا، که مرکز پژوهش‌های پت به چاپ رسانیده است، سال وفات او را ۸۰۳ هجری نشان می‌دهد.
۳. بلخی، شیخ جشن دایم، کاشف‌الاسرار.

نوه برادر یعنی فرزند نوشه توحید است. به همین ترتیب این سلسله ادامه پیدا کرد و به شیخ احمد لنگر دریا بلخی (متوفای ۸۹۱ هـ) فرزند حسن دایم بلخی و ابراهیم عرف سلطان نوه او رسید.

۱،۱ زندگی مولانا شمس‌الدین برهان‌الدین در بلخ

در نوشته‌ها آمده است که مولانا سلطان شمس‌الدین برهان‌الدین محمود بلخی بن ابی‌الخیر السعد بلخی در دوران حکومت غیاث‌الدین بلبن (سال ٦٨٦ هـ) که از شاهان مقتدر هند به شمار می‌رود، دیار خود بلخ را ترک گفته به هند رفت. مولانا به علوم و معارف اسلامی آشنا بود و در آن زمان مردم او را به‌عنوان یک دانشمند برجسته می‌شناختند که اهل سماع بود. به قول معروف که درباره او گفته شده است، مولانا جامع بود میان علوم شریعت و طریقت.

خواجه نظام‌الدین اولیاء به نقل از مولانا کمال‌الدین زاهد که استاد نظام‌الدین و از شاگردان برهان‌الدین بلخی بود، شنیدگی‌های زیاد دارد که در مجالس و محافل علم و عرفان از او داستان‌ها حکایت کرده است. اکثر مورخان و تذکره‌نویسان به نقل از سخنان نظام‌الدین اولیاء درباره مولانا برهان‌الدین نوشته‌اند

یکی از این روزها نظام‌الدین اولیاء در ذکر مردان حق به این نکته اشاره کرد که در زمان‌های گذشته (یعنی قبل از زمان نظام‌الدین اولیاء) چهار برهان لقب از ملک‌های بالا (سرزمین خراسان) به دهلی آمده‌اند. از آن چهار برهان، یکی برهان بلخی بود و دوم برهان کاشانی، اما احوال دو برهان دیگر را نظام‌الدین اولیاء فراموش کرده بود. از سخن نظام‌الدین پیداست که او برهان کاشانی را از نزدیک دیده است، اما با برهان بلخی هم‌سخن نشده و یا شاید هم‌زمان نبوده‌اند. اما به اعتبار بالا، ذکر احوال برهان بلخی را از اساتید خود شنیده بود، زیرا گفته‌اند که برهان بلخی با بزرگان صوفیان

چشتی هم‌نشین بود. به‌خصوص اینکه مولانا کمال‌الدین زاهد، استاد نظام‌الدین بود. مولانا زاهد نزد برهان بلخی شاگردی کرده است.

دوران کودکی مولانا برهان‌الدین بلخی در شهر بلخ گذشته و در این زمان مولانا برهان‌الدین مرغینانی، صاحب کتاب هدایه فقه‌به در بلخ استاد بوده و شاگردان زیادی پیرامون او گرد آمده بودند.

خود مولانا برهان‌الدین بلخی روزی حکایت می‌کند که من خرد بودم به قیاس پنج و شش‌ساله کم یا بیش، با پدر خود راه می‌رفتم. مولانا برهان‌الدین مرغینانی صاحب هدایه از راه پیدا شد. پدرم نمی‌خواست با مرغینانی رو به‌رو شود. پس پدرم به کوچه گریخت و من جامه‌ خاندم. چون کوکبه مولانا برهان‌الدین مرغینانی نزدیک رسید، من پیش رفتم و سلام عرض کردم. مرغینانی در من تیز بدید و گفت: من در این کودک نور علم می‌بینم.

من این سخن او را شنیدم و پیش رکاب او روان شدم. او باز گفت. خدای تعالی همچنین مرا می‌گویاند که این کودک در روزگار خود علامه عصر خود خواهد شد. من این سخن را شنیدم و همچنین پیش می‌رفتم. باز مولانا برهان‌الدین مرغینانی فرمود: خدای تعالی همچنین می‌گویاند. که این کودک چنان بزرگ شود که پادشاهان بر در او بیایند.

علاوه بر این حضرت خواجه نظام‌الدین اولیاء شوخی‌ای از مولانا برهان‌الدین هم نقل می‌کند. به قول وی، باری شیخ محمد اجل سرزی از غزنین به بلخ آمد. از بازاری رد می‌شد که آنجا مولانا برهان‌الدین بلخی ایستاده بود. مولانا برهان‌الدین شیخ محمد اجل را دیده فکر کرد که آیا اولیای الله این چنین دراز و بالا و فربه‌اند. همین که این فکر به خیال او راه یافت، شیخ محمد اجل سر بلند کرده و گفت: میراث پدر

خود خورده‌ام که چنین فربه شده‌ام. چون شیخ برهان‌الدین بلخی این حرف‌های شیخ اجل سجزی را شنید، پس شیخ مذکور برفت و برهان‌الدین بلخی جای پای قدم‌های او را بوسید و معذرت کرد.

مولانا برهان‌الدین بلخی در دوره اقامت خود در دهلی کتابخانه‌ی احداث کرده بود که مورد توجه طالبان علم و صوفیان آن زمان در آن دیار قرار داشت.

به باور شیخ عبدالحق محدث دهلی که خود از بزرگان روزگار بود، مولانا مظفر شمس بلخی قریحه شعر داشت. مردمان و به‌خصوص صوفیان معاصر محدث دهلوی اشعار درویشانه از او نقل کرده‌اند. خود عبدالحق محدث دهلوی در کتاب اخبارالاخیار یک بیت از مولانا مظفر به‌صورت زیر ثبت کرده است:

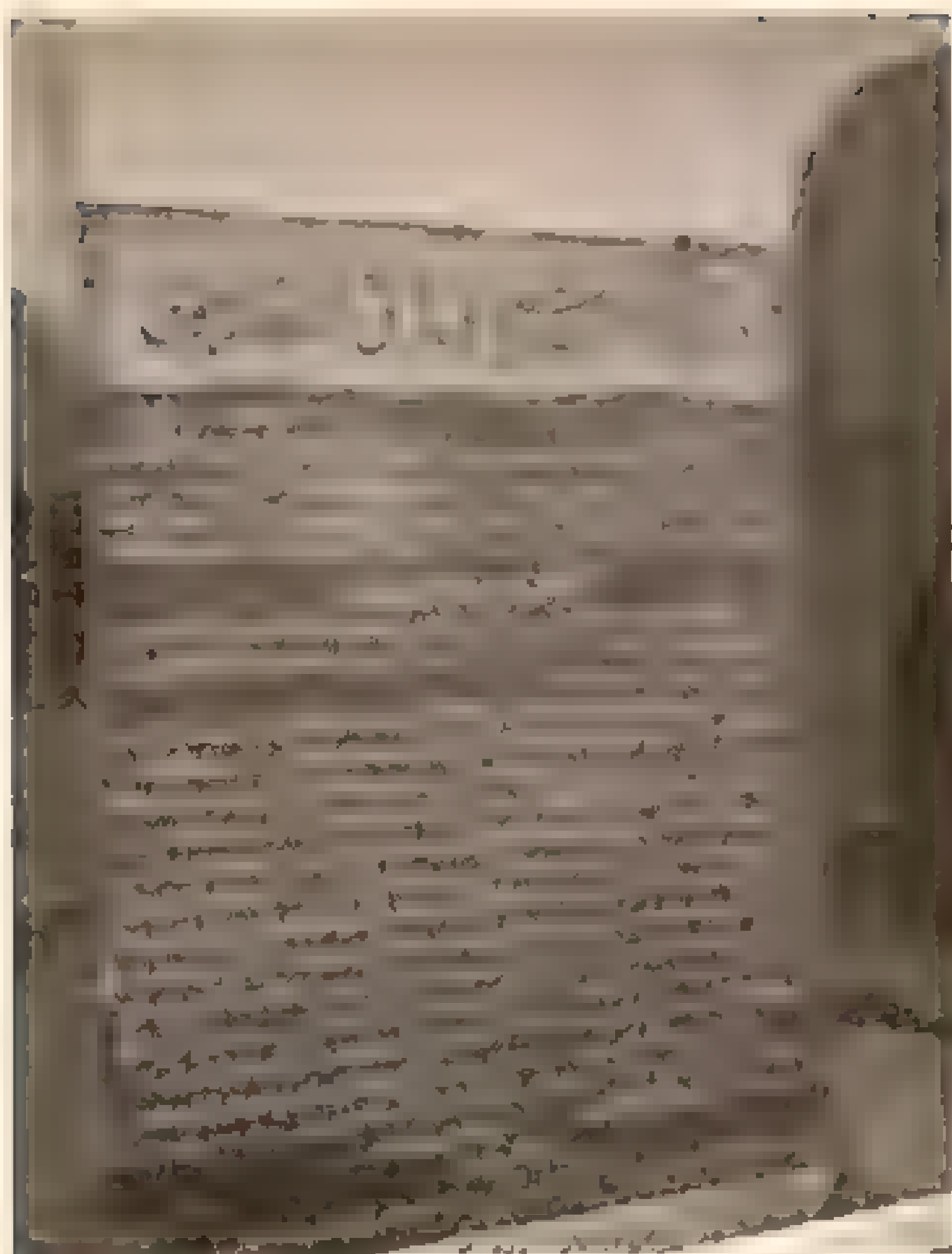
گر کرمت عام شد رفت ز برهان عذاب

ور به عمل حکم شد وه که چها دیدنیست



نگاره‌ی مولانا عبدالحق دهلوی

۱



مولانا برهان‌الدین بلخی در زمان حکومت سلطان کی‌قباد بلبن که به جای سلطان بلبن، نیای خود به قدرت رسیده بود، در سال ۶۸۷ هـ در دهلی وفات کرد. مزار او در نزدیکی حوض شمسی در قطعه‌ای به نام تخته نور در مهرولی در جنوب دهلی است. مردم منطقه مهرولی به مزار این شیخ ارادت خاص دارند. خاک مزار شیخ

۱. این زندگی‌نامه در گوشه مزار شیخ عبدالحق محدث دهلوی گذاشته شده است.

برهان‌الدین سمتی را مردم به اطفال خود می‌خوراندند با این باور که باعث روشن‌شدن ذهن شده و سبب کسب دانش فراوان می‌گردد. بنابراین، مزار شیخ همواره شکسته است.

۲. حضرت مولانا مظفرشمس بلخی

همان‌طور که در آغاز گفتیم، سرگردانی بلخی‌ها ادامه داشته است و یا خدا خواسته است تا از وجود پرفیض آنان دیگران را نیز بی‌بهره نکند. در حدود بیشتر از ۳۰۰ سال قبل از سفر بی‌برگشت مولوی رومی از زادگاهش، فرزندی عزیز دیگر بلخ ام‌البلاد در رکاب پدر که از شهزادگان بلخی بود، این شهر را ترک می‌کند و این‌بار به اقصای دور شرق خراسان، به هندوستان می‌رود که بدون شک اگر عارف سوخته‌ای در فرزاه آنان می‌رسید و به جبین این کودک می‌دید، همان چهره عالم‌تاب معرف را در سیمای وی نیز می‌دید و می‌دانست که او نیز چون همشهری‌اش (مولوی) آتش بر خرمن هندی‌ها زند و عالمی را مست کند.

مولوی بلخی هندی از ان نام‌گم‌های اهل بلخ بود و چنانکه در تذکره‌ها درج است، وی فرزند شمس‌الدین بلخی از شهزادگان دیار بلخی بوده است که او نیز از فرزندان ابراهیم بن ادهم بلخی، صوفی نامدار بلخ، بود. به این‌سان، نسبش در واسطه هفتم به ابراهیم می‌رسد.

از تاریخ تولد مولوی هندی، سندی در دست نیست و اکثر تذکره‌نویسان و مورخان که در باب تصوف و تاریخ هند نوشته دارند، احتمال داده‌اند که ایشان در حدود سال‌های ۷۲۰ هجری در بلخ متولد شده باشد.

---

۱. بیوگرافی صوفی‌های مسلمان.

پدر مولوی هندی که توجه زیادی به فرزند خود داشت، او را برای ادامه درس از بیهار به دهلی فرستاد که پس از به پایان رسانیدن درس از طرف فیروزشاه تغلق به‌عنوان مدرس در یکی از مدرسه‌ها گماشته شد.

مخدوم شاه شعیب فردوسی، نویسنده کتاب معروف و صوفیانه مناقب الاصفیاء که در آن از عارفان و صوفیان بزرگ جهان اسلام ذکر رفته است، زیر عنوان ذکر مخدوم شاه مظفر شمس بلخی رحمت‌الله علیه نگاشته است:

آن سلطان جهان تجرید آن قهرمان ایوان تفرید آن خورشید آسمان دربحث و برخاست آن درگذشته همتش از مقام و درخواست آن فتاده تجلی ذات آن بقا یافته در سر صفات آن پاک‌باز فضای ملک‌الموت آن شهباز هوای جبروت و لاهوت آن صوفی متکبر به کبریای ربانی آن نازنین حضرت علیای سبحانی آن جان شیخ جهان و آن روان معروف کرخی برهان الحق و الدین شیخ مظفر شمس بلخی از اجله شیوخ طریقت و اعزه اصحاب حقیقت بود، در مراتب معرفت و دقایق آن و اسرار توحید و حقایق آن کمال داشت و در ریاضت و مجاهدت راسخ‌ترین سالکان بود و در سیر الی الله او را قراری نبود تا به مقصود برسید و در سیر فی الله آرامی نگرفت تا در فضای عشق نامتناهی نیفتاد، جز عشق خدای تعالی به چیزی فرود نیامد، تا بود در درد و محبت حق مصروف بود، دنیا چه بود آخرت هم پیش همت وی قدری نداشت و هرطوری عالی کلام بود شیرمرد سخن او را.

شیخ‌الاسلام مظفر شمس بلخی در سخاوت مردی بود کم‌نظیر. روزی گدایی به دروازه او آمد و درخواستی کرد. شیخ چیزی در کیسه نداشت، اما کتاب صحیح مسلم را که در ابریشم با خط عرب نوشته شده بود و همیشه از شیخ حسین امانت می‌گرفت و مطالعه می‌کرد، به این گدا داد. هرچند گفته‌اند که این صحیح مسلم از

آن خود شیخ بود که به شیخ حسین هدیه داده بود. بنابراین، شیخ حسین که در آن وقت حضور داشت، اعتراض کرد که چرا هدیه او را به گدا داده است. شیخ مظفر گفت من این را به گدا دادم، تو هم بده. بنابراین، شیخ حسین سه‌صد تنکه دوباره کتاب را از گدا خرید.[1]

شیخ از دار دنیا چیزی نداشت و آلایش دنیایی را مزاحمتی در برابر خداشناسی می‌دانست. در مناقب الاصفیاء آمده است که یک عزیز و علاقمند شیخ برای دیدار او تنکه‌های نقره‌ای آورده بود که پس از دیدار در آن مجلس هر تنکه را به هر مجلس هدیه داد. اما دو تنکه اضافه مانده بود که خادم شیخ آن را در طاق خانه گذاشت. در این زمان شیخ به نماز برخاست. اما در اثنای تحریمه، چهره دو شتر در پیش رو دید. شیخ لاحول گفت و دوباره به نماز ایستاد. اما عین وضعیت تکرار شد. حال شیخ آشفته گردید و به خادم گفت، ای عزیز تفحص کن آلایش دنیا چیزی در خانه مانده است که هربار مرا در نماز مزاحمت می‌دهد. خادم خانه را گشت و چیزی نیافت. اما شیخ بار دیگر در نماز چهره شتران را دید و به خادم گفت که چیزی در خانه است. خادم متوجه شد و آن دو تنکه نقره را آورد. شیخ دستور داد تا آن را از خانه بیرون کند و به نیازمندی بدهد. این گونه چهره شتران در نماز ناپدید شد.

پدر او در عهد سلطنت محمد بن تغلق از غور به هند به دهلی رفت و بعد از ورود به هندوستان مدت‌ها در قید حیات بود.

۲,۱. روابط شرف‌الدین یحیا منیری با مولانا مظفر شمس بلخی

در مناقب الاصفیا آمده است که مظفر شمس بلخی برای جست‌وجوی پدر از دهلی

۱. کتاب مناقب الاصفیا، نوشته شیخ مخدوم شاه شعیب فردوسی، ص ۱۵۰

به بیهار شریف آمد. پدر او شمس‌الدین بلخی، خلیفه شیخ احمد چرم‌پوش شده بود. مظفر شمس در این زمان با مخدوم جهان میری ملاقات کرد و سوالاتی به تندی از او پرسید، اما شیخ منیری با الفاظ روان و آرام پاسخ‌های مولانا مظفر را ارائه کرد و این امر او را شیفته ساخت. از آن زمان دل هوای مریدی مخدوم جهان می‌کرد، اما از روی ادب و نزاکت به پدر چیزی اظهار نکرد. شمس‌الدین بلخی پس از مدتی شیفتگی پسر نسبت به مخدوم جهان را آگاه شد و توصیه کرد که می‌تواند در این راه سالک شود.

مظفر شمس بلخی بدون تأخیر به مخدوم جهان شیخ شرف‌الدین یحیا منیری بیعت کرد؛ اما شیخ به مظفر شمس گفت که راه طریقت بدون علم نشود. علم که شما خوانده‌اید، کفایت نمی‌کند. مولانا مظفر شمس بلخی بدون اتلاف وقت پیاده راهی دیار دهلی شد. آن‌قدر راه پیاده رفت که پاها آبله کرد و طاقت راه‌رفتن را گرفت. در زیر درختی برای استراحت نشست که از قضا یکی از مریدان مخدوم جهان نیز در آنجا رسید. او اسبی به مظفر شمس بلخی داد و این‌گونه هردو راهی دهلی شدند. مظفر شمس بلخی در دهلی به کسب علم پرداخت.

منقبت زیر را مولانا مظفرشمس بلخی در شأن شیخ یحیا میری سروده است که در دیوان او موجود است:

آن قدسی که نور جمال و جلال داشت

در "لا" تمام بود و در "الا" کمال داشت

قطب زمان که بود شرف الحق در این جهان

در آسمان به جمع ملایک جمال داشت

آن شهسوار گوی زمیدان صدق برد

چوگان همتش به فرسگاه حال داشت
جولان رخش همت او در ره صفا
سرهای سروران جهان پایمال داشت
سین بود از سعادت خط جبین او
واز دولت او به کف قدم نقش دال داشت
از نار عشق سوخته بود پر و بال او
از نور صرف وحدت او پر و بال داشت
او در فنا به حد نهایت رسیده بود
ملک بقای ایزد باقی نوال داشت
او بود بی عیاله ولیک از علو قدر
جمله جهان ز مشرق و مغرب عیال داشت
بی میل مال بود، ولی دست جود او
از فتح باب غیب درصد گنج کال داشت
بی ذلت و ضلال قدم بر صراط بود
عصمت به ذات پاک تر لایزال داشت

۲,۲. مولانا مظفر شمس بلخی جانشین شیخ یحیا منیری

در کتاب بحر زخار، در مورد جایگاه مظفر شمس بلخی در میان همه مریدان شیخ یحیا منیری به شرح زیر آمده است:

«احوال آن سر حلقه دردکشان جام وصال، آن در جمیع مقامات صاحب کمال، آن فارغ از حوادث سختی و تنحی، مست توحید، شیخ مظفر

> شمس‌الدین بلخی محبوب‌ترین مریدان و اشرف خلیفه شیخ شرف‌الدین یحیا منیری، کمالات او از اینجا قیاس باید کرد که پیر او را در مکتوبات امام مظفر نویسد. در مرات الاسرار از مناقب الاصفیا آرد که شیخ شرف‌الدین را صد هزار مرید بودند، از آن جمله سه‌صد نفر واصل بودند و به قولی چهل نفر و میان این چهل نفر مرد سه کس برآمدند: شیخ مظفر شمس بلخی و ملک‌زاده فضل الله و مولانا نظام‌الدین دررن‌حصاری و میان این سه کس شعله آتش عشق شیخ مظفر شمس بلخی است. منکوحه را طلاق داده مشغولی‌ها گزید غرض از جمیع حجاب‌ها در گذشته و به روی حال مثل حسین بن منصور و عین‌القضات همدانی هویدا شده.[1]

حضرت مخدوم شرف‌الدین احمد یحیا منیری، استاد و پیر مظفر شمس‌الدین بلخی در ششم شوال سال ۷۸۲ هجری وفات کرد. در این زمان مولانا بلخی در بازگشت از سفر حج و در عدن بود. خبر وفات شیخ در میان راه به او رسید و بسیار پریشان ساخت. بدون تاخیر به سمت هند و شهر بیهار حرکت کرد. در بحر زخار این واقعه چنین آمده است:

> روزی شیخ مظفر به خدمت پیر نشسته بودند، شیخ منهاج‌الدین حاجی حاضر آمد و سخن در فرضیت حج درآورده به طریق تعرض به جانب پیر او گفت حج بر همه مسلمانان فرض است. آخر سخن به جایی رسید که شیخ مظفر کعبه را در آستین خود نموده ملزم ساخت. شیخ شرف از این مقدمه بر شیخ مظفر گران شده از حضور خود بازداشت. بعد چندی عذرش را مسموع شد. از پیر ارشاد یافت که به زیارت خانه

۱. بحر زخار، ص ۴۰۷

کمه رود، چنان کرد. وقتی معاودت در راه خبر وفات پیر شنید، عزم هند موقوف کرد، سرور کاینات افضل الصلوات در معامله فرمود به هند برو، معه فرزندان آمده اینجا مقیم شو، چنان کرد.[1]

وفات شیخ و غیاب بلخی باعث شده بود تا تعدادی از شاگردان یحیا منیری ادعای جانشینی کنند. هنگامی که مولانا مظفر به بیهار وارد شد، عده‌ی از شاگردان شیخ منیری در اطراف مزار او گرد آمده بودند و هرکدام براساس منبعی مبتنی بر رفتار شیخ نسبت به او یا خاطره از شیخ مشروعیت جانشینی خود را می‌خواست اثبات کند و در مقام پیر تکیه زند.

مولانا مظفر شمس‌الدین بلخی صحبت‌های همهٔ هم‌دوره‌های خود را شنید و با دقت استاد آنان را گوش کرد. در آخر سر خود را بلند کرد و گفت شیخ یحیا منیری او را به‌عنوان پیر به جای خود برگزیده است. طالبان از شیخ بلخی بنا بر این ادعا سند خواستند. شیخ مظفر نامه یحیا منیری را که در آن از جانب شیخ صلاحیت جانشینی به مولانا مظفر شمس‌الدین بلخی تفویض شده بود را به آنان نشان داد.[2]

طالبان پس از مشاهده و مطالعه نامه شیخ یحیا منیری در مورد شیخ مظفر شمس‌الدین بلخی به این نتیجه رسیدند که پیرشان او را نسبت به همه نزدیک‌تر به خود دانسته و پیش از مرگ به‌عنوان جانشین تعیین کرده است. بنابر آن، در محفل رسمی و تشریفاتی، مولانا مظفر شمس‌الدین بلخی را لقب سجده‌نشین حضرت مخدوم اعلام کردند و همه بری بلخی بیعت دادند.[3]

---

۱. همان.
۲. مونس القلوب، ص ۹۸.
۳. مونس القلوب، ص ۹۸.

۲,۳ سفرهای مولانا مظفرشمس بلخی

نخستین سفر مولانا در بیرون از شهر بیهار به احتمال قوی، مسافرت برای ادای فریضه حج است که پیش از مرگ شرف‌الدین یحیا منیری در سال ۷۸۲ هجری انجام شده است. سفر حج و جاذبه‌های مذهبی مکه و مدینه مولانا را به‌شدت مجذوب کرده بود، تا آنجا که علاقمند شد تا یک‌بار دیگر به آن سرزمین مقدس سفر کند و مباقی عمر خود را در آنجا بگذراند. مولانا همچنان علاقه داشت تا در همان خاک دفن شود

برای رسیدن به این آرزو به سنارگون واقع در بنگال سفر کرد که در آن روزگار مرکز حکومت غیاث‌الدین اعظم‌شاه(۷۹۵-۸۱۳ هـ) بود. چیتاگان مهم‌ترین بندر دریایی بود که به‌صورت معمول حجاج شمال هند از آن طریق به زیارت کعبه توسط کشتی مسافرت می‌کردند. مولانا انتظار داشت تا در آن سفر اعظم‌شاه او را همکاری کند. البته این انتظار مولانا از شاه از آنجا ناشی می‌شد که شنیده بود او به ادبیات علاقه وافر دارد و کتاب‌های زیاد از اشعار صوفیانه در خانه او موجود است. نوشته‌اند که همین شاه حافظ شیرازی را به دربار خود دعوت کرده بود.[1]

اعظم‌شاه، مولانا و همراهان او را با شکوه فراوان پذیرایی نموده به‌عنوان مهمان شاه در حرم‌سرا جاه داد. در جریان مهمانی، مولانا به بیماری دچار شد. در حدود چهار ماه مجبور شد تا از آنجا حرکت نکند؛ اما حالت شیخ به‌صورت تدریجی وخیم می‌شد از شاه تقاضا کرد تا زمینه سفر او را در اولین کشتی به عمال خود دستور بدهد؛ اما وضعیت ناخوش شیخ اجازه نداد تا به مسافرت ادامه بدهد. در نتیجه دو سال(۷۹۸

۱. ریاض السلاطین(ترجمه انگلیسی)، ص ۱۰۸

تا ۸۰۰ هـ) در بنگال ماند. در این مدت شاه نیز از او به گرمی استقبال کرد و با هدایای شاهانه احوال سلامتی شیخ را می‌گرفت.[1]

مولانا مظفر بلخی در بدل این همه خدمات و هدیه‌های اعظم‌شاه، آینه پیر خود، شیخ مخدوم یحیا منیری را که به‌عنوان یادگار متبرک و ارزشمند با خود نگهداشته بود، به او هدیه داد. شاه نیز که طبع شعری داشت، به پاس این هدیه و بزرگی شیخ مظفر یک رباعی زیبا سرود که در نامه شماره ۱۵۱ آمده است. چنین به نظر می‌رسد که شاه به شیخ ارادت عمیق پیدا کرده بود و می‌خواست او را نزد خود نگهدارد و از وجودش فیض ببرد؛ اما شیخ مظفر بی‌قرار سفر و زیارت کعبه بود. در نامه‌های شیخ آمده است که اگر دعوت حضرت حق نبود، نزد شاه می‌ماند.

مولانا هر روز درخواست دستور شاه را داشت تا به زیردستان خود اجازت سفر او را رقم کند. سرانجام این انتظار به پایان رسید و شیخ با ابراز سپاس فراوان از شاه و درباریان به سمت چیاگانگ روان شد. در این شهر محلی نیز به دستور شاه در یک گوشه آرام و دور از ازدحام چند روزی در یک خانه زندگی کرد تا مقدمات سفر آماده شود. مولانا این مکان گوشه و آرام را که برای آرامش خاطر او معبد واقع شده بود، در نامه‌ها توصیف کرده است.

مولانا مظفر شمس بلخی در پایان سوار کشتی شد و در سال ۸۰۰ هجری به جانب کعبه سفر کرد. در این سفر معزالدین بلخی، برادر و حسین معز، برادرزاده و چند تن از مریدان مرد و زن نیز همراه برد.

مظفر شمس در دوره اقامت در بنگال به چند شهر و نواحی بنگال نیز مسافرت کرده

---

۱. این واقعات براساس نامه‌های شیخ نوشته شده است که از بنگال به دوستان و مریدان می‌فرستاد.

است. نامه‌های بلخی به مریدان و دوستان حاکی از این ادعا است که او شهرهای خرد و کوچک ساتاگاون، معظم‌آباد و پاسوا را از نزدیک دیده است.

۲،۴ اندیشه‌های سیاسی مولانا مظفرشمس بلخی

در جهان سیاست همواره چنان بوده است که اندیشه‌های برخاسته از دین در تمایل به تمامیت‌خواهی قرار داشته است که از همان آوان روزهای نخست در تاریخ بشر جنگ دین با سیاست در دو پهلوی «من» و «ما» بوده است. مذهبیون همیشه در برابر پلورالیسم و کثرت‌گرایی ایستادگی نموده، همه شیوه‌های سیاست‌پردازی برای نابودکردن اندیشه‌های بیرون از محدوده دین را بی‌مورد شمرده و به دنبال حنثاکردن آن در بطن جامعه‌اند.

مولوی بلخی هندی نیز از آن جمله صوفیان سیاست‌اندیش بود که در جامعه چندمذهبی هند بزرگ شد و در همین جامعه بود که نخستین جوانه‌های تفکر سیاسی‌اش رشد کرد و در دربار تغلق به سمت مشاور دربار رسید. این درست زمانی است که مسلمانان در اوج قدرت در شبه‌قاره بودند و در همه جا مذاهب دیگر در زیر سایه شمشیر اسلام به سر می‌بردند. به‌طور آشکار مسلمانان پیشرو در همه عرصه‌های سیاسی-اجتماعی بودند و هرگز نمی‌خواستند چنین فرصتی را به هیچ وجه از دست بدهند.

به باور معز حسین بهاری بلخی که نوه مظفر شمس بلخی و خود نیز از صوفیان نامدار در شمال هند بود، مولوی مظفر هندی با وجود اینکه جانشین شیخ یحیا منیری بود و حوزه طریقه فردوسیه را پس از مرگ منیری سرپرستی می‌کرد، اما برای مردم

مسلمان هند به‌عنوان یک چهره عالم مطرح است تا صوفی.[1]

او در ایامی که سمت وزارت و مشاورت شاه تغلق را داشت، در برابر برنامه‌های سیاسی شاه مخالفت کرد و سیاست‌های پلورالیسم دینی را در حکومت اسلامی رد کرد و از انتخاب هندوان در سمت‌های بالا در دستگاه حکومتی اظهار نارضایتی کرد که در نامه‌های وی درج است.[2] او در سال ۱۳۷۹ طی نامه‌ای به شاه به وی اذعان نمود که تعیین هندو در سمت بالا برای حکم‌رانی بر مسلمانان، خلاف گفته‌های قرآن و سنت است و کافر نمی‌تواند در سرزمین اسلامی وظایف اجرایی بالا داشته بود.[3]

«شیخ شرف الحق و الدین را قدس سره العزیز بنده همه وقت می‌دید که در باب این ملک عین عنایت داشت و خدای تعالی را عین عنایت بر این زمین و بر این ملک بود و همست که شیخ شرف‌الدین را که لشکر الهی بود بر سر این زمین داشت.»[4]

۲,۵. اندیشه‌های عرفانی مولانا مظفرشمس بلخی

مولانا مظفر شمس‌الدین بلخی از شیوخ طریقت فردوسیه–سهروردیه است. در نگرش سیدعلی ندوی زیر عنوان «تاریخ دعوت و عزیمت» نوشته شده است که طریقه فردوسیه از شاخه‌های سهروردیه است که بعدها خود راه مستقل اختیار می‌کند و معروف به طریقه فردوسیه می‌شود.

وجه تسمیه فردوسیه از آن زمان است که خواجه ضیاءالدین ابوالنجیب در هنگام خلافت‌دهی به خواجه نجم‌الدین کبرا به وی چنین گفت: شما از مشایخ فردوس

۱. زندگی‌نامه صوفیان هند.
۲. اسلام در یکتائیسم، ص ۲۳.
۳. سلطان‌ها و مساجد، ص ۱٤.
٤. علی ندوی، تاریخ دعوت و عزیمت، جلد سوم، ص ۲۲۲.

هستند. اگرچه که این سلسله را تا زمان خواجه رکن‌الدین فردوسی به نام کبرویه یاد می‌کردند، اما از آن به بعد معروف به فردوسیه شد. از بزرگان بسیار معروف این سلسله شیخ شرف‌الدین یحیا منیری است که مرشد مظفر بلخی می‌باشد.

پس از یک تحول روحی به شیخ، او درس و مدرسه را با قیل‌وقال آن ترک گفت و به بیهار مراجعه کرد. در حلقهٔ مریدان شرف‌الدین احمد بن یحیا منیری از مشایخ مشهور آن سامان درآمد که پس از ریاضت‌های فراوان و جلب توجه مرشد خود سمت جانشینی او یافت. معروف است که مولوی هندی در مدرسه تصوف شیخ یحیا منیری چنان ذوب شد که از همه وابستگی‌های گیتی چشم پوشید و از همه دست شست تا اینکه شیخ و مرشد او دستور داد تا از زنش نیز دوری کند و مولوی برای پوره‌کردن آخرین دور مریدی خانم خود را طلاق داد که پس از آن در محراق توجه شیخ درآمد و جانشین وی شد. پس از درگذشت منیری، شیخ برهان‌الدین مظفر شمس بلخی مرید اعلای شیخ شرف‌الدین که از جانب ایشان خرقه یافته بود، به ارشاد فردوسیه و مریدان آن می‌پردازد.[1]

شیخ یحیا منیری درباره مظفر شمس بلخی در مجلس بزرگی که مریدان و دوستان وی حاضر بودند، فرمود: مظفر جان من است، مظفر محبوب من است.[2]

مولانا مظفر شمس بلخی با تمسک به تصوف، علایق خود به دنیای فانی را ترک کرد رفتار و سلیقه او درباره مسایل این جهانی بسیار سرد می‌نمود. او می‌گفت این دنیا کوتاه‌مدت است و جسم ما نیز. چیزی که ماندگار است، روح انسان است و خدای بزرگ. بنابراین، انسان باید به دنبال ایجاد رابطه با خدای خود باشد. این دیوانگی

۱. همان.
۲. تاریخ دعوت و عزیمت، ص ۲۲۹.

خواهد بود اگر به جهان بیش از پیش پیوسته گردیم. او باور داشت که عشق واقعی، تجرید و تفرید از خویشتن است.

ثروت و دارایی را نشانه و مصداق وابستگی دنیا می‌دانست. می‌گفت صوفی باید همه دارایی و بساط خود را به دیگران ببخشد. درویشی مفهومی است که در همه نامه‌های مولانا از آن ذکر رفته است. او تمایلات درویشانه را دوست داشت و صوفی متمایل به درویش را می‌پسندید. در تعریف درویش می‌گوید درویش کسی است که خانه، زن، اولاد و بساط خود را ترک نموده در پی اکتساب حقیقت می‌شود. سیر و سیاحت یک نیاز لازمی برای صوفی است. او برای اثبات این ادعای خود مهاجرت پیامبر و اصحاب او را مثال می‌آورد. او همین راه را برای رسیدن به خدا مناسب می‌داند.

صفایی قلب، شرافت افکار، درستی اعمال، رفتار صلح‌آمیز و بی‌تفاوتی در برابر شهرت و تحسین‌های دنیایی را شخصه‌های اصلی یک رهرو راه خدا و حق تعریف می‌کند. این اوصاف البته در وجود و رفتار روزانه خود مولانا مظفر شمس بلخی نمودار بود.

۲.۶. ذوق ادبی مولانا مظفرشمس بلخی

از مولانا مظفر شمس بلخی دیوان اشعار، باقی مانده است. هرچند معاصر حافظ شیرازی، خدای غزل فارسی است، اما در میان شاعران بزرگ منصب و جایگاه ندارد. یکی از مهم‌ترین دلیل، این است که مولانا شعر را به قصد هنر و صنعت‌پرداری نمی‌سرود. بنابراین، در همه اشعار او نمی‌توان به دنبال صنایع ظریف ادبی بود. اهمیت اشعار مظفر شمس در بیان حالات صوفیانه و ایده‌های تصوفی اوست. او مانند هم‌شهری دیگر خود، مولانا جلال‌الدین محمد بلخی، در همه اصناف شعر سروده است. مانند رومی، به دنبال جذب خواننده نیست و فقط حرف دل خود را در

کلمات می‌ریخت. شیخ در اشعار نام دیگری به خود گرفته و به‌خصوص در غزل‌های عاشقانه و صوفیانه تخلص «برهان» را انتخاب کرده است.

همان‌طور که اشاره شد، اشعار برهان از نظر ارزش ادبی متوسط و بیشتر مقصور است. در بیان مطالب عرفانی در قالب غزل عاشقانه یا صوفیانه، برهان‌الدین مظفر، برهان تخلص می‌کرده است. اما بسیاری از اشعار را باید براساس نامه‌هایی که می‌فرستاد، تعبیر شوند. جزئیات بعضی از مباحث مبهم در این اشعار در نامه‌ها تذکر داده شده است، به‌خصوص در متن نامه‌های مولانا شعری از خود سروده و بیان حال را شرح می‌داده که به دنبال آن به‌صورت منثور بیان می‌کرده است

حلیه معظمه حضرت رسالت‌پناه که مظفر شمس بلخی سروده است.

حمدگو مر پاک را حلیه بخوا سید زمان
کز تو باشد دور دوزخ مر ترا باشد امن
رنگ گندم‌گون سفید آن صاحب لولاک بود
پادشاه هردو عالم مرسل مر پاک بود
بود پیشانی گشاده سید خیر الوری
روز محشر بی‌کسان را پیشوا و رهنما
ابروان پیوسته خط باریک آن روشن‌ضمیر
مؤمنان را رهبر و درماندگان را دستگیر
چشم آن نور خدا بود و سیاه و سرمگین
در قیامت امتان دیدار یابند بهترین
بود بینی بس بلند آن صاحب بدرالدجی
مؤمنان و مسلمان را در قیامت پیشوا

از تن پاکش شهیده هرکسی بوی گلاب
بود چون مشک ختن بوی دهان آن جناب
بود دندان‌ها گشاده سید خیر البشر
در حشر گردد شفیع امتان بی‌خبر
ریش بوده گرد پیمبر و لیکن سرخ‌رنگ
کلمه‌گویان را نباشد سوی جنت راه تنگ
قد رسول الله میانه بود، نه کوتاه و دراز
از حساب عرصات بخشد امتان را کارساز
قطب اختر بر جبینش بود روشن همچو لعل
مهر انور بود بر پشت آن بدر کمال
در بقامت دست پیغمبر به زانو می‌رسید
پله میزان بدی را کم کند نیکی مزید
هم سرانگشتان مبارک مصطفی باریک بود
امتان بر پل صراط بگذرند چون برق زود
در بدن موی نبوده تن خجسته بود صاف
بود خطی چون الف از سینه تا حد ناف
تن مبارک بود لیکن صاحب ارض و سما
ای مسلمانان بخوان حلیه محمد مصطفی
گر بخواند حلیه را هرگز نباشد دوزخی
این جمال حرف عربی بود کردم فارسی
عرض کن بلحی حسین پیش پیامبر خدا
بر گناهم شو پاهم بر خطایم کن عطا

۲،۷. مرگ مولانا مظفرشمس بلخی

مولانا در حدود چهار سال(۸۰۰ تا ۸۰۳ هـ) در مکه ماند. او در این مدت مشغول عبادت و تدریس شاگران به‌خصوص حسین معز، برادرزاده خود شد. در این مدت برادر مظفر شمس که همراه شیخ به مکه رفته بود، بیمار شد و دار فانی را وداع کرد. مرگ برادر برای مظفرشمس بلخی بسیار ناگوار گذشت و تحمل آن برای شیخ گران آمد. بنابراین، مکه را به مقصد عدن ترک گفت و همراه برادرزاده‌اش در آن شهر ساکن شد.

قضا را چنان شد که او به دنبال انتخاب آخرین مکان برای خود باشد. با ورود به عدن، بیماری شیخ مظفر افزایش یافت و چنان حالت بد پیدا کرد که روزها نتوانست غذا بخورد. در این روزهای دشوار حسین معز از کاکای خود مراقبت جدی می‌کرد؛ اما آخر عمر رسیده بود و در نهایت در سوم رمضان سال ۸۰۳ هـ در عدن جان به جانان تسلیم کرد. در بحر زخار این واقعه چنین آمده است:

> بعد چندی که وقت او آخر رسید، بیست‌ویک روز طعام نخورد، وقت وفات جمع امانت پیران و اجازت سلاسل فردوسیه به شیخ حسین برادرزاده خود سپرده در مکه وفات نمود.[1]

در مورد تاریخ وفات مظفر شمس‌الدین بلخی، نویسندگان وسیله شرف کاشف‌الاسرار و شعران ۷۸۳ هجری را تعیین کرده‌ند، اما پروفیسور سیدحسن عسکری، از دانشگاه پتنای ایالت بیهار هند، سال ۸۰۳ هجری را درست می‌داند. این سند را پروفیسور عسکری از حاشیه کتاب شرح ادب‌المریدین حضرت مخدوم

---

[1] همان

شرف‌الدین پیدا کرده است که توسط ملا علام یحیا(متوفای ۱۱۸۲ هـ) از علمای معروف بیهار، تصحیح شده بود. این تاریخ بشکل بیت زیر آمده است.

واندرون سوم رمضان بود و هشتصد و سوم سال
نقل برهان‌الدین شیخ مظفر شمس دین

نویسنده بحار زخار نیز در پایان زندگی‌نامه فشرده شیخ در مورد تاریخ وفات مظفر شمس بلخی چنین آورده است:

سال و ماه و تاریخ(وفات) او دیده نشده، فاما بعد از پیر خود پنج شش سال به قید حیات مانده(است).[1]

۲.۸. کرامات مولانا مظفرشمس بلخی

از مظفر شمس بلخی کرامات زیادی ثبت کتاب‌ها و اذهان شده است؛ یعنی هم در نوشته‌ها و هم در حافظه مردم روایاتی موجود است

مظفر شمس بلخی در عبادات و نماز تا آنجا توجه و تعمق می‌کرد که گاهی اگر مخالفین هندو یا مسلمین می‌خواستند برایش آزاری برسانند، نیز از عبادت دست نمی‌کشید. اما دفع ضرر از خود می‌کرد. روزی در دامنهٔ کوه راجگر، در نزدیکی حجره شیخ شرف‌الدین یحیا منیری، مشغول نماز بود که تعدادی از مخالفین او فرصت را غنیمت شمرده از بلندی کوه تکه سنگ بزرگی را به سمت او هل دادند. شیخ بلخی در زیر آن در فاصله دورتر مشغول تحیات در نماز بود و سنگ با شدت به سوی شیخ هل خورد و حرکت کرد. شیخ که مشغول خواندن دعای التحیات بود و به استشهاد رسیده بود، انگشت شهادت بلند کرد و در این زمان سنگ بزرگ هم که

---

۱ همان.

نزدیک شده بود و قریب بر سر شیخ بیفتد، در هوا معلق ایستاد.

این سنگ هنوز هم در دامنه کوه به‌شکل عجیب قرار دارد. البته معلق نیست و گوشه آن بر زمین قرار دارد، اما ادعای مردم این است که بعدها زیر سنگ استوانه قرار دادند، از ترس اینکه مبادا روزی بیفتد و برای زایران و مردم صدمه وارد کند.

در منطقه بالاتر از سنگ معلق، مکان کوچکی است به نام مسجد خضر که فضای آن در حدود ۵/۵ متر مربع می‌رسد. باور مردم و به‌خصوص متولی آن این است که مظفر شمس بلخی در این مکان با حضرت خضر دیدار و ملاقات کرده است. در همین مکان یک داستان دیگر هم روایت شده است. روزی شیخ آنجا نشسته و عبادت می‌کرده که شیری درنده از کوه پایان می‌شود و بر شیخ حمله می‌برد. شیخ در اول با داد و صدا می‌خواهد او را دور کند، اما شیر یورش می‌برد. شیخ در نهایت قهر با سیلی به صورت شیر می‌زند که خون از صورت آن بیرون می‌شود و شیر درجا می‌میرد. در گوشه مسجد خضر یک قطعه سنگ هموار با چند لخته سیاه و کهنه خون است که به باور مردم، یادگار آن واقعه است.

نصرالدین بلخی، از نوادگان خانواده بلخیه، داستان دیگری را از کرامات مظفر شمس بلخی روایت کرد که در کتاب‌ها نوشته شده است. فیروزشاه تغلق، از شاهان و مشاهیر سلاطین هند(متوفای ۸۲۰ هـ) در اثر خوردن گوشت پرنده به بیماری صعب و لاعلاج مبتلا شد. هرچه درمان کرد و نزد طبیبان و شیوخ آن زمان رفت، فایده نکرد و درد او بیشتر شد. کسی از نزدیکان دربار درباره مظفر شمس بلخی برای او توصیه کرد تا از نزدیک ببیند. از کرامات و صلاحیت شفادهی شیخ زیاد یاد کرد. شاه با درباریان از دهلی به بیهار شریف آمدند برای زیارت شیخ. او را در حجره ملاقات کردند و پادشاه درد خود را گفت. شیخ گفت من آن را درمان خواهم کرد، به

این شرط که هرچه گویم، بشنوی. فیروزشاه پذیرفت. شیخ در دو بشقاب گوشت دو پرنده را که قبلاً شاه را بیمار کرده بود، آورد و گفت آن را بخورد. شاه مأیوس شد و گفت در این کار درمان نیست و همین گوشت او را بیمار کرده است.

مظفر شمس بلخی از انکار فیروزشاه تغلق برآشفت و به سوی بشقاب‌ها فریاد زد: چون شاه گوشت شما را نمی‌خورد، بروید دوباره بر درختان بنشینید! ناگهان دو پرنده زنده شدند و پرواز کرده از حجره بیرون پریدند.

داستان را فیروزشاه تغلق به شرف‌الدین یحیا منیری رسانند و شیخ بسیار بر مظفر بلخی برآشفت و گفت که مظفر نمی‌بایست کرامات خود را آشکار نشان می‌داد، اما شفای تو در آن بود.

۲.۹. آثار مولانا مظفرشمس بلخی

مظفر شمس بلخی در دوره حیات خود نوشته‌های زیادی به یادگار گذاشته است. این آثار را می‌توان بصورت زیر یادداشت نمود:

۱. دیوان اشعار مظفر شمس‌الدین بلخی
۲. مجموعه نامه‌ها
۳. بدایات نهایت درویشی
٤. سه پیامبر سلطان
٥. شرح عقاید نسفی
٦. مجموعه نامه‌ها(دوم)
۷. مشارق‌الانوار
۸. یک تعداد کتب و رسالات دیگر که امروز در دست نیست

۳. حضرت مولانا حسین نوشه توحید بلخی

حضرت مولانا شیخ حسین معز معروف به نوشه توحید سمندر بلخی فرزند معزالدین بلخی و برادرزاده مظفر شمس بلخی در بیهار هند متولد شد. نوشه توحید پس از وفات کاکای خود مظفر شمس بلخی، جانشین او گردید و سرسلسله فردوسیه تعیین شد. این عالم ربانی، چراغی را که مخدوم الملک یک نسل پیش از او روشن کرده بود، با شوق و دلبستگی خاص نورانی نگهداشت و با دل و جان تلاش کرد تا نور آن خاموش نشود. توحید بلخی علاوه بر اینکه به‌صورت مستقیم زیر تربیت و تعلیم مظفر شمس بزرگ شد، همچنان از این امتیاز بهره داشت که به راه راست از موهبت‌های مخدوم‌الملک شرف‌الدین بیهاری معروف به شیخ شرف‌الدین منیری مستفید شود.

> احوال آن سالک صادق‌الاخلاص، آن قید دوئی مطلق خلاص، آن برگذشته از کار و بیکاری، موحد کامل حضرت شیخ حسین بن معز بلخی البهاری از واصلان این طایفه بود، عشق وافر و حالی قوی داشت، برادرزاده حقیقی و خلیفه تحقیقی شیخ مظفر بلخی است. صاحب اخبارالاخیار گوید مشهور است او مرید عم خود بود، لیکن از کلامش نسبت او از شیخ شرف‌الدین یحیا منیری مفهوم می‌شود و خلافت از عم خود داشت.[1]

مدرسه و خانقاه شرف‌الدین منیری مکان علم و هدایت بود. مردمان از سرزمین‌های دور به این مکان مراجعت نموده کسب فیض می‌کردند. این فیوضات نه‌تنها به بیهار و هند محدود نمی‌شد، که حتا به سرزمین‌های دیگر اسلامی سرایت کرده بود. باری

---

۱. همان.

شیخ شرف‌الدین منیری با مظفر شمس بلخی برای تبلیغ پیام شاخه تصوف فردوسیه در جریان سفر به زیارت کعبه، به سرزمین‌های عرب پیام خود را رسانید بودند. خدمات صوفیانه این دو مرد بزرگ جایگاه ویژه در تاریخ و ادبیات تصوفی هند باز کرد، تا آنجا که محدث دهلوی در کتاب اخبارالاخیار، از آنان به‌خوبی یاد کرده است.

نوشه توحید بلخی در مجالس روحانی خود به ارادتمندان و علاقمندان تعلیم طریقت روحانی می‌داد و در کنار آن با استفاده از نثر و نظم، ذهنیت و تعلیمات صوفیانه‌ای را به دیگران می‌رسانید. او در دنیای شعر بر همه اصناف قالب‌های مسلط بود، تا این اندازه درباره غزلیات بلخی تحسین کرده‌اند که شور و مستی زبان آن را با حافظ قابل مقایسه دانسته‌اند. در سادگی و زبان سعدی قابل مقایسه است و در جذبات و احساسات پیرو امیر خسرو بلخی دهلوی بوده است. نه‌تنها غزلیات او، بلکه رباعیات و قطعات او نیز همان رنگ و شور را دارد.

حضرت مخدوم شیخ حسین معز سخی به‌عنوان یک مرید، خلیفه و تربیت‌یافته مخدوم شیخ شرف‌الدین منیری است که مولانا مظفر شمس بلخی نیز او را تعلیم داده و برایش اجازت خلافت داد. معز سخی در ظفرآباد متولد شد و معروف است که پیش از اطلاع تولد او، شیخ منیری به مظفر بلخی نوید داد که در خانه او فرزندی به دنیا آمده است. مظفر بلخی در پاسخ شیخ می‌گوید که او زن ندارد و اولاد از کجا می‌آید. اما شیخ منیری می‌گوید که در خانواده مولانا معزالدین فرزندی پسر به دنیا آمده است که فرزند او همانند فرزند تو خواهد بود.

مولانا برای دیدار برادرزاده به ظفرآباد سفر کرد و در این سفر شیخ منیری کلاه خود را به این نوزاد هدیه داد که گفته‌اند چون مظفر شمس کلاه شیخ را به سر معز نوزاد

می‌گذاشت، کاملاً متناسب سر او بود و چون بیرون می‌آورد، به نظرها بسیار کلان می‌نمود. این کلاه را مظفر بلخی تا بزرگسالی بر سر می‌نهاد. حتا در روایت‌هایی آمده که مظفر بلخی این کلاه را تا دم مرگ پوشید و هنگام مرگ نیز به روی سینه او گذاشتند و دفن کردند.

در یک روایت دیگر از دوره کودکی مولانا مظفر بلخی آورده‌اند که یک روز شیخ شرف‌الدین در حال وضو بود و دستار خود را از سر کشیده در گوشه‌ای گذاشت. مظفر که هنوز کودک بود، این دستار را بر سر گذاشت و رفت در گوشه‌ای به نماز ایستاد. با دیدن این حال، مظفر شمس بلخی آشفته گشت و بر او فریاد زد تا دستار شیخ را بگذارد. اما شیخ منیری با خنده پاسخ داد و به مظفر شمس گفت: مولانا مظفر، چرا بر آن پسر سخت می‌گیری؟ او درست در جاه و مقام خود ایستاده و می‌داند چه می‌کند.

همچنان نوشته‌اند که شیخ شرف‌الدین روزی به مولانا مظفر شمس بلخی گفت: مولانا مظفر، من و تو این‌همه رنج و مشقت می‌کشیم، اما مزه آن را حسین معز می‌چشد. یا این‌طور گفته که من تنور گرم کردم، مظفر شمس نان می‌پزد، اما حسین معز می‌خورد.[1] همچنان در کتاب بحر زخار داستان زیر آمده است.

> چون حدیثه به او رسید، نصف کتاب عوارف خوانده بود که شیخ شرف‌الدین او را توشه توحید فرمود و در این اثنا شیخ به مرض موت مبتلا شد و متردد گردید، شیخ وقت آخر چشم باز کرد و فرمود که عنقریب در این سرزمین شیخ بدیع‌الدین قطب‌المدار می‌رسد، نصف کتاب که باقی است، از او خواهی خواند. چون قطب‌المدار به جونپور

---

۱. مونس القلوب، مجلس بیست‌وپنجم، ص ۱۵۲.

رسید، وی از بیهار خدمت قطب‌المدار را دریافت. پرنور رسیدن او قطب‌المدار فرمود، یا مسمّی توحید چیست؟ در کنارش گرفت باقی عوارف به موجب اشاره و وصیت شیخ شرف‌الدین از او بخواند و تربیت یافت.[1]

همین اهداف و پیش‌بینی‌های شیخ منیری و شمس بلخی در شأن حسین معز بلخی مسیر او را تعیین کرد و در همان کودکی و نوجوانی برایش مسیر یک زندگی علمی را هموار ساخت. او برای کسب علم و تطهیر نفس زحمات و رنج‌های فراوان کشید. براساس یک سند به جا مانده در کتابخانه مولانا سیدشاه تقی حسن بلخی در خانقاه بلخیه، مظفر شمس بلخی در مورد اجازه جانشینی معز بلخی، دوره کسب تحصیل معز را چنین نوشته است:

اما بعد فقیر حقیر مظفر شمس عامه مسلمانان را سلام و دعا می‌رساند و بیان می‌نماید. فقیه حسین معز برادرزاده این فقیر است. حق سبحانه و تعالی بصفایی بسیار وی را گرامی داده. فرزند صالح و متقی است (حدیث). قریب چهار سال در مکه مبارک بود و قرائت قرآن و شاطبی شیخ شمس‌الدین خوارزمی درون حرم کعبه کرده و قرائت سبعه پیش شیخ شمس‌الدین حلوایی در مقام ابراهیم پیش در کعبه گذشته و شیخ شمس‌الدین مذکور در عصر خود یگانه روزگار است. در حلب و شام و مصر و مدینه مصطفی و مکه مبارک در علم قرائت وی را نظیری نیست و حالی شیخ مجاور حرم است.

مظفر شمس بلخی توجه جدی به تربیت و ریاضت برادرزاده داشت. حسین معز در یادداشت‌های خود می‌نویسد که مظفر شمس بلخی هرشب برای تهجد او را بیدار

۲. مونس القلوب، ص۱۱۲

می‌کرد و همچنان ثرید آماده می‌کرد. می‌گوید کاکایم مرا برای ادای نماز تهجد بیدار می‌کرد و همین که دنبال خوردن ثرید می‌رفتم، می‌گفت اول نماز تهجد را بخوان و بعد ثرید بخور. این‌گونه مرا به نماز تهجد عادت داد.

حسین معز بلخی در دوره تحصیل علاوه بر کسب علم، عزت نفس خود را نیز افزایش داد. او در دوران زندگی در مکه، یک درود بر پیامبر سلام تألیف کرد با این متن «اللهم صلی علی محمد و علی آل محمد عدد خلقک و رضا نفسک و زنه عرشک و مداد کلماتک» نوشته‌اند در همان شب که حسین معز این درود را ورد زبان خود ساخت، کاکای او مظفر شمس بلخی پیامبر را در خواب دید که می‌گوید برادرزاده تو یک هدیه گران‌بها برای من پیش‌کش کرد. پیامبر همچنین گفت، پیش از این یک حسین عزیز و دلپسند من بود که او فرزند علی است، اما حالا دو حسین برایم عزیز هستند که دومی آن حسین فرزند معز است. در آن شب در حدود چهل ولی پیامبر را خواب دیدند که برادرزاده مظفر شمس درودی انشاء کرده است. فردای آن، هریک از این اولیاء خواب خود را به مظفر شمس بلخی قصه کردند.[1]

حسین معز خانقهی با شأن و شوکت باز کرد که در آن سی تا چهل شیخ و صوفی با وضو مشغول ذکر و عبادت بودند. این خانقاه مورد توجه عوام نیز بود، چنانچه شب‌هنگام، یک رایحه و بوی عطر به‌صورت طبیعی فضای مدرسه را می‌گرفت و همه‌جا را معطر می‌کرد. همچنین در محافل معز بلخی، در حدود شصت تا هفتاد قوال آواز می‌خواندند که علاوه بر صوفیان، شهزادگان، نوابین، اشراف و دیگر مردم عوام شهر جمع می‌شدند. گاهی در این محفل، همه قوالان یکجا آهنگ‌هی

---

۱. مونس‌القلوب، مجلس سی‌وسوم، ص ۱۸۱.

صوفیانه می‌خواندند که مغز بلخی را به وجد و شور می‌آورد. در یکی از همین محافل زمانی که قوالان مجلس را مست کرده بودند، گفت: سماع محظور شرع است و واسطه دفع بیماری روحی مریدان.[1]

مغز بلخی در طریقت صوفیانه خود رفتارهای متفاوت داشت. که بعضی‌ها معنای باطنی این رفتارها را نیافتند و تا این روز مبهم باقی مانده است. به‌طور مثال، اگر کسی برای تعلیم طریقت به او مراجعه می‌کرد، یک ظرف بسیار کوچک پر از آب به او می‌داد تا اگر بتواند با این مقدار آب وضو بگیرد، او را در حلقه تعلیم می‌پذیرفت، در غیر آن از او معذرت می‌خواست. اما گاهی تعبیر رفتار غیرمعمولی خود را در برابر تعجب و سوال دیگران می‌گفت. روزی مردی یک نوجوان را برای مریدی نزد مغز بلخی آورد و شیخ در همان وهله نخست از این نوجوان خواست تا توبه کند. پدر این نوجوان با خود فکر کرد در صورتی که فرزند او تا هنوز به بلاغت نرسیده و گناهی مرتکب نشده، چرا باید توبه کند. از شیخ دلیل تلقین توبه به فرزند خود را پرسید. شیخ در پاسخ گفت: چون هرگاهی که این جوان بزرگ شود و مرتکب گناهی گردد، این توبه کفاره آن گناه خواهد بود. پس از آن، به سبب عمل خود از این مرد معذرت خواست.[2]

نوشته‌اند که آوازه مغز بلخی در دیگر نقاط جهان اسلام نیز در دوران او رسیده بود. شیخ سعد که یکی از بزرگان تصوف در عدن و معاصر مغز بلخی بود، روزی نزد حجاج هندی، کتاب حضرات خمس مغز بلخی را دید و مطالعه کرد. او در این رساله کوتاه دو بیت از اشعار مختلف بلخی را که حجاج به زبان فارسی ترجمه

۱. گنج لایخفی، مجلس چهل‌ویکم، ص ۱۲۳
۲. مونس القلوب، مجلس ۵۶

کردند، بسیار پسندید و گفت، به خدا قسم که دین من و دین شیخ حسین یکی است.

این دو بیت:

گر یار با خوبان خواهد نشست رندان

ما نیز توبه کردیم از زاهدی و پیری

***

در بت‌کده گر خیال معشوقهٔ ماست

رفتن به طواف کعبه از عقل خطاست

مضامین اشعار نوشته توحید بلخی درباره تصوف، عرفان، حکمت، فلسفه، توحید، وحدت وجود، عشق و جذب وکیف است. او در بحر و بهج مثنوی مولانا یک مثنوی طویل و بلند به نام افتخار حسینی نوشت که به نام «مثنوی چهار درویش» نیز شهرت دارد. در این مثنوی از حقایق و معارف، تعلیمات و ارشادات، اسرار تصوف، طریقت و شریعت به کرات یاد شده است.

در روزهای نزدیک وفات معز بلخی که بیماری عید حال او گردید بود. یک روز پدرش گفت که در هر شرایط مادی و معنوی، وقتی حاجتی پیش می‌آمد معز بلخی آن را حل می‌ساخت، اما حال اگر مشکلی پیش آید، به چه کسی باید گفت. چون معز بلخی این سخنان را شنید، گفت: من در عالم حیات به سبب انحصار روح در قالب جسم نتوانستم به‌زودی بیار شما را مرفوع نمایم. حال که روح من این محدودیت را ترک می‌کند، در یک طرفة‌العین، به صدای شما خواهم رسید. بنابرآن، هرگاهی به من نیازی افتاد، به دنبال کسی دیگر نروید و مرا در ذهن داشته باشید. انشاءالله تعالی که مشکل شما حل خواهد شد.

براساس کتاب «گنج لایخفی» معز بلخی در هنگام چاشت، روز سه‌شنبه،

بیست‌وچهارم ذی‌الحجه سال ۸۴۴ هجری چشم از جهان فرو بست. تاریخ وفات معز بلخی را براساس صنعت ابجد چنین سروده‌اند:

سال وفات شه بلخی حسین
شد گل به آب بهار شرف
دل حزین پی تاریخ نوشه توحید فزود
آه و بگفتا گل بهار شرف

۳,۱. نسب‌نامه مولانا حسین نوشه توحید بلخی

حسین معز بلخی مربوط دومین نسل خانواده بلخی است که در هند بزرگ شد. حسین نوشه توحید فرزند معزالدین بلخی، فرزند سلطان شمس‌الدین بلخی، فرزند سیدعلی، فرزند حمیدالدین، فرزند سراج‌الدین، فرزند سید بزرگ، فرزند سلطان محمود، فرزند سلطان ابراهیم ادهم بلخی است.

نسب‌نامه حسین نوشه بلخی

۱. سلطان شمس‌الدین بلخی (رح)
۲. سیدشاه معز بلخی (رح)
۳. سید حسین نوشه بلخی (رح)

۳,۲. نوشته‌های مولانا حسین نوشه توحید بلخی

از گنج لایخفی چنین برمی‌آید که در کنار تصوف و طریقت، از مشاغل اصلی معز بلخی، نوشتن آثاری در زمینه امور صوفیانه بوده است. این نوشته‌ها در هردو زبان فارسی و عربی تألیف شده است. نوشته‌های بلخی در تصنیفات، ملفوظات، مکتوبات و رسایل به ما رسیده است. رساله حضرات خمس در عربی و رساله قصه

و قدر در فارسی از آثار معروف معز بلخی است. در کنار آن نوشته‌هایی مانند رساله توحید خاص، رساله توحید اخص الخواص، ساله در بیان هشت چیز، رساله ذکر، اوراد فصلی، گنج لایخفی، مجموعه مکتوبات، اجازت‌نامه به نام حسن جش دایم بلخی، دیوان اشعار فارسی، مثنوی زادالمسافرت، رساله در شمایل و خصایص نبوی و مثنوی چهار درویش نیز از او به جا مانده است.


مکتوبات مخدوم حسین
ترجمہ مع متن
از
حضرت مخدوم ملک حسین نوشہ توحید بلخی فردوسی قدس سرہ
مترجمین
شاہ قسیم الدین احمد بلخی فردوسیؒ
و
شاہ علی ارشد شرفی بلخی مد ظلہ
بزم فردوسیہ کراچی

۳،۳. اشعار مولانا حسین نوشه توحید بلخی

از حسین نوشه توحید بلخی آثار فراوان منظوم به یادگار مانده است. این اشعار به‌صورت عموم صوفیانه است و براساس مسلک شاعر آن سروده شده است که عمری را به‌عنوان جانشین خانقاه بلخیه سپری کرد. در این بخش، به چند غزل از نوشه توحید بلخی بسنده می‌شود:

از عرش برتر است نظرگاه جان ما
نی‌نی ورای عقل کل آمد جهان ما
ما در جناب حضرت مولا یگانه‌ایم
آری دویی روا نبود در میان ما
سیمرغ‌وار گوشهٔ وحدت گزیده‌ایم
بیرون ز هردو کون طلب‌آشیان ما
هرکس بدین خود گرفتند قبله
شد روی دوست قبله جان و روان ما
شبهات عقل و علم که حسی و درسی‌اند
عقل کل است و علم لدنی از آن ما

***

ترسا بچه نگار سر مست
از ناوک غمزه جان ما خست
از حلقه زلف کرده زنار
بربست میان حلقه بربست
ببرید دلم ز دین و ملت

با مذهب عشق وی بپیوست
هرصاحب خرقه که دیدش
زنار بروی خرقه بربست
این طرفه نگر که چشم مستش
بی‌تیر و کمان و قبضه و شست
دنبال حسین کرد عمداً
تا قلب فرو به قهر بشکست
در حلقه جعد وی دلی را
نی پای خلاص مانده نی دست

در نهایت اینکه حضرت حسین نوشه توحید یک عالم جامع بود، چنانچه در عین زمان یک صوفی باصفا، مرشد صوفیان شهر، شاعر توانا و نثرنویس ظریف بود. بر زبان‌های فارسی و عربی تسلط کامل داشت و این از نوشته‌های منظوم و منثور او پیداست.

جای بسی تاسف است که پس از گذشت هشت سده از مرگ این عالم بزرگ و فاضل توانا، آثار و نوشته‌های او از نظر پوشیده مانده و در حوزه‌های علمی و آکادمیک اردو، فارسی و تصوف یادی نمی‌شود و به جز چند خانقاه مذهبی و تصوفی، این آثار در دیگر مکان پیدا نمی‌شود.[1]

از معاصران معروف و بزرگ نوشه توحید حسینی می‌توان از افراد زیر نام برد که هرکدام در روزگار خود در تصوف شهرت بسزایی داشتند:

---

۱. حلبی، داکتر شاکر «حسین نوشه توحید بلخی، حیات اور کارنامی» ۱۹۹۳، ص ۱۴

- شیخ نورالحق پسر شیخ علاءالحق پندوی(۷۲۲ تا ۸۱۳ هـ)
- سیدصدرالدین راجوقتال بخاری(۷۴۱ تا ۸۲۷ هـ)
- قطب عالم، نوه سید جلال بخاری(۸۰۱ تا ۸۵۱ هـ)
- شاه بدیع‌الدین مدار(۷۷۱ تا ۸۵۱ هـ)
- خواجه محمد گیسودراز، از مریدان چراغ دهلی(۸۲۱ تا ۸۲۵ هـ)

به همین گونه، شاهان معاصر نوشه توحید بلخی به شرح زیرند:

- فیروزشاه تغلق(۷۲۵ تا ۷۹۰ هـ)
- ملک شرق خواجه جهان(۷۹۶ تا ۸۰۲ هـ)
- مبارکشاه شرقی(۸۰۲ تا نامعلوم)
- ابراهیم شرقی(۸۰۳ تا ۸۳۲ هـ)
- محمودشاه شرقی(۸۴۲ تا ۸۴۲ هـ).



۱



در این دوره، کسانی دیگری نیز از خانواده مظفر شمس بلخی زندگی کرده‌اند که در مورد جزئیات زندگی و آثار آن‌ها اطلاعاتی در دست نیست. اما انصار بلخی به نقل از فرزندان فصیح‌الدین بلخی می‌گوید که فصیح‌الدین در مورد آنان نیز نوشته‌های را گردآوری نموده و اما به چاپ نرسیده است. من در این‌جا به ذکر نام آن‌ها بسنده می‌کنم.

- شیخ حسن بلخی
- شیخ احمد بن حسن بلخی

۱. عکاس: پرویز بلخی، ۲۸/٦/۲۰۱۷

- شیخ ابراهیم(سلطان) بلخی

۴. شیخ درویش بلخی

مخدوم درویش بلخی فرزند شیخ مخدوم ابراهیم بلخی است که از مخدوم محمود بلخی اجازه خلافت فردوسیه یافت. او در منطقه میر در بیهار سلسله‌دار فردوسیه شد. بعد از درگذشت درویش بلخی، این سلسله را شاه برن بلخی فرزند رکن‌الدین بلخی ادامه داد. مردم میر مخدوم درویش بلخی را به‌خوبی می‌شناسند.

حضرت مخدوم درویش فرزند ابراهیم بلخی از سجاده‌نشین‌های معروف و صوفی خانقاه بلخیه در بهار شریف است که به حمایت پدر، شیخ حافظ و شیخ محمود برادر خود در این مقام نشست که نسبت به این دو ارادت زیاد داشت. او بر مسند سجاده‌نشین فردوسیه سال‌ها خدمت کرد و بر مریدان این گروه طریقت مرشد بود.

پس از وفات مخدوم درویش بلخی که در همان بهار شریف مدفون شد، فرزند او مخدوم حیون بلخی بر مسند پدر نشست و مرشد فردوسیه شد. حیون بلخی نیز چون پدر سلسله فردوسیه را ادامه داد و نگذاشت تا شعله آن خاموش شود. مخدوم حیون را نیز در بهار شریف و در کنار مزار پدر در یک چهاردیواری در کنار دریا به خاک سپردند. فرید بلخی، فرزند حیون بلخی براساس عرف خانوادگی بلخی‌ها هم بر مسند پدر نشست و چند سالی این سلسله را ادامه داد.

فرید بلخی با احساس تنهایی در بهار شریف، به فتوحه که یکی دیگر از ضلع‌های ایالت بهار به شمار می‌رود، نقل مکان کرد. این جابه‌جایی منجر به گسترش بلخی‌ها به این شهر نیز شد که از این زمان به بعد، بخش فتوحه خانواده بلخی آغاز شد و در حال حاضر، تعداد زیادی از خانواده‌های بلخی در این شهر میراث‌دار خانقاه بلخیه‌اند.

انتقال فرید بلخی به این آرامی و سادگی نبود. در اثر این اقدام بلخی، در میان این خانواده اختلافات جدی نمودار شد. قاضی سیدنورالحسین خان بهادر در کتاب آثار شرف(طبع ۱۳۸۲ هـ) نوشته است که این اختلاف باعث شد تا بهار شریف و فتوحه از همدیگر جدا شوند. این ادعا در نوشته‌های زبیر فردوسی نیز انعکاس یافته است که در ۱۹۶۲ میلادی انتشار یافته است.

خانواده درویش بلخی به لحاظ سیاسی از طرفداران حاکمیت همایون‌شاه مغولی بود. این حمایت در زمان رقابت شدید میان سلطنت مغول و شیرشاه سوری، منجر به ایجاد تهدید برای خانواده بلخی شد. در این دوره شیرشاه تلاش داشت تا شیخ درویش بلخی را به حاشیه بکشاند، زیرا حوزه نفوذ سوری‌ها در منطقه بهار بود.

۵. ملک‌العلما شیخ شاه برن بلخی

حضرت ملک‌العلما مخدوم شیخ برن فرزند شیخ رکن‌الدین بلخی منیری پس از بیعت با شیخ درویش بلخی در مسند سلسله فردوسیه در منیر نشست.

وقتی خلافت فردوسیه به سیدشاه برن بلخی در منیر رسید، حمایت این خانواده از سلطنت مغولی ادامه یافت. این زمانی است که شیرشاه برای نابودی همایون وارد معرکه شده بود. دربار صوفیانه سیدشاه برن بلخی مرلگاه عام و خاص بود و این مسأله شیرشاه را ترساند که مبادا مردم در برابر او قرار گیرند. از این جهت سیدشاه برن بلخی و فرزندان او به قتل رسانید.

۶. شیخ قطب موحد بلخی

در زمان قتل عام خانواده شاه برن بلخی، قطب موحد بلخی، یکی از فرزندان مقتول، از قضا در خانه نبود و زنده ماند. او سجاده‌نشین فردوسیه در منیر تعیین شد. شیرشاه

بعدها با ارسال هدایا به نواده درویش بلخی، از کرده خود پشیمان شد.

البته با مرگ قطب موحد بلخی خلافت سلسله فردوسیه به مخدوم جلیل‌الدین فرزند مخدوم یحیا منیری انتقال کرد و سجاده‌نشینی فردوسیه برای مدتی از خانواده بلخیه منتقل شد.

۷. شیخ احمد لنگر دریا بلخی

حضرت مخدوم شیخ احمد لنگر دریا بلخی پس از وفات پدرش شیخ حسین نوشه توحید بلخی (متوفی ۸۴۲ هـ) بر مسند نشست. او از رهروان متعهد مکتب تصوفی شیخ احمد یحیی منیری به شمار می‌رود. لنگر دریا هم‌دوره و از معاصران شیخ عبدالرحمان جامی (متوفای ۸۹۸ هـ) است.

در مورد اینکه چرا شیخ احمد را لنگر دریا می‌گویند، نیز روایت جالب و قابل توجه در میان مسلمانان بیهار شریف وجود دارد که نسل‌ها سینه به سینه آن را با خود منتقل کرده‌اند. اقبال‌احمد نبلی، از سجاده‌نشین‌های زیارت شیخ شرف‌الدین یحیا منیری در این مورد داستانی را به شرح زیر بیان کرد: روزگاری شیخ احمد با جمعی از راه دریا با کشتی در سفر بود. ناگهان بادی و طوفانی سهمگین وزید و کشتی را بی‌ثبات کرد و کشتی در حال غرق‌شدن شد. حضرت شیخ احمد وقتی پریشانی سرنشینان کشتی را دید، از جا بلند شد و داخل دریا شد و پاهای خود را در آب فرو برد و با دست کشتی را محکم گرفت. مردم پرسیدند چه کار می‌کند این آدم. شیخ برای‌شان گفت: این دو پای من لنگرهای قوی است که تا مادامی در آب باشند، هیچ صدمه بر کشتی وارد نخواهد شد و کشتی غرق نخواهد شد. چنان شد و طوفان پس از لحظاتی آرام شد و کشتی با سرنشینان سالم ماند. ازین زمان به بعد مردم شیخ احمد را «لنگر دریا» لقب دادند.

"فروتنی و انکساری، شرم و حیا، جود و سخا در حضرت لنگردریا بلخی بی‌نهایت بوده، غرور و مکر عادت هر لحظه ایشان شده بود. در جانوران هم صفت توافق را معلوم و ثابت کرده، در علوم دین به‌خصوص حدیث و فقه دستگاه کامل و با ادبیات فارسی و عربی شعف استوار داشت. لنگردریا، امراء القیس را در عربی و خاقانی شروانی را در فارسی استاد بزرگ شاعری می‌دانست.

در مجالس او رقص و پایکوبی بوده و او این رسم را فضول می‌دانسته است. چنان‌چه در یک شعر خود او سروده است:

رقص وقتی مسلمت باشد

کاستین بر دو عالم افشانی

در مونس القلوب که مجموعه ملفوظت‌شان است می‌نویسد که در مجالس سماع جد محترم، اصفیا، شرفا، روسا و شهزاده‌ها شرکت می‌جستند. به‌این سبب موسیقی را در سماع می‌پسندیده و ارغنون را مرغوب و در موسقی دستی می‌داشته است. او خود ارغنون منسوب به "پیارا کمانچی" می‌نواخت.

احمدلنگردریا بلخی نویسنده و شاعر توانا است. او را هم‌طراز استادان و شاعران بزرگ زبان فارسی چون جامی، حافظ، عراقی، سعدی و حتی مولانای بلخی دانسته‌اند. او در سفرهای خود با مولانا عبدالرحمان جامی هم‌صحبت شده است.

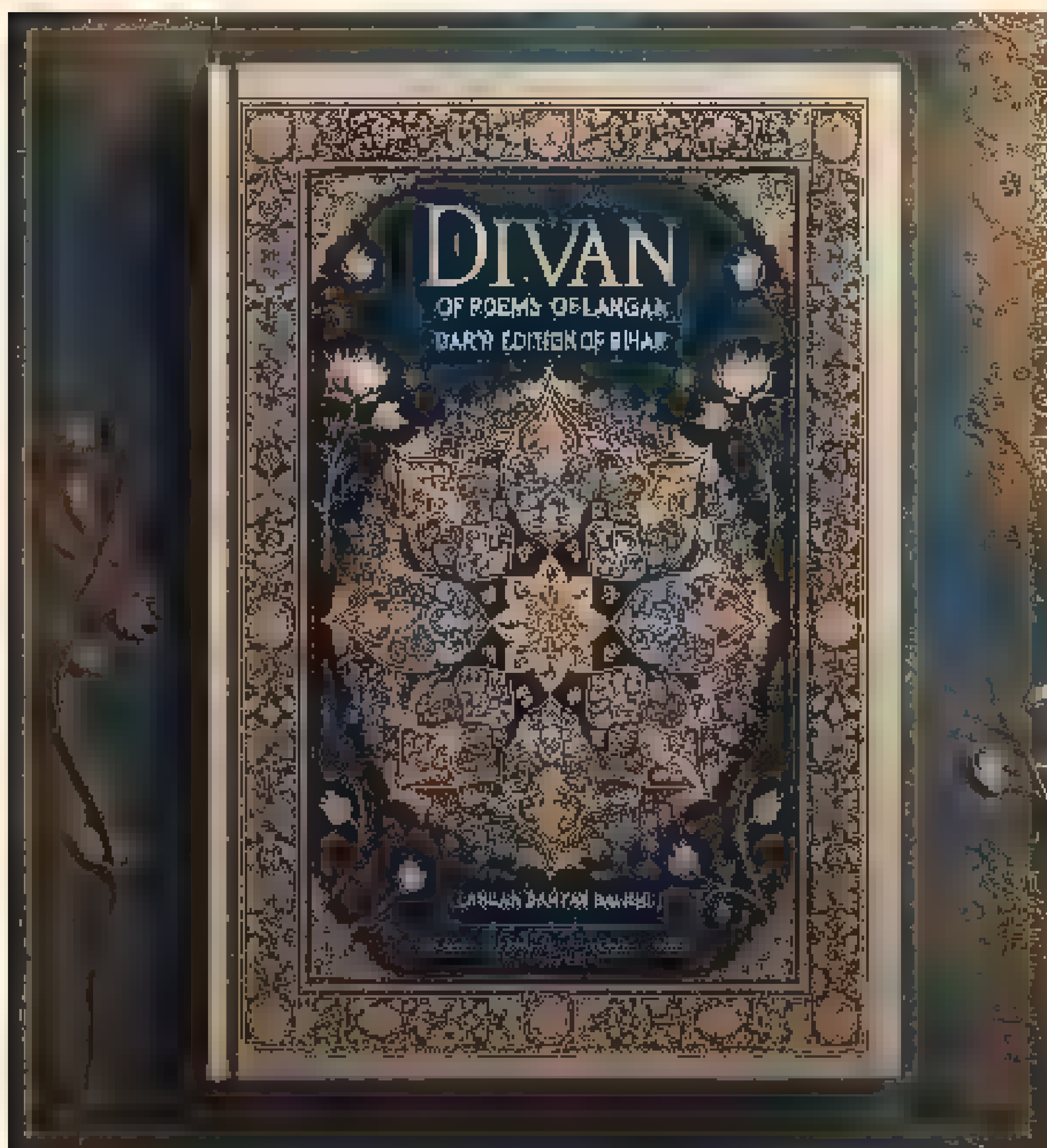
آثار لنگردریا مونس القلوب، دیوان اشعار فارسی متضمن بر ۹۸ غزل، ٤ مثنوی، ۱٦ قطعه و مفردات مشتمل بر ۲۸ بیت است."[۱]

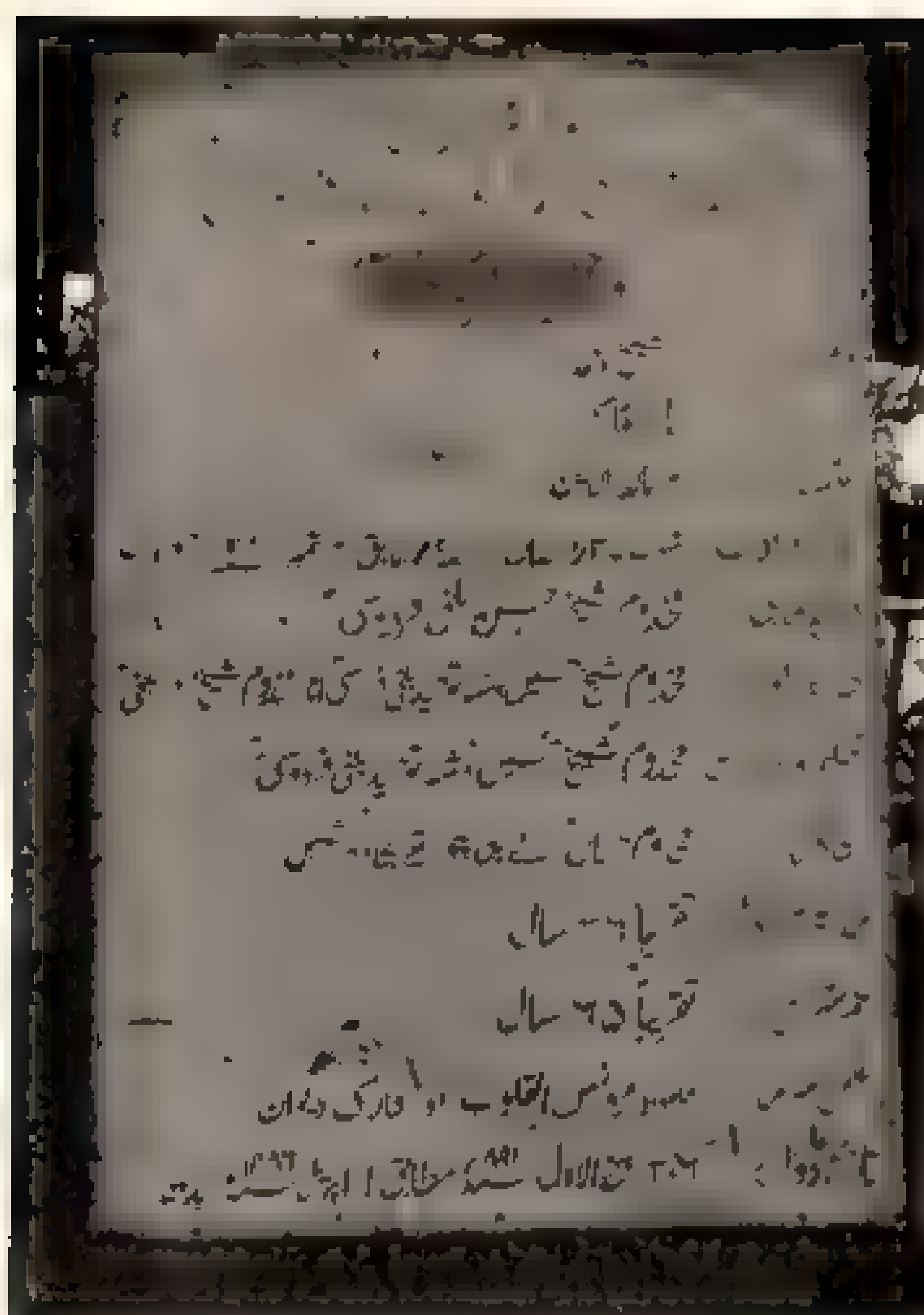
۱. این قسمت از مقاله زیر روبرداری شده است:

https://newdelhi.icro.ir › uploads › sajjada-nashinan

در مورد لنگر دریا نوشته‌اند که او در یک زمان صوفی باصفا، شاعر خوش‌نوا، عالم باعمل و فقیر کامل بود.

لنگر دریا بلخی در اشعار صوفیانه در شهر بیهار هند از زمره السابقون و الاولون به شمار می‌رود، زیرا در این زمان شاعران انگشت‌شمار صوفی در بیهار زندگی می‌کردند. مخدوم شیخ احمد چرم‌پوش (متوفای ۷۷۶ هـ)، مولانا مظفر شمس بلخی (متوفای ۸۰۳ هـ) و شیخ حسین نوشه بلخی (متوفای ۸۴۴ هـ) از جمله معدود افرادی بودند که از خود دیوان اشعار تصوفی به میراث گذاشته بودند



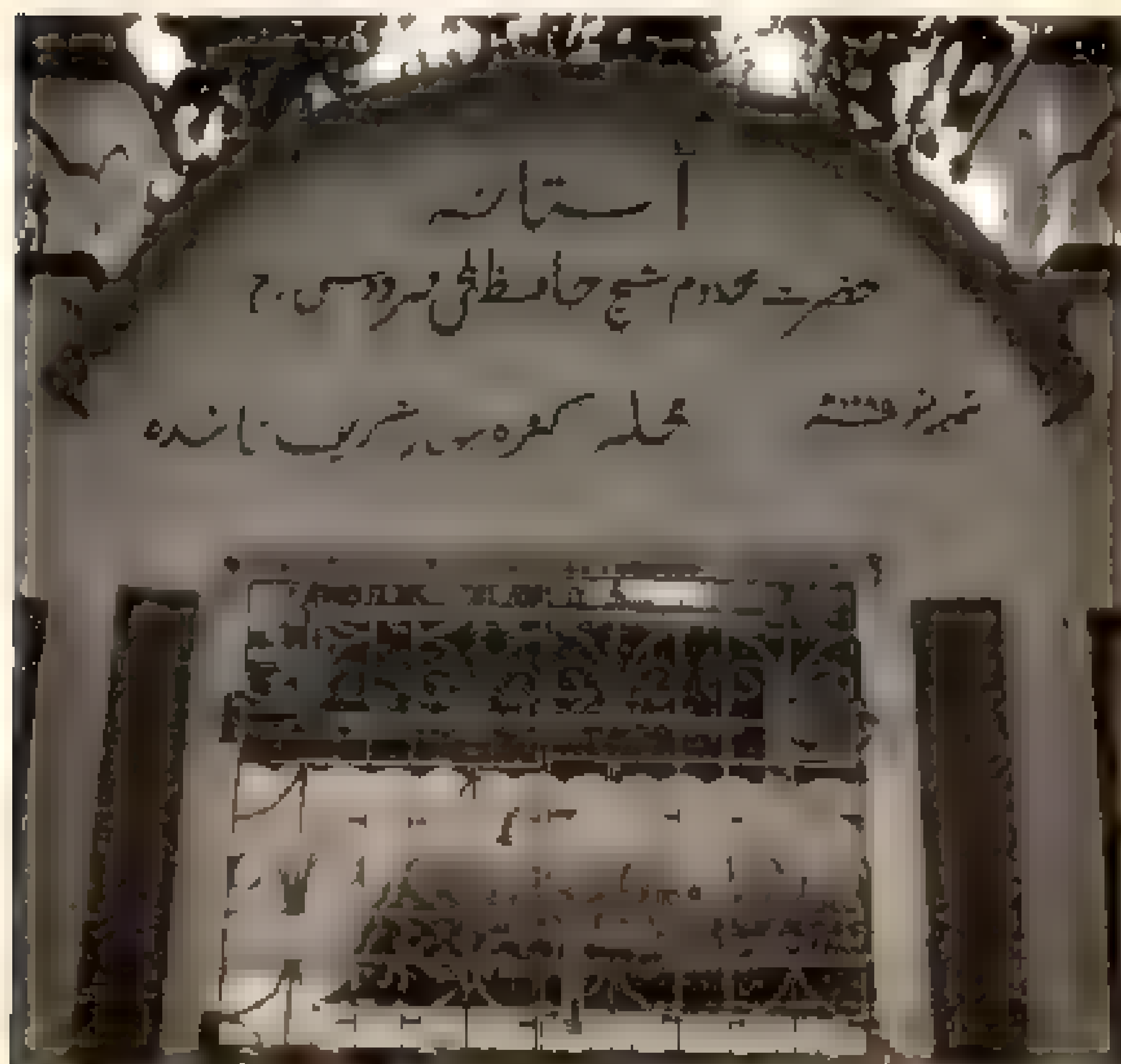


۸ شیخ ابراهیم بلخی

شیخ ابراهیم بلخی فرزند شیخ احمد لنگر دریا بلخی، ساکن منیر و شیخ‌پور بود، اما

با دریافت خلافت از شیخ درویش بلخی، در بیهار شریف سکونت‌گزین شد. حضور او در بیهار شریف منجر به درگیری میان او و حافظ بلخی، سجاده‌نشین درگاه شیخ شرف‌الدین یحیا منیری شد. این رقابت منجر به از دست‌دادن سجاده‌نشینی این مزار شد. شیخ بیح سهروا که پدران او نیز از مریدان شیخ شرف‌الدین منیری بود، سجاده‌نشین جدید شد.

هرچند حافظ بلخی خود در بیهار شریف باقی ماند و مبارزه کرد، در این شهر وفات کرد و در حاشیه آن دفن شد، اما فرزندان او در بیهار شریف نتوانستند ادامه حیات



دهند و در نهایت یک بخش عمده آنها به متوجه در نزدیکی پتنا هجرت کردند و خانقاه بلخیه را در آنجا ساختند.

۹. شیخ محمدتقی بلخی

با مرگ مخدوم‌الملک از خانواده بلخیه شش شیخ یکی پی دیگر سجاده‌نشین سلسله فردوسیه شدند.

۱۰. شاه امان‌الله بلخی

شاه امان‌الله بلخی، برادرزاده مظفر شمس بلخی است که به روش فردوسیان گروید و از مشایخ آن شد. در ذکر احوال این شیخ منابع کمتر به دست آمد، اما این واضح است که از یمن برکات او، سلسله فردوسیه به شهر لکهنوی هند رسید. در ذکر او، نویسنده کتاب بحار لزخار کوتاه سطور زیر را نوشته است:

احوال آن سر وباغ معروف کرخی، شاه امان‌الله بلخی برادرزاده شیخ مظفر بلخی، در قصبه سندیله اقامت گزیده بود، طریق اکتساب سلسله فردوسیه در این ناحیه لکهنو از سبب بابرکات او انتظار شده، خلق را تلقین می‌نماید، تبعیت از شاه دولت میری داشت. او از شیخ بن میری، وی از شیخ سلطان، وی از پدر خود حضرت شیخ احمد لنگر دریا(بلخی)، وی از پدر خود حضرت جنید، وی از پدر خود.

رساله

تحقیقات المعانی

ملفوظ

حضرت مخدوم مولانا شیخ احمد آموں

جامع

حضرت مولانا شیخ ارزانی

اما به‌صورت مسلسل زنجیره سجاده‌نشینان فردوسیه در رای‌پوره فتوحه با دیگران بخش‌ها تفاوت دارد، چون سجاده‌نشینی یک گاه یک امتیاز و گاه نیز یک مسئولیت شمرده می‌شده است. بنابراین، در هرشهری کسانی از این خانواده در شاخه‌های مختلف ادعای سجاده نشینی کرده‌اند. انصارالدین بلخی در پاسخ به درخواست معلومات دقیق، متن زیر را به من ارسال کرد که در آن سلسله فردوسیه مشخص شده است:

> مولانا مظفر شمس بلخی فردوسی کے بعد مخدوم حسین نوشہ توحید بلخی فردوسی ان کے بعد مخدوم حسن دائم بلخی فردوسی ان کے بعد مخدوم احمد لنگر دریا بلخی فردوسی ان کے بعد مخدوم ابراہیم سلطان بلخی فردوسی ان کے بعد مخدوم حافظ بلخی فردوسی ان کے بعد فرید بلخی فردوسی ان کے بعد مخدوم حیدر بلخی فردوسی اور ان کے بعد مخدوم فرید بلخی فردوسی ان کے بعد سید شاہ دیوان یوسف بلخی فردوسی ان کے بعد سید شاہ نور محمد بلخی فردوسی ان کے بعد سید شاہ علیم الدین بلخی فردوسی (اول) ان کے بعد سید شاہ سیف الدین بلخی فردوسی ان کے بعد سید شاہ برہان الدین بلخی فردوسی ان کے بعد سید شاہ محمد تقی بلخی فردوسی ان کے بعد سید شاہ شمس الدین بلخی فردوسی (دوم) ان کے بعد سید شاہ غلام مظفر بلخی فردوسی ان کے بعد حکیم سید شاہ غلام شرف الدین بلخی فردوسی عرف شاہ درگاہی ان کے بعد حکیم سید شاہ تقی حسن بلخی فردوسی ان کے بعد حکیم سید شاہ علیم الدین بلخی فردوسی (سوم، المعروف داداصاحب) ان کے بعد میرے والد ماجد حکیم سید شاہ مظفر الدین بلخی فردوسی سجادہ نشیں خانقاہ بلخیہ فردوسیہ رائی پورہ فتوحہ

در مورد بعضی از این سجاده‌نشینان معلومات در دست نیست و به احتمال زیاد نزد فرزندان فصیح‌الدین بلخی یا مرحوم تسنیم بلخی جزئیات زندگی آنان بوده باشد. اما آنان به‌ظاهر دارای آثار مخطوطه یا مطبوعه نیستند و من کتابی یا شعری از ایشان

نشنیده و یا ندیده‌ام، سایرین، با ذکر نام‌شان در اینجا بسنده می‌کنیم.

صفحه‌ی از یک دست‌خط که در آن ذکر نام
سجاده‌نشین‌ها درج شده است.

فصل چهارم
وضعیت اجتماعی-ادبی خانواده مظفرشمس بلخی

خانواده مولانا مظفرشمس بلخی از گذشته تا حال به‌لحاظ مسلک صوفی‌مشرب، به‌لحاظ قریحه و ذوق شاعرمشرب و به‌لحاظ رفتار و عادات تندخو و تیزقهر بوده‌است. در سطور گذشته در مورد تصوف مشربی آنان ذکر شد. در صفحات بعد، در مورد عادات و رفتار و ذوق ادبی این خانواده اشاراتی می‌شود.

۱. عادات و رفتار خانواده مولانا مظفرشمس بلخی

خانواده بلخی‌های فتوحه در قهر و خشم معروف‌اند. این موضوع هم مستند در کتاب‌ها نوشته شده است و هم مردمان فتوحه و به‌خصوص بیهار شریف از آن یاد می‌کنند.

مظفر شمس بلخی در برابر سوالات و شبهات مریدان و یا دیگر مردم به‌زودی کرامات نشان می‌داد. شیخ شرف‌الدین یحیا منیری از این رفتار مظفر شمس بلخی همیشه شاکی بود. اکثر کرامات را که از مظفر شمس بلخی ذکر شده‌اند، اگر مطالعه شوند، دیده می‌شود که در آن قهر و خشم دیده شده است.

روزی شیخ منهاج‌الدین بر شیخ مظفر شمس بلخی خرده گرفت که بسیار ادعای ولایت و امامت می‌کنی، اما هیچ‌گاهی برای ادای فریضه الهی به حج نمی‌روی، در حالی که حج فرض است. شیخ از این سخن برآشفت و آستین بالا زد و به

منهاج‌الدین گفت که به ستین نگاه کند. منهاج‌الدین دید که در درون استین شیخ کعبه نمایان است و حرم خانه کعبه و حرم مدینه را در دو ستین دید و از شیخ معذرت خواست. خبر چون به شیخ میری رسید، مظفر شمس را تنبیه کرد که کرامات خود را به‌زودی و این آسانی نشان نده و مخفی دار.

در ملاقات و مریدی مظفر شمس بلخی با شیخ شرف‌الدین یحیا میری هم روایتی است که حکایت از تندخویی مظفر شمس بلخی می‌کند. مظفر شمس برای ملاقات پدر به بیهار شریف آمد تا پدر را دوباره به دهلی ببرد. در این وقت شیخ میری در حجره بود و مردم گفتند که این شیخ با کرامات و صاحب حال است. مظفر شمس نزد یحیا میری رفت و شروع کرد به سوالات و اما با زبان تند و رک؛ اما شیخ میری با متانت و آرامی پاسخ‌های مظفر را می‌داد. این رفتار میری شیخ بلخی را آهسته‌آهسته سرد ساخت و گفت که من هرچه سوال می‌کنم تو آشفته نمی‌شوی و به‌آرامی همه را جواب می‌دهی. شیخ گفت که این وظیفه ماست.

مولانا مظفرشمس بلخی فکر کرد که گم‌گشته او همین است. دست بیعت دراز کرد به سمت شیخ میری. میری هم او را در خانقاه خود مسئول تنظیم و ترتیب غذا برای مریدان و زایران ساخت. بدین‌گونه خواست تندی و گرمی شیخ بلخی را زایل کند.

۲. اشعار و آثار خانواده مولانا مظفرشمس بلخی

۲،۱. گزیده اشعار مولانا مظفرشمس بلخی

مولانا مظفر شمس بلخی گاهی در یک قالب شعری، یعنی در دل یک چهار چوب بحر و قافیه محتویات مختلف را می‌آورد. در مکتیب و نامه‌های متعدد دیده شده است که در یک قالب متناسب به محتوای نامه و طرز فکر خود، غزل یا رباعی سروده

و در کنار نامه منثور، به دوستان خود می‌فرستاد. به‌طور مثال، در نامه‌های مختلف این دو غزل دیده شده است:

ما ز کان در سوی کنعان می‌رویم

ما ز جان در سوی جانان می‌رویم



(۲)

مجموعهٔ اشعار

از

تاریخ اشاعت

تعداد اشاعت یک هزار (۱۰۰۰)

مطبوعه

اما در مکتوب شماره ۶۵ به‌طور دیگر بر این قالب آمده است که محتوای آن متفاوت است:

ظاهر و باطن چو شد تسلیم دوست

ما کنون حقا مسلمان می‌رویم

مرا که روی تو باشد قمر چه سود کند
چو در حورم تو پی ای مه خور چه سود کند
من از لبت که به یک بوسه جان نثار کنم
ز من نثار تو باید گهر چه سود کند
مرا که آتش عشقت بسوخت جان و جگر
شکستگی دگر در جگر چه سود کند
نظر که داری و منظور من تو خوانم
وگرنه بهره‌ام این نظر چه سود کند
چو من بکون بخواهیم هردو کون مرا
متاع دینوی از سیم و زر چه سود کند
چو در گشادی و بر می‌کشی ز من رویت
همی‌نکرده دربند اگر چه سود کند
به روی چون تو رفیقی سفر خوش ست مرا
تو گر رفیق نباشی سفر چه سود کند
مرا که بهر تو جان در خطر همی‌باشد
چو من بیابمت این جان خطر چه سود کند
جمال روی ترا هردو کون آیینه است
نظر خوش است ترا بی‌بصر چه سود کند
چو من به دوست رسیدی کنون بحمد الله
رقیب ار بکند شور و شر چه سود کند
قمر به شب که به برهان همی‌ساید روی

مرا که روی تو باشد قمر چه سود کند

***

جانا غم عشق تو اسرار دگر دارد
سودای سر زلفت بازار دگر دارد
گل رنگ خوش دنیا زنهار محو آن را
کاندر ته هربرگی او خار دگر دارد
گیرم که تو ای زاهد صد خرقه کنی در بر
تلاش ره عشقش هنجار دگر دارد
در قصر خوش دنیا ای خواجه مشو ایمن
کاندر ته هرخشتش او مار دگر دارد
هرکس ترا بیند وانگه نشود عاشق
عیبش مکنی آن را کو خار دگر دارد
برهان که در این عالم بی‌یار همی گردد
در انجمن دگر او یار دیگر دارد

***

اگر زلفت همه درمان نباشد
چنین عشاق سرگردان نباشد
من از توبه کنم از کفر عشقت
خدایا مر مرا ایمان نباشد
پریشان زلف تو گر گرد آید
بهر سو خلق بی‌ایمان نباشد

کسی کو عشق تو تا سر نبارد
اگر دعوا کند برهان نباشد
لبت صد مرده بکند زنده لیکن
تن مرده مرا درمان نباشد
هرآن مردم که دیده در تو انداخت
نگردد عاشق از انسان نباشد
جگرها کی شود پرسوز برهان
غمش در سینه گر مهان نباشد
***
در جمع بتان چون تو طناز کجا خیزد
ور دل‌شدگان چون من جانباز کجا خیزد
گیرم که بود قدش در سرو سهی لیکن
با نار کجا شیند و با ناز کجا خیرد
زین روز به تو شب‌ها فریاد کنم لیکن
در شور سر حسنت آواز کجا خیزد
می کش چو مراد تست این خسته دل برهان
لیکن چو او را خواهی او باز کجا خیرد
***
ای همه عمرم به ماتم رفت بی‌رویت دریغ
شد در این حسرت جوانی خاک در کویت دریغ
بی‌تو از بوی خودم بیزر وقتی مانده است

در دماغ پخته من بوی ز گیسویت دریغ
من مگر مورم که باشم پایمال درد تو
من نه مارم که بپیچم چون سر مویت دریغ
روز و شب آن دود و آهم سینه‌ها را سوخت لیک
یاوه می‌گویی هوایی می‌وزد سویت دریغ
تا زید برهان به جانش وای باشد مرزمان
ای همه عمرم به ماتم رفت بی‌رویت دریغ

***

ما به بال عشق بالا می‌رویم
از زمین بر چرخ اعلی می‌رویم
خانه و بازار و شهر و کوه و دشت
هرکجا عشق است آنجا می‌رویم
ما خودی از تیغ لا گردن زدیم
بر جمال عشق الی می‌رویم
عشق ما را زخم چوگان می‌زند
همچون گوه از سر دوان ما می‌رویم
جذب حق است عشق و هم از جذب او
ما به سوی حق تعالی می‌رویم

در مکتوبات مولانا مظفر شمس بلخی، در این وزن و محتوا، اشعار دیگری هم دیده شده است که به بعضی از شاگردان و بزرگان روزگار خود فرستاده است. به‌طور مثال، در مکتوب شماره ٦٥ در همین بحر و قافیه شعری دیده می‌شود که معلوم است باید

سروده خود مولانا باشد.

ما ز بالاییم و بالا می‌رویم
ما ز بی‌جاییم و بی‌جا می‌رویم
همت عالیست در سرهای ما
از علی تارب اعلی می‌رویم

***

استفاده از آیات و مضامین عربی، چنانچه در تصوف رایج است و هرصوفی با این مضامین در تلاش بیان احوال درونی و احساس خود است، سرانی در زبان مولانا مظفر شمس نیز دیده می‌شود. در این غزل:

اندر نماز قامت آن یار دیده‌ام
والله فی صلاتی دلدار دیده‌ام
صلیت والمصلی عنها بمعزل
هذا بسعی قرن این بار دیده‌ام
یا عابد الحبیب بلا افناء نفسک
من چون تو خودپرستان بسیار دیده‌ام
انی رایت دار حبیبی بمقلتی
من داره به معنی دیدار دیده‌ام

***

گر باد صبا بوی تو هرشب نرساند
یک روز ز هجر تو کسی زنده نماند
امروز مرا مست کن از جام لب خود

تا سال دگر می که خورد زنده که ماند

***

چشمم به جمال تو تحیر دارد
عقلم ز جلال تو تفکر دارد
هوشم به کمال تو که در گوشم خورد
دریست همان صدف که این در درد

***

اگر پنهان غمت در دل نباشد
پس آنگه دل چه باشد گل چه باشد
به دریای قدم افتاده برهان
به این دریای غم ساحل چه باشد

***

۲،۲. گزیده اشعار مولانا حسین نوشه توحید بلخی

ای صفای چهره تو داد صوفی را صف
سجده‌گاه ابرویت محراب اهل اصطفا
زلف و عارض چون ید بیضا و مار موسوی
خال و خطش چون بلال هم‌نشین مصطفی
گه دو لعلش باده گردد که خورد خون جگر
گه دو چشمش دل نوارد گه کند جور و جفا
یار زیبا گر زند خنجر به فرقم دم مکش
کاندرین ره شرط کار دوستی باشد وفا

گر حسین از تیغ هجران کشته گردد باک نیست

هرحسین سر عاقبت دارد یزیدی در قفا

***

گر من از رخ برگشایم پرده تلبیس را

در نظر فرقی نماند آدم و ابلیس را

گر ملک را وانمایم روی خود از تیره‌خاک

روح قدسی ترک آرد سجده تقدیس را

خضر با علم لدن بر جهل خود گردد مقر

از کتاب خود اگر دعوی کنم تدریس را

گر ز نار عشق بیرون آورم یک شعله‌ی

دوزخ نمرود سازم جنت درویش را

آدم و ابلیس آرد سجده پیشت ای حسین

گر من از رخ برگشایم پرده تلبیس را

***

از عرش برتر است نظرگاه جان ما

نی نی ورای عقل کل آمد جهان ما

ما در حباب حضرت مولا یگانه ایم

آری دوئـی روا نبـود در میـــان ما

سیمرغ وار گوشه وحدت گزیده ایم

بیرون زهر دو کون طلب آشیان ما

هرکـس بدیـن خـویش گرفتند قبــله

شد روئی دوست قبله جان روان ما
نگـه کن یکدمی بیچارگان را
تفحص کن زمانی کشتگان را
نیر از دست هجرش غـم تـو
برآمد هر طرف وا ماندگان را
چـو قبله طاق ابروی بتان شد
سجود آورد جان مهر پارگان را
بخاک آستانت جبهه سو دن
سر و ما مال برد آوراگان را
ندائی کشتن عشاق برخاست
بشارت ده حسین افتادگان را
***
شهی که ملک دو عالم جمال حضرت اوست
قمـاش کـون و مکـش کمینه کسـوت اوست
ظهور نور تجلی کـه بر جبین تبا فست
همه لطافت و خوبی همه ملاحت اوست
جمال منظر نیکو هر آنچـه در نظر است
چو نیک نیک به بیهقی کمال ظلمت اوست
اگر چه صورت اشیا تعدد است و یک
همه حقیقت اشیا شمول وحدت اوست
نـه انتـظـار مقایـش کنـد حسین گـهی

که در مقابل چشمش همیشه صورت اوست

ما را نظر بروی تو فردوس اکبر ست
فردوس بی جمال تو نزلی محقر است
پا بر سریر ملک دو عالم کجا نهد
کیخسروی که تاج خدائیش بر سر است
موسی وشم زشاخ درخت وجود خود
در گوش جان ندای انا الحق مقرر است
مطرب بیا و نغمه عشاق را نواز
ساقی بیار باده که محبوب در بر است
از جز و کل هر آنچه تصور کند خیال
هر ذره ز نور حقیقت مصور است

•••

ترسا بچه نگار سرمست
از ناوک غمزه جان ما خست
از حلقه زلف کرده ز نار
بربست میان و حلقه پرست
ببرید دسم ز دین و ملت
تا مذهب عشق وی به پیوست
هر صاحب خرقه که دیدش
ز نار بروی خرقه بربست
این طرف نگه که چشم مستش

بی تیر و کمان و قبضه وشست
دنبال حسین کرد عمداً
تا قلب خرد بقهر بشکست
در حلقهٔ جعد وی دلی را
نی پای خلاص ماندنی دست

•••

مرا دل بردن از خوبان محال است
حذر کردن ز بردن جان محال است
نهال عشق وی در باغ جان است
ولی برخوردن از خوبان محال است
سر گیسوی خوبان چون پریشانست
سرکار مرا سامان محال است
مده فرصت طبیبم بگذر از عمر
که درد عشق را درمان محال است
بخیز از راه من یا از سر جان
بلی ین امتحانم آن محال است
در کائنات هر چه نظاهر مقید است
از مخزن وجود برین شکل آمدست
بحر قدم چو موج بیارد نظیر خویش
آنرا حدوث خواندن در شرع احمد است
در معرفت مقام ندیدم و رای دین

کین صورت و معانی یکذات واحد است

طاعات عابـدان و ریاضـات زاهـدان

در طور عشق باری چون کار بیهداست

•••

ای روی تو قبله مناجـات

بی روی تو کعبه خرابات

هر لفظ که بی تو گشت ملفوظ

گیـرند سخنــوران بطـامـات

چشم تو کند بـرای کشتــن

پیوسته برابر دان اشارات

مـن از تـو بهیچ بر نـگردم

گر جان برود برو که هیهات

عاشق نبود بهیچ رونی

دربند ارادت و مرادات

۲،۳. گزیده اشعار شیخ احمدلنگردریا بلخی

گر باد هیچ پرده ز روی تو واکند

مردم هزار لطف برین بی‌نوا کند

چشم تو نیم مست اگر تیغ برکشید

چه فتنه‌ها که برسر مردم قضا کند

اعنی که از کرشمه به سازی توکرها

گربخت یار گردد و با من صفا کند

در یاد برد از سر زلف تو نکهتی
بس طعنه‌ها که برسر مشک خطا کند
من با رقیب تو به‌مدارات جان دهم
لیک او براین حقیر مواسا کجا کند
عابد اگر به‌طاق دو ابروت بنگرد
ای بس نمازها که به‌پشت قضا کند
احمد اگر به‌عمری بیابد به خلوتت
با چشم و روی خوب تو بینی چها کند
•••
خانمان کردم خراب از عشقت ای زیبا پسر
میروم بی جان و دل اندر پی جانانه‌ای
سر نتابد از کمند زلف تو احمد ز جود
گرچه رانی برسر او اره همچو شانه‌ای
•••
عمر ضایع گشت از من ای دریغا چون کنم
جان آن شد چشم را من چشمه جیحون کنم
با یقین جان و جگر را در هوای روی تو
آب گردانیم و دل را قطره‌ای از خون کنم
زیر طوفان باشد این جمله زمین و آسمان
قطره‌ای ز چشم خود گر یکدمی بیرون کنم
•••

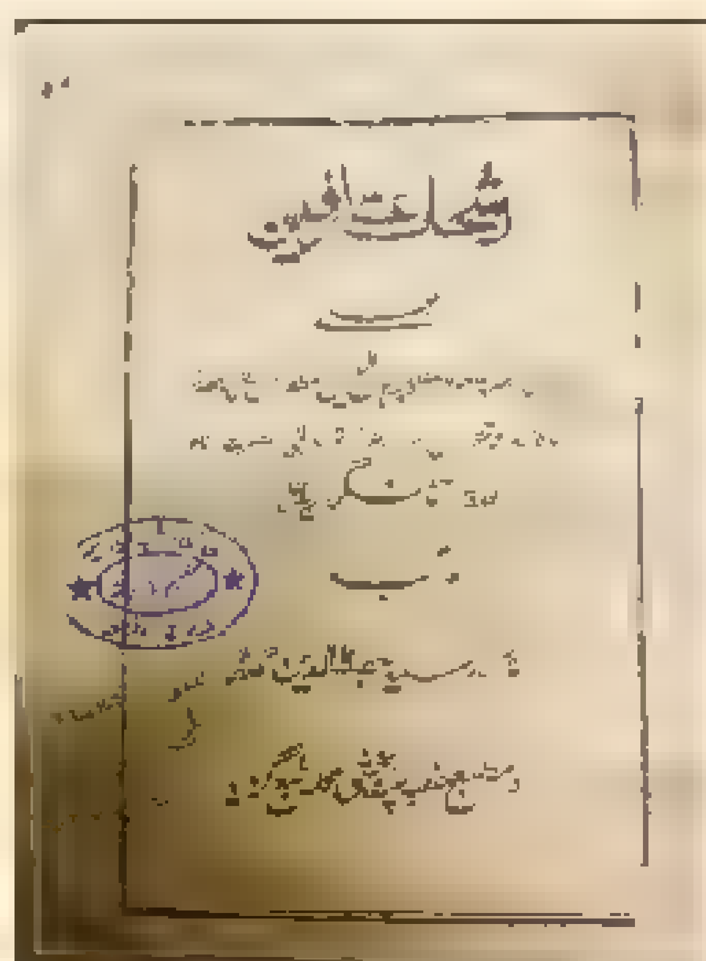
آفت ایمان من زلف چلیپای توست
راحت چشمان من شکل تماشای توست
شاهد این عصر کیست؟ حسن جهان‌گیر تو
فتنه این دهر چیست؟ نرگس رعنای توست
غارت جان‌ها که کرد طره طراز تو
راه سلامت که زد غمزه یغمای توست
هرکه در این شهر است ذاکر احسان تو
وانکه در این دهر شد شاکر نعمای توست
باهمه آزادگی حلقه به‌گوشان شده
احمد مسکین که‌هم خاک کف پای توست

***

آن‌جا که حضور دوستان است
خوش‌تر ز هزار بوستان است
هرجا که مراد جان برآید
باغ است همان و گلستان است
جای که بود درد مخالف
دوزخ بشمر وگر جنان است
انوار خد بروی خوبان
نیکو بنگر که خرد عیان است
تو طالب هرچه هستی ای جان
حقاکه تویی و حق همان است

***

اشعار و منظومه‌های خانواده مظفرشمس بلخی را در شبه‌قاره هند مردم بلداند و گاهی در محافل و مجلس می‌خوانند. مقالاتی هم در نقد و نظر شاعران بلخی در هند نوشته شده است. تعداد مانند رضوی برق، استادی آن‌ها را برابر با بزرگ‌ترین شاعران زبان فارسی دانسته‌اند.



برای مطالعه نمونه اشعار مولانا مظفرشمس بلخی، حسین نوشه بلخی و لنگردریا بلخی به این کتاب مراجعه شود.

فصل پنجم
شعرای اردوسرای بلخی در هند

پس از حضرت مخدوم حافظ درویش بلخی در حدود هشت نسل (مخدوم ابراهیم بلخی، مخدوم حمیدی، مخدوم دیوان، سیدمعین‌الدین بلخی، مخدوم دیوان شاه محمود شاه بلخی، مخدوم فخرالاسلام بلخی، مخدوم سیدشاه فهیم‌الدین بلخی، مخدوم قاضی سیدطریقت‌التوحید بلخی و سیدمحمدواجد بلخی) از عالم نویسندگی در نظم و نثر دور بودند. در این دوره، اثری از بلخی‌های بهار به جا باقی نمانده است. در پشت نهم اما چهار فرزند داکتر سیدغیاث‌الدین بلخی هرکدام سید فصیح‌الدین بلخی، سید حفیظ‌الدین بلخی، سید عزیزالدین بلخی راز عظیم‌آبادی و نظام‌الدین بلخی به نثر و نظم دوباره پرداختند که تا حال ادامه دارد

البته این وقفه در نویسندگی منظوم و منثور چند تحول بزرگ در اشعار بلخی‌های بهار به وجود آورد. نخستین تحول، تغییر زبان نظم و نثر است. بلخی‌های هند از روزگار نخستین به تأسی از سلطان شمس‌الدین و فرزند او مظفر شمس بلخی به زبان فارسی شعر می‌سرودند و نثر می‌نوشتند. فارسی‌نویسی در این خانواده یک عرف بود. کتاب‌های زیادی در تصوف و فقه و نیز دیوان اشعار به زبان فارسی به یادگار مانده است. در دور دوم اردو زبان نظم و نثر آنان شد و دیگر کمتر فارسی می‌نویسند و می‌گویند.

دومین تغییر، مفهوم و محتوای درونی شعر و نثر است. بلخی هاجدید بیشتر مضامین روز و مسایل پیرامون خود را در نوشته‌ها آورده‌اند. از جمله موضوعات اجتماعی حال هند در اشعار و نوشته‌ها مانند هر نویسنده دیگر هند، وجود دارد.

سیدحفیظ‌الدین بلخی فرزند داکتر سیدغیاث‌الدین بلخی و نوه سیدمحمدواحد بلخی متولد سال ۱۸۷۲ میلادی است. او در سرایش شعر و نوشتن نثر دست بالا داشت. تعدادی از معاصرین، او را ملک غزل نام دادند. نوشته‌اند که در غزل بسیار توانا بود و نظم او مورد استقبال همه عوام و خواص قرار داشت. سیدحفیظ‌الدین در سال ۱۸۹۸ میلادی در گل‌دسته موسوم به «تحفه بهار» که برای دوست و مخلص خود فهیم‌الدین احمد فهیم سروده است، از بدیع و بیان در اشعار چنان استفاده کرده که این نظم را در ردیف یکی از سروده‌های بزرگ دانسته‌اند. حفیظ‌الدین بلخی در سال ۱۹۳۶ میلادی در کشور برما چشم از جهان فرو بست و در همان کشور مدفون شد. یک نمونه شعر اردوی سیدحفیظ‌الدین بلخی در زیر می‌آید:

پهر عالم خیال هی جولانگاه امید

ناکامیون سی تنگ دل منتشر نه هو

عزیزالدین رازعظیم‌آبادی بلخی فرزند دیگر داکتر سیدغیاث‌الدین بلخی نیز از شعرا، ادبا، منتقدان و محققان زمان خود است. او به زبان‌های فرسی و اردو شعر می‌سرود. اشعار او در هردو زبان از تبحر عمیق برخوردار بود. استفاده قوافی نادر، جدیت در ردیف‌ها و بحرهای ثقیل از ویژگی‌های اشعار سیدعزیزالدین است. در میان سال‌های ۱۹۰۴ و ۱۹۰۵ میلادی در یک رقابت ادبی زیر نام رفتار زمنه در دانشگاه علی‌گره در ایالت اترابرادیش امروزی هند از حمایت نواب محسن الملک رییس این دانشگاه برخوردار شد.

عزیزالدین علاوه بر سرایش اشعار ناب به زبان اردو و گاه فارسی، علاقه داشت تا اشعار دیگران را قرائت نموده و در ذهن بسپارد. این ذوق سحر به انتشار کتاب «تذکره شعرای بیهار» در سال ۱۹۳۰ میلادی شد. عزیزالدین بلخی در این مجموعه همهٔ شاعران اردوسرای بیهار را از ۱۷۳۸ تا ۱۳۰۰ میلادی گردآوری کرد که در حدود تعداد صد شاعر درج شده است. این مجموعه به تنهایی به گردآوری اشعار پرداخته، بلکه در آن سوانح شعرا نیز به نثر خود نویسنده آمده است.

سیدعزیزالدین بلخی در سال ۱۹۳۵ میلادی چشم از جهان بست. نمونه کلام منظوم او به زبان اردو در زیر می‌آید:

آنکهیں لڑا کی دل سی برهاتی هی میل تو
کیاهی نگاه یار هی دیده دلیل تو
سایه کی طرح ناقه لیلی بهی ساته هو
ای جذب شوق قیس جوکهینچی نکیل تو
ای دل ن کی آنکه سی کبهی چشم وفانه دکه
نادان! ان تلو نهین پایی گاه تیل تو
ای قیس راه عشق کی تکمیل هم نی کی
جاده په رکه گیا تها فقط داغ بیل تو
صبح و شب وصال په کهتا گیا وه شوخ
گر عیش اتهای هین تو مصیبت بهی جهیل تو
مندهتای هی راز عشق کو اپنی گلی عبث
نادان! مندهی چرهانه سکی گایه بیل تو

سیدنظام‌الدین بلخی، فرزند سومی داکتر سیدغیاث‌الدین بلخی در سال ۱۸۸۲

میلادی در شهر پتنا، مرکز ایالت بیهار امروزی، متولد شد. دروس ابتدایی را نزد پدر آموخت و پس از آن در مدرسه حکیم صوفی زبان‌های فارسی و اردو را فرا گرفت. او همچنین از آموزشگاه «بینیو سیستر نکیدو»[1] زبان انگلیسی آموخت. فرصت طلایی در آن روزگار کسب کرد که از این طریق پس از اخذ درجه عالی در امتحان ورودی مکتب انگلو محمدن شهر پتنا از آنجا فارغ گشت.

سیدنظام‌الدین با جدیت و تلاش‌های مستمر وارد کالج پتنا شد، اما وفات پدر منجر به ترک ادامه تحصیلات عالی گشته و مدتی نتوانست به دروس خود رسیدگی کند. البته فشار روزگار و وفات پدر باعث که او درس‌های خود را هرگز ادامه ندهد، اما در سال ۱۹۰۷ میلادی به وساطت و همکاری مولانا شجاعت‌علی خان در مکتب پتنا به‌عنوان مدرس انتخاب شد. بعدها در لیسه گردنی پتنا به‌عنوان معلم تبدیل شد و باقی خدمت را در این مکتب انجام داد تا اینکه در سال ۱۹٤۲ میلادی به سن ٦۰ سالگی بازنشسته شد.

سیدنظام‌الدین بلخی چهار فرزند از خود به یادگار گذاشت. در میان چهار فرزند، سیدشفیع‌الدین بلخی، سیدقیام‌الدین بلخی، سیداکرام‌الدین بلخی و سیدحسام‌الدین بلخی در هند مشغول زندگی شدند. از فرزندان سیدشفیع‌الدین بلخی، فرزند بزرگ نظام‌الدین بلخی، شمس‌الدین بلخی، محی‌الدین بلخی و معزالدین بلخی نیز در هند مانده‌اند، اما قیام‌الدین بلخی در پی مشکلات میان هندو و مسلمانان در زمان جدایی هند و پاکستان در سال ۱۹٤۷ میلادی، به کراچی پاکستان هجرت کرد و در این شهر باقی زندگی خود را به پایان رسانید

1. Biniv Sister Nakido

سیدنظام‌الدین بلخی از دوره آموزش دروس ابتدایی به شعر و نویسندگی علاقمند شد. در این عرصه نخواست به‌صورت آماتور و بدون استاد وارد میدان شود، بنابراین، شاگرد داغ دهلوی گشت و از او نظم و نثر را آموخت. خود در یک بیت می‌سراید:

جناب داغ کا یه فیض کم نهین بلخی

سخن زبان که لیی هی زبان سخن کی لیی

او به‌صورت معمول در اشعار خود از تخلص نظام و بلخی، استفاده می‌کرد.

سراپا عشق هی بلخی سرا پا دل نه بن جایی

بهرا گهر لوت مین اجری هویی منزل نه بن جایی

***

تغزل اپ کهاں فیض جناب داغ هی بلخی

تمهاری شعر جو هوتاهی استادنه هوتا هیی

***

سمجهتی ولی وه هین جانتی هین عاشقی کیاهی

نظام الدین بلخی کو جو دیوانه سمجهتی هی

یک نمونه غزل اردو از سید نظام الدین بلخی:

فسرده دل هی نه خلوت نه انجمن کی لیی

نه پهول بهی هوتو کانتاهی هرچمن که لیی

پهن لیا تها کسی وقت جامه هستی

اجل کری هی اسی جامه کهن کی لیی

اجل پلت گئی متهه پهیر کی جو یه دیکها

که ایک تار بهی باقی نهین کفن کی لیی

نمود صبح به کیا حال شمع کا هوگا
تمام رات جو رویی گی انجمن کی بی
کبھی اور دیکھنا بھی اس وصل سحر مین
ان کی بهار اپنی حزن دیکھتا هون مین
صدقه مین ماه نو کی یه آنکھین تو مل گئین
ان کی نظر جهان می وهان دیکھتا هون مین

سیدفصیح‌الدین بلخی، چهارمین فرزند داکتر سیدغیاث‌الدین بلخی است که در سال ۱۸۸۵ میلادی متولد شد. او در زمان خود در عرصه‌های تاریخ‌نگاری، تذکره‌نویسی و پژوهش بی‌نظیر بود. از پژوهش‌های معروف فصیح‌الدین بلخی، تاریخ امپراتوری مگدهـ، تذکره نسوان هند و کتبه پتنا می‌باشد.

سیدفصیح‌الدین بلخی در شعر نیز توانایی داشت و از شعرای خوش‌ذوق و خوش‌نام هند به شمار می‌رود. ویژگی‌های ادبی اشعار فصیح‌الدین بلخی را می‌توان از رساله دکترای پروفیسور مظفر بلخی، فرزند پروفیسور نادم بلخی، بر فصیح‌الدین بلخی مطالعه کرد که در آن در مورد جلوه‌های نظم پلر کلاں خود تحقیق کرده است.


فصیح الدین بلخی
حیات اور کارنامے

از نمونه اشعار اردوی فصیح‌الدین بلخی:

یو دل کی آرزو دل مصطر مین ره گئی
آندهی سی اتهـ کی گنبد بی در مین ره گئی
مجهـ سخت جان په چل نه سکی تیری تیغ ناز
پابند وه بهی حلقه جوهر مین ره گئی
دل امتحان بوئی وفا مین تو چل گیا
خوشبو کسی کی زلف معتر مین ره گئی
راحت مجهی کهین نه کهین مل هی جائی گی
دو گز کسی گلی مین زمین مل هیجائی گی
یو خاک مین جو چاند سی ملتی هین صورتین
ایک دفعه آسمان سی زمین مل هی جائی گی
کس کس طرح هی هم نی چهپایا هی راز عشق
داداس کی تجهـ سی پرده نشین مل هی جائی گی

حمیدالدین بلخی، فرزند سیدخواجه فخرالدین بلخی، نیز از شعرای خوب در خانواده بلخی هند به شمار می‌رود. او در مجمع سرتاسری مشاعره هند اشتراک کرد.

نمونه شعر:

علامہ جمیل مظہری

قطعۂ تاریخ وفات

آج ہے فردوس کا منظر مرے پیشِ نگاہ — [illegible] ساقی کے پاس
سیڑھیوں پہ حوضِ کوثر کے ہیں سعدی و کبیر — [illegible] فردوسی کے پاس
شاد و آتش ہیں عراقی و خاقانی کے قریب — میکدے میں میر و غالب حافظ و عرفی کے پاس
اس طرف اربابِ فکر اور اس طرف اہلِ ہنر — [illegible] کے پاس اہلِ خرد رازی کے پاس
واجب [illegible] ہے ابن رشد ارسطو کے قریب — کانٹ اور ہیگل ہیں [illegible] کے پاس
ہے بپا کی بحث میں [illegible] نظام الملک سے — [illegible] افلاطون [illegible] کے پاس
[illegible] کوثر میں [illegible] — اور [illegible] اور شبلی کے پاس
[illegible] شاکر اقبال بھی ہیں زیرِ عرش — [illegible] جبرئیل [illegible] کے پاس
الغرض ہے خلد و بزمِ طرب جس میں جمیل — [illegible] واعظ [illegible] کے پاس

با دلِ شاداب ہاتف ہم کو دیتا ہے خبر
کہ صبیح الدین بھی آج ہیں شبلی کے پاس

۱۳۸۱ھ

پروفیسر نادم بلخی

قطعۂ تاریخ وفات حضرت فصیح الدین بلخی مرحوم

خاندان بلخیہ کی جاں فصیح الدین بلخی
آپ کو کھو کر ہوں نوحہ خواں فصیح الدین بلخی

وہ بھلائیں کس طرح سے آپ کی فرقت کے غم کو
آپ نے جن پر کیا احساں فصیح الدین بلخی

ایک میں ہی ہوں نہیں ہر شخص گھر کا ہے یتیم اب
سر پرستی کا نہیں ساماں فصیح الدین بلخی

آہ وہ ماحول جو تھا آپ کے دم سے منور
بجھ گیا ہے اب کہاں تاباں فصیح الدین بلخی

بے سہارا غم زدہ ہے بے پدر اب آج ہر وہ
آپ کے دم سے جو تھا شاداں فصیح الدین بلخی

آپ کی ہجرت سے جن کو داغ فرقت مل گیا ہے
آپ تو ان سے نہ تھے نالاں فصیح الدین بلخی

آپ کی تاریخ رحلت کا خیال آیا مجھے جب
مجھ کو ہاتف نے دیا ساماں فصیح الدین بلخی

یہ کہا اس نے بھی تاریخ مرگ ان کی ہے تاہم
"ساکنان خلد میں ہیں ہاں! فصیح الدین بلخی"

۱۹۶۴

نادم بلخی نیز قریحه شعری داشت و به زبان اردو اشعاری دارد. نمونه شعر نادم بلخی

میری گردن جھکی تھی مصلحت سی
وہ یہ سمجھی کہ سر خم ہوگیا ہی

***

ترپ اٹھا تو سمجھایا سی پھر کب دل ٹھیرتا ہی
محبت میں یہی اک کام مشکل ٹھیرتا ہی

***

بات کیا بنتی اکھڑی بات سی
تالیاں بجھتی ہیں دونو ہات سی

نمونه شعر کامران غنی صبا[۱]:

سرد سینے میں جو احساس کے نشتر آئے
اشک پھر ضبط کی دیوار سے باہر آئے
غم کے پنچھی کو کوئی اور ٹھکانہ نہ ملا
شاخِ دل سے جو اڑے بھی تو مکرر آئے
تجھ کو پایا تو مرے عشق کی تکمیل ہوئی
جیسے قطرے کو میسر کوئی ساگر آئے

۱. کامران غنی صبا بر طرف مادر از خانواده مولانا مظفر شمس بلخی و نواده حکیم‌شاه عظیم‌الدین بلخی است.

آگہی میری مجھے عرش پہ لے جاتی ہے
وجد میں جب مرے اندر کا پیمبر آئے
پھر مجھے وحشتِ دنیا سے سروکار نہیں
تیرے شانوں کو میسر جو مرا سر آئے
پیاس ہونٹوں کی صبا مٹ نہیں سکتی ہرگز
جھیل آئے کوئی دریا کہ سمندر آئے

از فرزندان خانواده مظفرشمس بلخی شاعران دیگری نیز در گوشه و کنار هند و پاکستان زندگی دارند که اشعار شان به زبان اردو در مجلات منتشر شده است. اما تحقیق پیرامون هریکی آن‌ها فرصت طولانی نیاز دارد. در این نوشته، همین‌قدر بسنده می‌کنیم.

بخش دوم

سفرنامه بیهار



دویار و دوهمسفر من در بهار

مصطفی گیلانی و انصارالدین بلخی

سفر به شوق دیدار بلخی‌های شهر پتنا و نواحی آن

از سال‌های ۲۰۰۷ میلادی، از آن زمانی که در مورد مردمان بلخی‌الاصل بیهار اطلاعاتی به دست آمد، شوق دیدار این مردم در جان و دل شعله می‌زد؛ اما روزگار دانشجویی و موانع فراوان دیگر این فرصت را برایم فراهم نکرد. در نهایت سال‌ها از راه دور با تعدادی از این جمعیت در تماس بودم و در موردشان می‌نوشتم. این روشن بود که بدون ملاقات و دیدار رودررو و نزدیک، این نوشته به پایان نمی‌رسید و بر همین مبنا، همواره در جستجوی یک فرصت خوب بودم.

در دسامبر ۲۰۱۶ میلادی، به‌عنوان معاون سفارت کبرای جمهوری اسلامی افغانستان در دهلی نو تعیین شدم. این مرا به هدف نزدیک‌تر کرد؛ اما گرفتاری‌های سفارت و کار محل فکرکردن برای سفر به پتنا را از من گرفته بود. تا اینجا که تصمیم داشتم از تعطیلات رسمی و قانونی خود (یک مامور حکومت افغانستان در یک سال ۱۰ روز رخصتی تفریحی و ۲۰ روز رخصتی معمولی دارد) استفاده کرده حداقل برای یک هفته هم که شده بروم.

از قضا عید رمضان ۱۳۹۶ خورشیدی در میان هفته آمد؛ یعنی چنان شد که تمام هفته تقریباً تعطیل می‌شد. این همان فرصتی بود که در کمین بودم. خانواده هم تصمیم گرفت برای تعطیلات به بلخ برود و من کاملاً فارغ شدم. از این جهت از تاریخ ۲۶ تا ۲۹ جون ۲۰۱۷ برای سه روز به پتنا رفتم.

این سفرنامه جزئیات سفر سه‌روزه من از زیارت اشخاص و اماکن بلخی‌ها در پتنا، بیهار شریف، فتوحه و راجگیر است. در کنار آن، با استفاده از فرصت به حواشی سفر نیز اشاراتی جزئی خواهم کرد؛ چون عادت من این است که در سفرها به مسایل سیاسی، اقتصادی و اجتماعی مردم نیز می‌پردازم. شاید در اینجا نیز پرداختن به

حواشی سفر از دو جهت حائز اهمیت باشد؛ یکی اینکه حول‌وحوش زندگی تلخی‌ها بیشتر روشن می‌گردد و دوم اینکه اطلاعات خوانندگان از محیط و منطقه جغرافیای سفر مضاعف می‌شود.

مقدمه سفر:

ایالت بیهار را در هند ندیده بودم. این منطقه در شمال هند به لحاظ سیاسی، تاریخی و دینی از ارزش‌های بسیار برخوردار است. از دوره کهن تا مبارزات استقلال‌خواهی هند علیه استعمار بریتانیای کبیر، این خطه در سینه گوهرها دارد. به همین لحاظ باور مردم هند این است که استعمار تا توانست مردم آن را سرکوب کرد، اقتصاد آن را نابود ساخت و در نهایت نتیجه آن یک ایالت کم‌توسعه از هر لحاظ است؛ هرچند در دوره معاصر نیز رهبران و دانشمندان بزرگ در آن زندگی می‌کنند.

این ایالت در کنار همه خوبی‌ها و ارزش‌ها، به سبب کم‌توسعه‌یافتگی، معروف به انجام جنایات اجتماعی است. در شهر پتنا باندهای خلاف‌کار زیاد گزارش شده است. به این دلیل کمتر خارجی‌ای جرأت می‌کند بدون اطلاعات به بیهار سفر کند؛ هرچند در این اواخر اوضاع خوب است.

به تاریخ ۲۸ رمضان با یک راننده تاکسی از دانشگاه جواهر لعل نهرو به خانه می‌آمدم. راننده خوش‌برخورد و اجتماعی بود. سر صحبت را باز کرد و از کار و مصروفیتم پرسید. در همان لحظه اول فهمیدم که اهل بیهار و به‌خصوص پتناست. از او درباره وضعیت اجتماعی پتنا پرسیدم و از اینکه اگر من بروم، با کدام مشکل مواجه خواهم شد.

آغاز سفر:

امروز دوشنبه، اول عید رمضان، هوا بسیار گرم است. حوالی ساعت ۵ عصر به ایستگاه مرکزی قطار دهلی نو رسیدم. قطار سمپورن کرانتی حدود ۵:۲۰ روی خط ۱۶ مثل اژدهای بزرگ با غرش سهمگین قرار گرفت.



دیدار با حکیم‌شاه علیم‌الدین بلخی

منزل حکیم‌شاه سید علیم‌الدین بلخی در عالم‌گنج پتنا است. سرک باریک و در عین حال سیر و پر و بار که آدم راه خود را پیدا نمی‌تواند. بی‌نهایت جاده پر رفت‌وآمد است. با انصارالدین بلخی و مصطفی گیلانی در مورد اینکه چگونه از گاندی میدان تا عالم

۱. در این بخش صحبتی مختصر از مولانا علیم‌الدین بلخی آمده است که [illegible] است. همچنین، در [illegible] حکیم‌شاه علیم‌الدین بلخی با همسرش در [illegible] یک هفته چشم از جهان فروبستند.

گنج برویم، اختلاف نظر داشتیم. من اصرار می‌کردم که در ریکشا بهتر است، اما مصطفی موترسایکل را ترجیح می‌داد. در نتیجه همان موترسایکل شد.

سه نفر باهم در موترسایکل به طرف عالم گنج راه افتادیم. ساعت در حدود ۲ بعدازظهر بود. خورشید دیگر آخرین حرارت خود را می‌افشاند و درخشش با رطوبت بی‌سابقه زمین و زمان را به دیگ بخار تبدیل کرده بود. موترسایکل حامل ما آهسته‌آهسته راه طی می‌کرد و با هارن‌های عجیب و غریب و سروصداهای ناآشنا و گوش‌خراش به مطلوب نزدیک می‌شد.

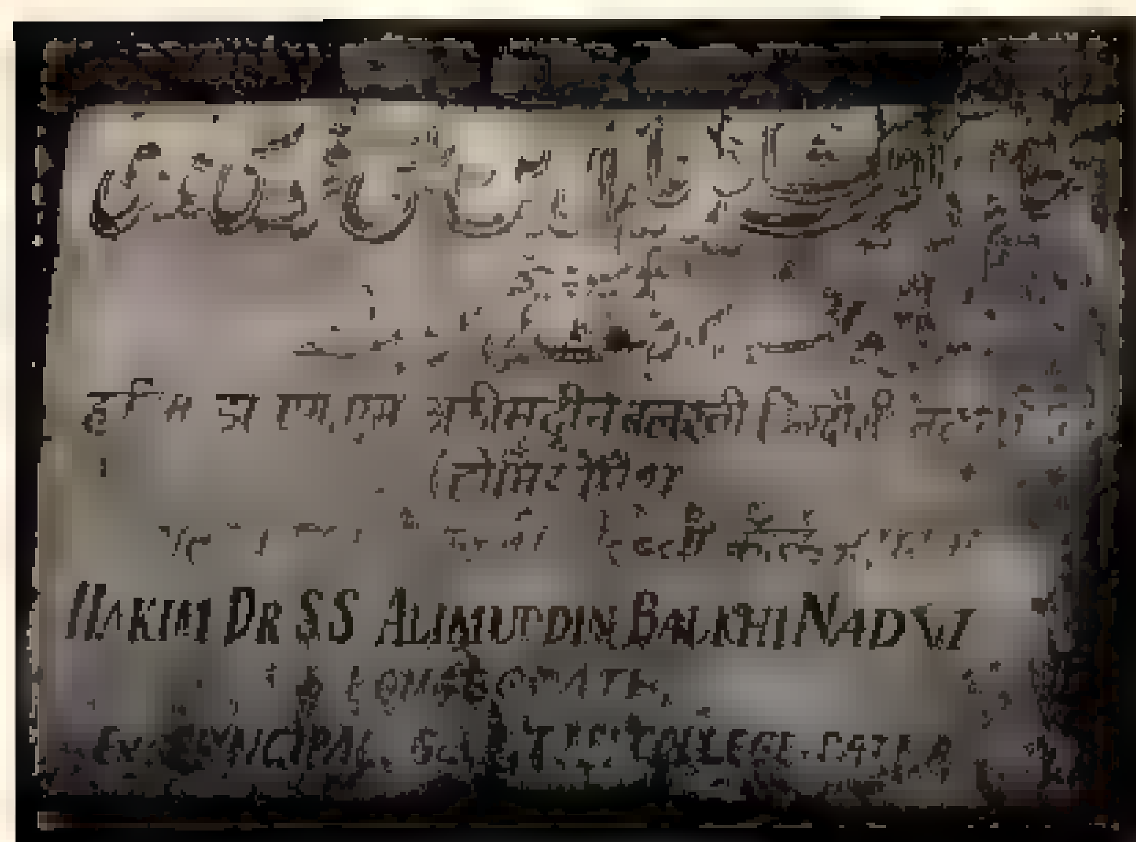
شاید در حدود ۲۰ دقیقه روی موترسایکل همین‌طور و با همین وضعیت پیش رفتیم تا اینکه در برابر یک کوچه باریک ایستاده شد. از موترسایکل پیاده شدیم. ابصارالدین گفت که اینجا خانهٔ ماست. در سر آن کوچه تنگ یک دکان است که در آن با حروف انگلیسی نوشته شده «شفاخانه بلخیه». دیدن این نام در قلب پتنا و یک هزار کیلومتر دور از دهلی، برایم خوشایند بود، اما معلوم بود که قلبم برای دیدن حکیم‌شاه سیدعلیم‌الدین بی‌قرارتر از این است. ابصارالدین گفت که پدر او مظفر بلخی داکتر طب است و این دکان مربوط به او می‌شود.

کوچه تنگ با گل‌ها و چراغ‌های زیاد تزیین شده بود و آهنگ فلم‌های هندی توسط بلندگو پخش می‌شد. این رسم مسلمانان پتناست که در عید کوچه خود را با گل و چراغ آرایش می‌بندند و بعد آهنگ پخش می‌کنند. از سر کوچه تا نیمه‌های آن که فاصله قابل ملاحظه‌ای هم بود، مربوط به خانواده علیم‌الدین بلخی بود. ابصار گفت که این زمین بین سه برادر که فرزندان علیم‌الدین بلخی‌اند، به میراث رسیده و تقسیم شده است.

در وسط کوچه در سمت چپ دروازه‌ای وجود داشت که در کنار آن در یک لوحه

فلزی این جملات به اردو، هندی و انگلیسی نوشته شده بود «حکیم داکتر شاه علیم‌الدین سخی فردوسی ندوی(هومیوپیته)»

۱



۱ عکاس: میرویس بلخی ۲۷/۶/۲۰۱۷

این نام طولانی چند موضوع را می‌رساند. اول اینکه حکیم‌شاه سیدعلیم‌الدین، حکیم و طبیب است. او فارغ طب یونانی است و سال‌ها رییس کالج یونانی پتنا بوده است. در طبابت یونانی کتاب‌های زیادی را از گذشته تا حال مطالعه کرده و به‌خصوص علمای طب مسلمان مانند ابن سینا را مسلط می‌داند. دوم اینکه سید در نام ذکر شده است. این نیز هویت اوست که از سادات محسوب می‌شود. در آخر تخلص سخی ذکر شده که هویت خانوادگی حکیم را نشان می‌دهد. فردوسی پس از بلخی آمده است، یعنی او متعلق به سلسله فردوسیه در تصوف است که برای مردم پتنا و ایالت بیهار یک نام کاملاً آشناست. در آخر لفظ ندوی ذکر شده است. علیم‌الدین بلخی در مدرسه بزرگ ندوة‌العلما نیز درس خوانده است. اکثر کسانی که در هند در این مدرسه درس خوانده‌اند، در آخر نام خود «ندوی» اضافه می‌کنند.



وارد دهلیز تنگ منزل شدیم. انصار ما را راهنمایی کرد به یک اتاق در سمت چپ که برای مهمانان بود؛ یک اتاق کوچک با سقف بلند. در آن یک‌ست کوچ با رنگ سرخ گذاشته شده بود و در گوشهٔ آن یک میز چوبی. من و مصطفی نشستیم. من مشغول مرور احساسات و عواطف خود شدم و منتظر آمدن حکیم. با خود می‌گفتم ببین روزگار را که این خانواده هشت‌صد سال قبل از بلخ آمدند و راه‌های پر خم‌وپیچ را طی کردند تا در اینجا رسیدند و من به‌عنوان یک هم‌شهری‌شان پس از سده‌ها به دیدن‌شان آمده‌ام.

انتظار ما در حدود ۳۰ دقیقه طول کشید و سرانجام حکیم از راه رسید. یک مرد میان‌قد و نحیف. در حدود ۲۰ سال می‌شود که نابیناست. صدای بلند دارد. از گوش‌ها نیز کم‌شنواست. او هم مشتاق دیدن بود و همین که ما را به او نشان دادند، چنان سخت در آغوش گرفت گویی که گم‌گشته خود را پیدا کرده باشد. البته رفتار من هم این‌گونه بود.



حکیم علیم‌الدین از زمین و زمان حکایت و روایت داشت. مردی بسیار قصه‌گو و در عین حال شنوندهٔ خوب که از خصوصیات علما و عرفاست. اشعار بسیار از اقبال

برایم از حفظ خواند، به‌خصوص شعار انقلابی و اصلاحی را که از بر کرده بود برایم این فکر ایجاد شده بود که این مرد حکیم و در این دوردست‌ها که هزاران کیلومتر دور از بلخ با پسوند نام بلخی زندگی می‌کند. سده‌هاست که نیاکان و بلخ را ترک کرده‌اند. بلخ برای او یک اسطوره یا افسانه بیش نبود. مانند کوه قاف، بلخ را در داستان‌های باورنکردنی می‌جست. مزار شریف را بلد بود. می‌گفت شهری است در کنار جیحون و در شمال افغانستان امروزی. اما اینکه این شهر مدرن و منسوب به مزار شریف، آبادی‌ای است بر ویرانه‌های بلخ کهن، این را نمی‌دانست.

مولانا علیم‌الدین بلخی از سیاست و کیاست مسلمانان در هند با افتخار یاد می‌کرد. او اورنگ‌زیب، آخرین شاه مقتدر مسلمان و متعلق به سلسله بابریان هند را دوست داشت و او را یک شاه عارف و دین‌دار می‌دانست. گفت، اورنگ‌زیب، این شاه عادل وصیت کرده بود که وقتی از دنیا درگذشت، پول تدفین و قبر او را از خزانه حکومت نگیرند. او شب‌ها در هنگام فراغت از حکومت‌داری به نوشتن قرآن پاک با خط زیبایی که داشت، می‌پرداخت. بنابراین، در وصیت آمده بود که با مرگ او، قرآن‌های نوشته شده او را بفروشند و با درآمد آن مراسم کفن و دفن را انجام بدهند. چنین هم شد.

صحبت از اورنگ‌زیب را ادامه داد. معلوم بود که برای او این شاه عادل هند، قهرمان است. گفت روزگاری اورنگ‌زیب با شیواجی، از حاکمان هندو، در مهاراشترا جنگ می‌کرد. این جنگ روزها و هفته‌ها ادامه یافت، اما اورنگ‌زیب حتا در این زمان نیز دست از نماز تهجد بر نداشت. او همیشه دین‌دار و خداپرست ماند.

علیم‌الدین بلخی اشاره عجیبی در سخنان خود به نقل از علی طنطاوی کرد. او گفت در اسلام شش خلیفه راشد وجود دارد. چهار خلیفه الراشدین که ابوبکر، عمر،

عثمان و علی رضی‌الله و تعالی علیهم جمعین هستند. بعدها عمر بن عبدالعزیز به‌عنوان خلیفه پنجم راشده شناخته شد. در سده‌های اخیر اورنگ‌زیب با عدالت و عبادت خود به اثبات رساند که او نیز جزء خلفای راشدین است و به‌عنوان ششمین خلیفه محسوب می‌شود.

از فتوای عالم‌گیری اورنگ‌زیب یاد کرد. این کتاب در پنج جلد و به زبان فارسی نوشته شده است که در آن علوم دینی و مسایل اجتماعی مسلمانان با دقت درج گردیده است. با این کار، علیم‌الدین بلخی، اورنگ‌زیب را عالم و فاضل بزرگ می‌نامد.

قصه علیم‌الدین بلخی از سیاست و عبادت به شعر و فن رسید. از شعرای بزرگ مانند امیرخسرو دهلوی بلخی، میرزا عبدالقادر بیدل و فیضی ذکر کرد و اشعاری خواند. وقتی در مورد بلخی‌بودن اصالت امیرخسرو و اینکه فرزند امیر سیف‌الدین، از حکمای بلخ است و نیز اینکه میرزا عبدالقادر بیدل اصالت بدخشی کابلی دارد، قصه کرد، برای علیم‌الدین بلخی گفتم که این قصه‌ها برایم تازگی داشت. این موارد را نشنیده بود. از نظام‌الدین اولیاء و بلخی‌بودن اصالت آن بزرگ‌مرد گفتم. خیلی عجیب بود و در این موارد اطلاعات اندک داشت و بسیار خوش شد. گفت پس این بزرگان با نیاکان من هم‌شهری بوده‌اند.

او می‌دانست که بیدل در افغانستان بسیار مشهور است و طرفداران زیادی دارد. خود نیز اشعار بیدل را زیاد دوست دارد. گفت: اشعار بیدل سحر است. اشعار امیرخسرو و فیضی را آسان و قابل فهم دانست، اما بیدل را خاص‌فهم خطاب کرد. باور دارد که فهم بیدل، درک و معنای عمیق می‌خواهد. گفت در میان شاعران سنی‌مذهب بابری و شیعه‌مذهب صفوی، اکثر مشاعره می‌شد. شاعران دربار صفوی شعر می‌فرستادند به شاعران دربار بابری و در هند جواب اکثر اشعار را فیضی دوباره به شعر می‌فرستاد.

بعد کمی در مورد شیوخ بیهار و بلخی‌ها سر صحبت باز شد. درباره شیخ شرف‌الدین یحیا منیری که چراغ رهنما و پیر بزرگ خانواده بلخیه بیهار است، مسایل مهمی گفت. به باور علیم‌الدین بلخی و با نقل از بزرگان این خاندان، پدران و نیاکان شیخ منیری عرب و اهل فلسطین بودند. اما در عین زمان گفت که اصالتاً از بنی تمیم قریش بودند و از اولاد ابوبکر صدیق. به این منظور آن‌ها را صدیقی هم گفته‌اند. او شیخ منیری و پدران او را از مریدان شیخ شهاب‌الدین سهروردی می‌دانند. همچنان گفت که شیخ سهروردی معاصر شیخ‌الاجل سعدی شیرازی بوده و سعدی نیز به او اظهار مریدی کرده است.

درباره بلخی‌های موجود در بیهار سوالاتی داشتم. از پروفیسور تسنیم بلخی پرسیدم که دقیق چه قرابتی با این خانواده دارد. گفت او هم از همین خانواده است، اما چند پشت قبل پدران‌شان از هم جدا شده‌اند. او کمی فکر کرد تا اگر به یاد بیاورد که در کدام پشت از هم جدا شده‌اند، اما نتوانست به یاد بیاورد. اما او را برادر حساب کرد و گفت به لحاظ پیوند خونی ما باهم برادریم.

از جدایی هند و پاکستان به‌عنوان روزهای بسیار سخت در زندگی یاد کرد. گفت آن روزها مصداق این مصرع شعر شد که شاعری سروده بود: «آسمان گر خون ببارد بر زمین». در آن روزها آسمان خون می‌بارید و همه‌جا خون و کشتار بود. یاد آن روزها را کرد و گفت من در علی‌گره مسلم یونیورسیتی درس می‌خواندم. سال‌های ۱۹۴۵ وقتی مشکلات فرقه‌ای افت کرد، والدین همراه با یک برادر و خواهرم به طرف پاکستان رفتند، اما بعد از یک سال پدرم دوباره به خاطر خانقاه بلخیه برگشت. بعد ۱۹۴۷ و مسأله تقسیم پیش آمد. آنها در کراچی باقی ماندند و ما سرگردان در این طرف.

جنگ مسلمانان فتوحه همه را به پاکستان متواری ساخت. گفت در حدود دو سال یک مسلمان هم در منطقه وجود نداشت و خانقاه کاملاً بدون مراجعین ماند. او سال ۱۹۷۱ و تشکیل بنگله‌دیش را یک فرصت غنیمت برای برگشت مهاجران فتوحه دانست. بعد از اینکه بنگله‌دیش آزاد شد و روابط خوب با هند برقرار کرد، مسلمانان فتوحه دوباره عودت کردند و مسلمانان اطراف خانقاه بلخیه افزایش یافت. از آن زمان به فوت علیم‌الدین بلخی، امامت و مؤذنی مسجد خانقاه بلخیه به دست غیربلخی‌ها افتاد، اما سرپرستی آن را خود او می‌کند

گفت بعدها چندین‌بار به کراچی سفر کرده و کاکازاده‌ها و عمه‌زاده‌ها را از نزدیک دیده است. از آن طرف هم وابستگان خانواده بلخیه به هند به زیارت اقوام خود در بیهار آمده‌اند. از شهاب بلخی یاد کرد که چندین‌بار به دیدن اقوام خود آمده و حتا برای حفظ میراث زمین‌های بلخیه با حکومت بیهار صحبت کرده است.

از نبود بلخی‌ها در فتوحه گلایه داشت و حسرت می‌خورد. می‌گفت با نبودن ما حتی زمین‌های خانقاه بلخیه را دیگران غصب کرده‌اند. گفتم انصارالدین بلخی (نواده علیم‌الدین بلخی) آدمی علاقمند است و میراث بلخی‌ها را حفظ و زمین‌ها را دوباره آباد خواهد کرد. خندید و گفت، حالا همین‌ها هستند دیگر. اینها به دنبال مسایل بلخی‌ها بیفتند و کار کنند. سر را با علامت تایید تکان داد و گفت، افتخار ما از همین خانواده بوده است؛ هرعزتی که یافته‌ایم، به سبب بلخی‌بودن ماست. باید انصارالدین دنبال آن باشد و به آن توجه کند. بعد این شعر را خواند.

تا داغ غلامی تو داریم
هرجا که رویم پادشاهیم

گفت، نسب خانواده ما به ابراهیم بن ادهم می‌رسد. این نسبت نیز برای ما عزت

کمایی کرده است. از خلیفه دومین که بیت‌المقدس را فتح کرد و مردم آن دیار برای خلیفه شمشیر، اسب و زین مزین آوردند تا بر اسب ضعیف و زین کهنه نشیند، قصه کرد که خلیفه در جواب محبت‌های آنان گفت عزت و شان و شوکت ما از شمشیر و اسب نیست. بلکه از اسلام است. بعد این عبارت عربی را به نقل از خلیفه خواند:

نحن قومٌ اعز بالله و الاسلام

بنابراین، اگر مرور کمی ما را مردم می‌شناسند، به سبب بلخی بودن ماست.

عین‌الدین برای کمک به تحقیق من به‌صورت داوطلبانه آماده شد. گفت من هر موضوعی را که بخواهی، برایت به اردو یا فارسی می‌نویسم. پرسیدم آیا قبلاً در این مورد یادداشت‌هایی دارد؟ گفت مضامین من همه در مورد علوم طب است و این دنیای من بود. من به اردو و عربی در موضوعات طب نوشته‌هایی دارم.

گفت با ایرانی‌ها در دوره پس از انقلاب اسلامی زیاد دیده است. ایرانی‌ها برای تحقیق می‌آمدند به پتنه به کتابخانه خدابخش، اما زبان نمی‌دانستند و به این دلیل نزد من می‌آمدند و من برای آنها ترجمه می‌کردم. ساعت‌ها به فارسی با من صحبت می‌کردند و زبان من خیلی قوی شده بود. می‌پرسیدند فارسی را کجا می‌دانی. می‌گفتم فارسی زبان پدران و نیاکان من است و بعد در هند نیز در حدود هشت سده این زبان در دربار صحبت می‌شد.

سید شاہ علیم الدین بلخی علمائے مشاہیر کی صف میں ہیں: نائب سفیر افغانستان

[illegible]

مولانا علیم‌الدین بلخی در مورد اوضاع فعلی خانقاه بلخیه نیز سخن گفت. او متولی

در دیداری که با مرحوم حکیم‌شاه علیم‌الدین بلخی داشتم مطبوعات پیرامون آن را منتشر کردند که نام مرا میرواعظ بلخی نوشته‌اند. چون در هند میرواعظ نام وجود دارد اما با نام میرویس آشنایی ندارند.

باقی‌مانده از نسل گذشته بلخی هاست که از آن خانقاه سرپرستی می‌کند. گفت، رونق خانقاه ادامه دارد. روزانه پنج وقت نماز جماعت اد، می‌شود. در رمضان‌ها نماز تراویح بیست رکعت توسط ملا خوانده می‌شود. بعد پرسید که آیا شما در افغانستان هم بیست رکعت نماز تراویح می‌خوانید؟ در پاسخ گفتم، بلی، چون ما در مذهب احناف هستیم. بعد اطلاعاتی درباره اهل حدیث هند داد، اینکه آنان هشت رکعت می‌خوانند.

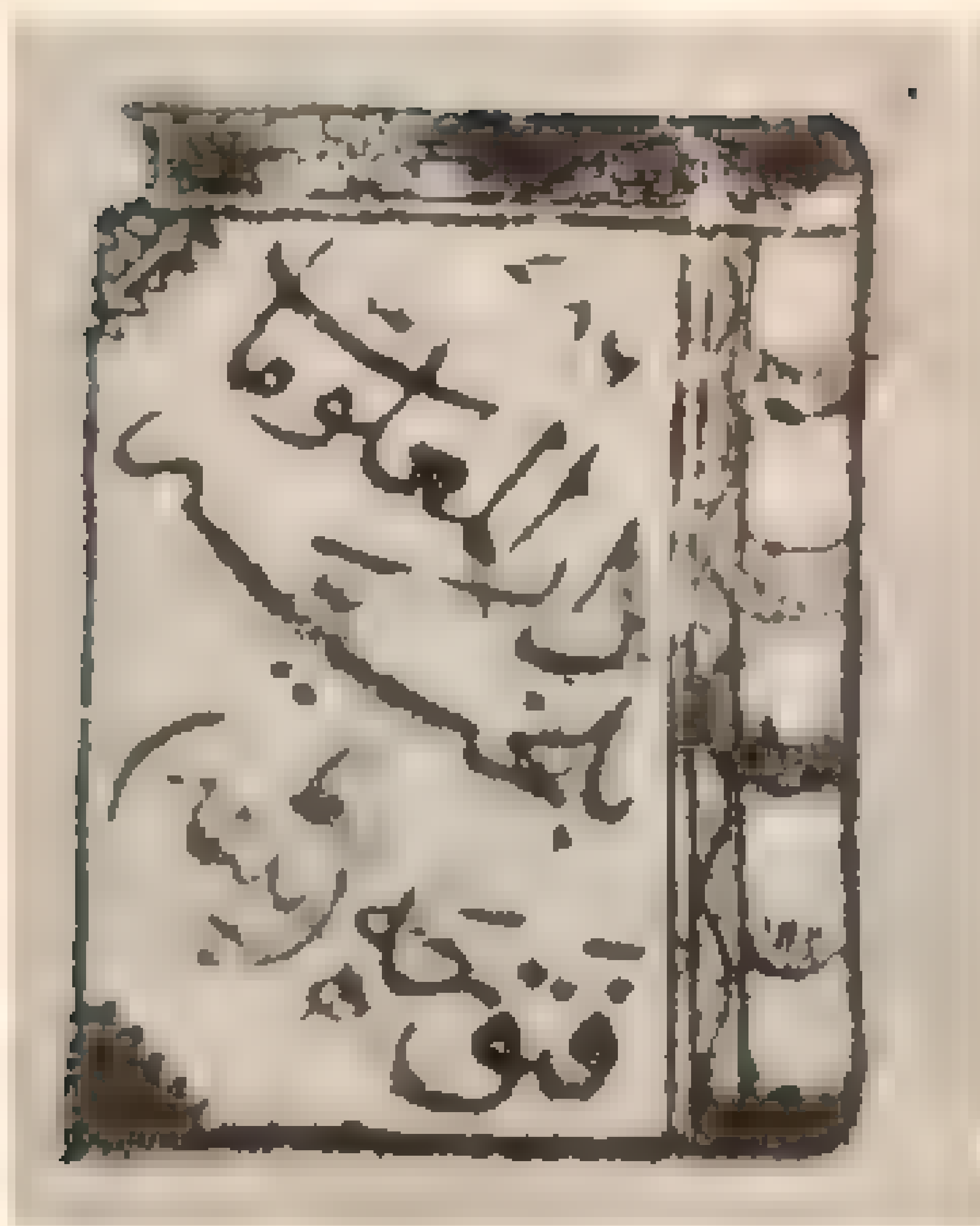
ملای مسجد خانقاه بلخیه از خانواده بلخی نیست و ارتباط به این محله هم ندارد از شهرهای دور ایالت بیهار آمده و در این مسجد در بدل معاش و تنخواه امامت می‌کند. مقتدیان این مسجد در حال حاضر با مردم محل است و یا دکان‌داران نزدیک سرک عمومی؛ اما به قول علیم‌الدین دیگر در فتوحه از بلخی‌ها کسی باقی نمانده و همه به پاکستان رفته‌اند. فقط خانواده خود او که در حال حاضر به چندین خانواده خرد و بزرگ تقسیم شده، در پتنا زندگی دارند.

او از نصیرالدین بلخی بارها به‌خوبی و به امیدواری یاد کرد. گفتم خانقاه و زمین‌های اطراف آن چه زمانی آباد خواهد شد؟ گفت از ما گذشته و حالا نوبت نواده‌هاست. نوبت نصار است که درباره بلخی‌ها اطلاعات کسب کند و همچنان خانقاه را بسازد البته ذکر این نکته اینجا لازمی است که انصار نیز با تلاش جدی به دنبال نوسازی خانقاه است. او همیشه به من هم گفته که باید راهی برای دوباره ساختن خانقاه پیدا کنیم. حتا می‌گفت اگر حکومت بیهار را بگوییم یا حاکم بلخ را، در این عرصه تلاش کند.

دیدار رای‌پوره فتوحه

برنامه روز دوم سفر را همراه با نصرالدین بلخی و مصطفی گیلانی چنان ترتیب کردیم که یک موتر اسکارپیو از صبح تا شب در خدمت ما باشد و ما را به اماکن مورد نظر ببرد. نصرالدین بلخی، کاکای انصرالدین بلخی، با راننده صحبت کرد و سه هزار روپیه هندی کرایه آن را تعیین کرد.

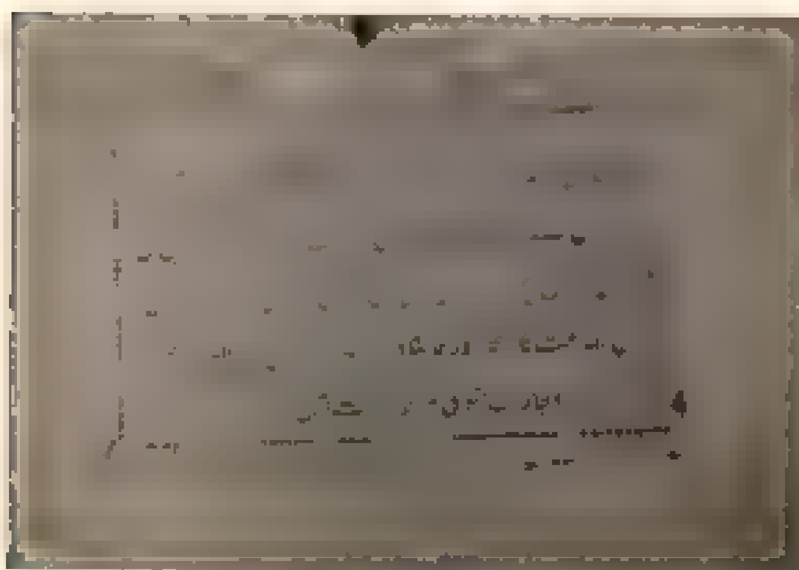
صبح زود دوستان نام‌برده مرا از هوتل سوپر گرفتند و سفر به جانب فتوحه در ۱۷ کیلومتری پتنا آغاز شد. حدود ساعت ۹ صبح با عبور از جاده‌های بیرون از شهر پتنا به فتوحه رسیدیم. من بی‌قرار دیدن خانقاه و مزارهای بلخی‌ها بودم. در سطور آینده به گزارش این دیدار پرداخته خواهد شد:



در گذشته خانقاه مجیبیه در فتوحه دارای کتاب‌خانه و دارالمعلومات غنی بوده که در آن مخطوطات زیاد نگهداری می‌شده است. اما حالا این آثار به کتاب‌خانه خدابخش در پتنا سپرده شده است.

الف. خانقاه بلخیه

در منطقه رای‌پوره در فتوحه و در کنار دریای گنگا یک خانقاه بزرگ است که به نام «خانقاه بلخیه» یاد می‌شود. این خانقاه از چهار بخش ترکیب شده است. یک بخش اصلی و عمده آن مسجد شریف است که در گذشته‌ها یک تعمیر کهنه گنبدی بوده، اما فعلاً به کمک پول‌های چنده و کمک بعضی سرمایه‌داران بین سال‌های ۲۰۰۴ تا ۲۰۱۴ تمام شده است. مسجد بزرگی است با امکانات خوب و در حدود یک هزار نمازگزار در آن در یک وقت می‌توانند ادای نماز کنند. این مسجد جامع است و جمعه‌خوانی دارد. به‌خصوص در نمازهای جمعه اکثر بلخی‌های پتنه به آنجا می‌روند و نماز جمعه خود را ادا می‌کنند.



بخش دوم خانقاه و بخش سوم آن در یک تعمیر جمع شده است. این تعمیر سماع‌خانه و محل بودوباش امام و مؤذن است. صوفیان چون در خانقاه‌ها سماع می‌کردند، بنابراین در این خانقاه نیز سماع‌خانه وجود دارد که به‌شکل کهنه و خاک‌زده قرار دارد؛ چون سال‌هاست که سماع برگزار نمی‌شود. دو تاق دیگر از امام مسجد و



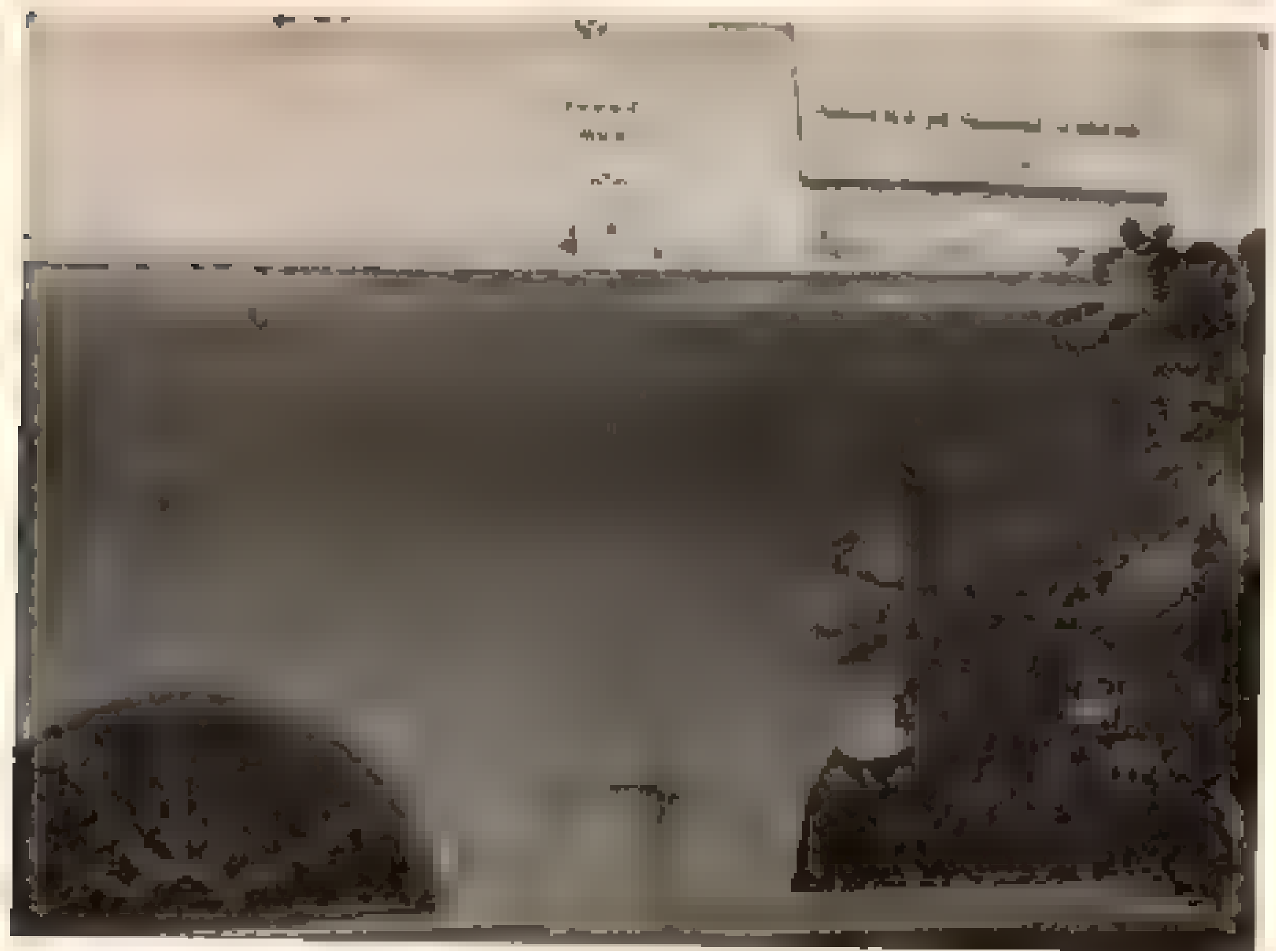
مؤذن است که در حال حاضر هم در آن زندگی می‌کنند. مؤذن را دیدیم. یک آدم پیر است و در حدود ۲۰ سال در این خانقاه مؤذن است، اما امام برای تعطیلات عید به شهر خود رفته بود.

بخش چهارم خانقاه کتابخانه و چله‌خانه است. این بخش کمی دورتر از محوطه مسجد و سماع‌خانه قرار دارد. در حال حاضر فقط دیوارهای مخروبه آن و منزل اول هم به‌صورت ویرانه دیده می‌شود. کتاب‌های این کتابخانه در حدود ۴۰۰۰ عنوان بوده که حکیم‌شاه سیدعظیم‌الدین بخشی آن را بعد از ویرانی و جنگ به کتابخانه بدخشان هدیه کرده است. فقط چند عنوان کتاب مخصوص خانواده بلخیه را با خود حفظ دارد.

خانقاه صحنی بسیار کلان دارد که در حدود شاید صد جریب زمین و در یک منطقه مناسب فتوحه موقعیت دارد که امروز خیلی قیمت بالا دارد. بعد از جدایی هند وقتی مسلمانان متواری شده‌اند، یک تعداد خانقاه را مردم تصاحب و به زور غصب کرده‌اند. خانه‌های آنها در زمین‌های خانقاه دیده می‌شود.

اما با شکایت بلخی‌ها به حکومت بیهار و به‌خصوص شکایت شهاب‌الدین بلخی که پاکستانی‌الاصل اهل مربکاست، حکومت بیهار و مورد وقف تا اندازه‌ای از ادامه غصب زمین‌ها جلوگیری کرده است.

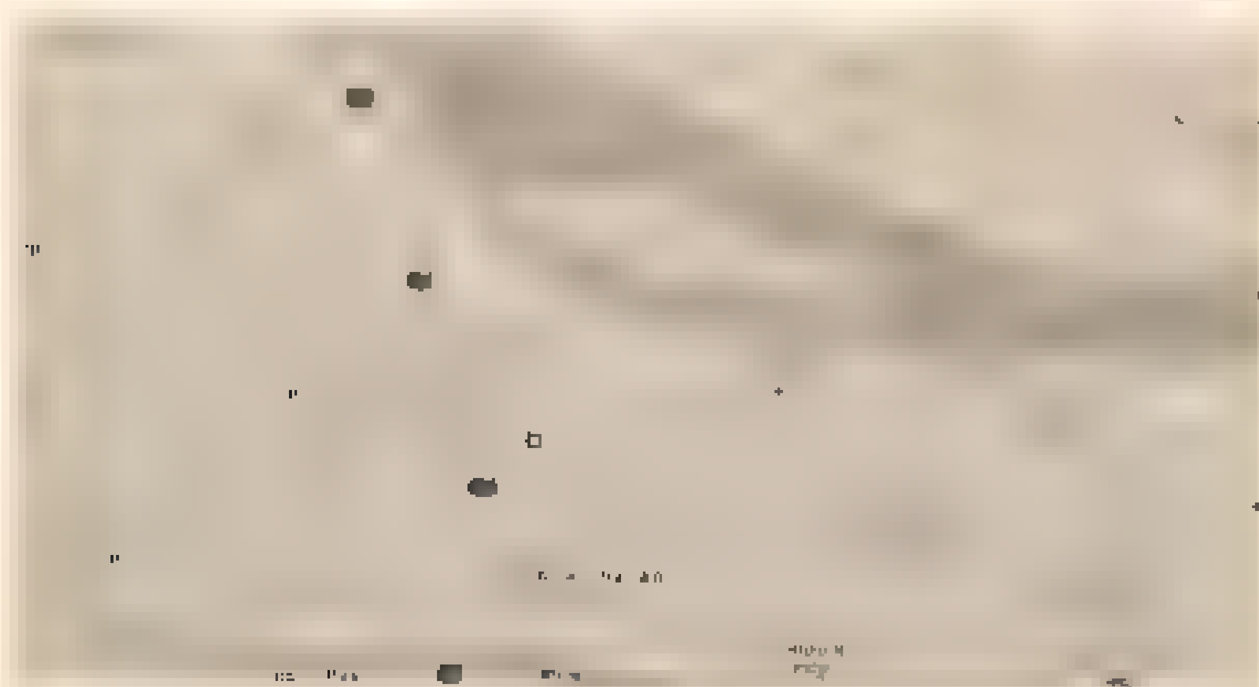
این زمین‌ها همه وقف خانواده بلخیه است.











ب. عیدگاه بلخیه

بلخی‌ها در فتوحه علاوه بر خانقاه بزرگ و نسبتاً قدیمی، عیدگاه بزرگی هم دارند که در حدود ۲۵۰۰ نمازگزار را هم‌زمان در خود جای می‌دهد. اصلاً تنها عیدگاه مسلمانان فتوحه همین مکان است که به نام «عیدگاه سیدشاه مظفر تقی حسن بلخی» یاد می‌شود.

به باور بلخی‌ها چنانکه خود ادعا دارند، این تنها عیدگاه بزرگ مسلمانان در بهار است که قبرستان نیز در درون آن است و دیگر عیدگاه‌ها به این شکل نیست. چون در کناره صحن عیدگاه، زیارت بلخی‌ها و به‌خصوص زیارت سیدشاه تقی حسن بلخی موقعیت دارد.



زمین این عیدگاه در گذشته‌ها کلان بوده، اما مثل خانقاه بلخیه مردم به مرور زمان در اطراف آن خانه آباد کرده و زمین‌ها را غصب کرده‌اند. بعدها حکومت در اثر مشکلات میان هندو و مسلمان، اطراف عیدگاه را احاطه کرده و دیواری به بلندی دونیم متر به رنگ سفید ساخته است؛ هرچند این دیوارها هم محفوظ نیست و همیشه فرصت‌طلبان اطراف عیدگاه به بهانه‌های مختلف تلاش دارند صحن حویلی خود را وسعت بدهند. این عمل بارها منجر به زدوخورد میان هندوها و مسلمانان شده است.

یک ساکن محل به نام محمدشمشیر آمد و قصه کرد که برای حفظ محوطه عیدگاه او بارها جنگیده و حتا مجروح شده است. محمدشمشیر بازوی خود را نشان داد که نشان جراحت گلوله در آن دیده می‌شد. او افتخار می‌کرد که در دفاع از زمین عیدگاه مسلمانان زخمی شده است.

صحن قبرستان نیز به دو شکل است؛ یکی قبرهای احاطه‌شده که در آن بزرگانی از خانواده بلخیه همراه با زنان‌شان دفن شده‌اند. چنانکه در سمت چپ هر مرد بلخی، مزار خانم اوست. البته یک تفاوت در ساختمان قبرهای مردان و زنان نیز دیده می‌شود. قبرهای مردان بلند است، اما قبرهای زنان فقط یک تخته سنگ روی آنها گذاشته شده و بر زمین فرش است.



در بیرون از قبرستان کوچک احاطه‌شده بلخیان، مزارهای سفید و بلند دیگری در حدود ۵ قبر وجود دارد. در این محوطه تقی‌حسن بلخی دفن است.

سوالی که برای من پیدا شد این بود که چرا تقی‌حسن بلخی در میان خانواده بلخیه دفن نشده و بیرون از محوطه در میان این قبرهای نام‌گم دفن شده است. انصارالدین بلخی به نقل از حکیم‌شاه سیدعظیم‌الدین بلخی که جد اوست، گفت که این زیارت‌ها از مریدان معروف خانواده بلخیه است و تقی‌حسن بلخی به احترام این بزرگان وصیت کرد که در کنار آنان دفن شود



مزار حسن تقی بلخی (رنگ خاکی)

دانشگاه نالندا

در حدود ۹۰ کیلومتر دورتر از شهر پتنه، شهر نالنده است. در دامن این شهر کهن و باستانی، دانشگاهی مشهور به نالندا موقعیت دارد که در زمان‌های بسیار قدیم تأسیس شده است. دانشمندان و محصلان از سراسر آسیا در دوره باستان برای تدریس و درس به اینجا می‌آمدند. هوان تسنگ، زایر و سیاح بودایی چینی که در سده پنجم میلادی به این منطقه سفر کرد، از شکوه و مرجعیت این دانشگاه سخنان زیادی گفته کرد.

دیدن این بنای تاریخی از آرزوهای من بود. مطالعات علوم اجتماعی دوره باستان هند و تعریف با شخصیت‌هایی مانند کانشکا، چندرا گوپتا موریا و دیگران مرا شیفته آثار کهن شمال هند و به‌خصوص منطقه پاتلی‌پترا در کنار رود گنگ کرده بود. حال

که به سمت بیهار شریف آمده بودیم، از دوستان خواهش کردم تا سری به دانشگاه نالندا هم بزنیم که ویرانه‌های آن هنوز هم با غرور در دل درختستانی ایستاده است.

ویرانه‌های دانشگاه نالندا

در بعضی روایات آمده است که بودا به این دانشگاه آمده و شاید کوتاه‌مدتی درس خوانده باشد. هرچند این روایت براساس سن‌شناسی‌ای که از زندگی بودا ارائه



کرده‌اند زیاد به صواب نزدیک نیست، اما به احتمال زیاد شاگردان مستقیم بودا در نخستین سده پس از وفات او اقدام به تأسیس این مرکز علمی کرده باشند. در تعدادی از روایت‌ها هم آمده است که کاتیلیا، استراتژیست بزرگ هند باستان، چندرا گوپتا موریا را در این دانشگاه زیارت کرده و او را به‌عنوان شاه آینده سرزمین هند تربیت کرده است. کاتیلیا خود اهل تکساشیلا بوده و در این دانشگاه تدریس می‌کرد، اما در

سفری به پاتلی‌پترا به دنبال یک ناجی برای هند برآمده بود. سلطنت مقتدر موریه‌ها نیز در همین پتنای قدیم و در دامنه کوه‌های راجگر ایجاد شد.

هم‌زمان با ورود ما به دانشگاه، گروهی از راهبان بودایی اهل تایلند نیز رسیدند. لباس‌های نارنجی مذهبی آنان با سرهای تراشید و پاپوش‌های معمولی تخت چوبی، حال و هوای ما را منقلب کرد و احساس ما را بیشتر تحریک نمود و یک بار به دل تاریخ باستان سفر کردیم. به یاد ورود دانشمندان بزرگ حوزه آریاه‌ی قدیم افتادم که این‌گونه به نالندا برای درس خواندن و درس‌دادن می‌آمدند. پانینی شاید یکی از اینها بود که در قبل از میلاد مسیح از کابل‌زمین به شمال هند آمد و دستور زبان سانسکریت را ترتیب کرد.

راهبان بودایی در زیر درخت معروف «درخت بودهی» یا درخت بودا چادر پهن کردند و شروع کردند به عبادت. طنین صدای آرام و هماهنگ راهبان چنان اثر کرده بود که گویا من نیز در عصر باستان زندگی می‌کنم و اینها محصلان دانشگاه نالندا هستند.

معماری و امکانات این دانشگاه کهن غیرقابل توصیف است و برای شرح آن یک باستان‌شناس یا یک شخص ژرف‌نگر نیاز است که همه ویژگی آن را بیان کند. من خودم دیدم و خودم ارزیابی کردم، اما خوش‌بختانه فلم‌ها و کتاب‌هایی در دنیای انترنت موجود است که ویژگی‌های سبک بنایی دانشگاه را تشریح کرده است.

هوای گرم و به‌شدت مرطوب ما را کسل کرده بود. در حالی که دل من کنده نمی‌شد از تماشای تعمیر باستانی این بنای کهن، اما از یک طرف کسالت رطوبت شدید و از طرف دیگر کمبود زمان که باید به برنامه‌های دیگر هم می‌رسیدیم، ما را مجبور به ترک محل کرد. در مدارک این منطقه یک حوردنی سرد که نام آن فراموش من شده

است، خوردیم که اولین تجربه من بود و همان لحظه خیلی کیف کرد. یخ برفی را با عصاره و جوهر یک میوه می‌دهند که باید یخ برفی را در آن جوهر تر کرده کش شود.

راجگیر

از نالندا به راجگیر رفتیم. شهر افسانه‌ای که نقطه وصل هندو، بودایی و اسلام است. در روایت‌ها آمده است که بودا مدتی در دامنه‌های کوه‌های پر از درختان این منطقه به ریاضت پرداخته است. یک معبد بزرگ بودایی نیز در بلندی کوهی اعمار شده است. همچنان، مهاویر از خدایان هندوها در این منطقه سال‌ها ریاضت کشیده است. در دامنه کوه راجگیر، حجره شیخ یحیی منیری نیز موجود است.

پایین‌تر از حجره مخدوم جهان شرف‌الدین یحیا منیری در حدود دوصد متر دورتر یک حجره دیگر هست که در کنار آن یک لوحه کوچک نصب شده است. در این لوحه با خط اردو و فارسی نوشته شده است: «حجره مظفر شمس بلخی». یک محوطه ۱۰–۱۰ متر با کتاره‌های فلزی با رنگ آبی است. از داخل آن چند پله پایین که رفتیم، یک مغاره بود. حدود شاید سه پله پایین به‌صورت مستقیم دوباره همین ارتفاع به سمت راست پیچیدیم و پایین رفتیم. یک سوراخ به اندازه ½ متر فضا بود. فکر کردم این حجره‌ای است که مولانا مظفر شمس بلخی در آن عبادت و ریاضت می‌کرده است؛ اما متوجه شدم که در سمت راست یک سوراخ سیبر کوچک است که به‌صورت چهاردست‌وپا از آن باید گذشت. کنجکاو شدم و وارد آن مغاره شدم.



یک دخمه سیاه کوچک بدون روشنی و در حدودی بود که یک آدم می‌تواند فقط بنشیند. یک قطعه سنگ در وسط آن گذاشته شده بود که معلوم بود قدیمی نیست. در جلو یک چراغ‌دانی شیطان‌چراغ وجود داشت. آنجا کاملا آرامش و سکوت حکم‌فرما بود و از شور و شعف بیرون خبری نمی‌آمد. در دل زمین بودم. عجب حالی به من دست داده بود. یک لحظه فکر کردم که خدا فقط در همین غار وجود دارد. احساس کردم این‌گونه فضاها انسان را به تعالی و حالات روحانیت می‌برد.



نویسنده کتاب در حجره مولانا مظفرشمس بلخی در دل کوه‌های راجگیر

در کتاب وسیله‌الشرف درباره این حجره مسایلی را پیدا کردم که جالب است. در این کتاب آمده است که وقتی مخدوم جهان در راجگیر زندگی می‌کرد و به عبادت مشغول بود، برای مظفر شمس بلخی به‌عنوان خلیفه و جانشین خود نیز حجره تعیین کرد. مظفر شمس در این حجره مشغول ریاضت شد.

بعد از سی روز عبادت و ریاضت در حجره، یک روز امیر شبخوی قوال که از قوالی‌خوانان روزگار خود بود، به دروازه حجره مظفر شمس بلخی نشسته ابیات زیر را زمزمه کرد:

کیش ما رسم شکستن نبود عهد وفا را
الله الله تو فراموش مکن صحبت ما را
در این دیار بگذشتی و سال‌ها بگذشت
هنوز بوی تو می‌آید از منازل‌ها

وقتی شیخ مظفر شمس بلخی این ابیات را می‌شنود، بی‌قرار می‌شود و تهجد را رها کرده به سراغ پیر خود می‌رود که در آن ایام عاق گشته بود

بیهار شریف

حوالی ساعت ٦ عصر به بیهار شریف رسیدیم. با اطلاعاتی که نصیرالدین بلخی قبلاً برایم داده بود، از زیارت‌ها و بلخی‌های بیهار شریف و همچنین از تماس‌هایی که با نسیم بلخی در این شهر از طریق انترنت داشتم، مطمئن بودم که دیدن بیهار شریف به معنای ناکامی مأموریت من تلقی خواهد شد.

انصارالدین دوست داشت که ما به زیارت مخدوم جهان شیخ شرف‌الدین یحیا منیری برویم و همانجا نسیم بلخی بیاید؛ چون اگر به خانه تسنیم برویم، ممکن زمان بگذرد و شب شود و ما در نهایت فرصت بازدید از مقابر شیوخ بلخی را از دست بدهیم.

من علاقمند بودم که قبل از رفتن به زیارتها، اول سجاده‌نشین‌ها را ملاقات کنیم و ببینیم که چه روایاتی از بلخی‌های بیهار شریف دارند. انصر پذیرفت و نخست به خانه برادران زین‌البدری رفتیم که در حدود دوصد متر دورتر از بارگاه مخدوم جهان بود.

سیدشاه عبدالله ابوالفخر بدری، اقبال‌احمد نالی و فضل‌الله ابوضحی سه برادر در آن خانه زندگی دارند. در میان آنها اقبال‌احمد نالی صاحب صلاحیت است و آدمی پرمعلومات اما رک و با قلب مهربان.

همین که انصار مرا معرفی کرد، نسبتاً سرد پرسید که چه موضوعی را می‌خواهی درباره بلخی‌ها بدانی؛ البته آن هم با هیبت و جلال و با صدای بلند. اما آهسته‌آهسته وقتی من هدف سفر خود را بیان کردم و یک اندازه معلومات دادم، دیدم که نرم شد و بسیار عزت کرد با چای هندی. با من عکس یادگاری گرفت و مرا تا تمام زیارت‌های خود همراهی کرد. برادر بزرگ او ابوالفخر بدری یک کتاب در مورد زندگی‌نامه شیخ شرف‌الدین یحیا منیری را که خود نوشته بود، به من تحفه داد.

برادران بدری فرزند زین‌البدری از اعراب فلسطین هستند که در سده‌های هشتم به هند آمده و سجاده‌نشین درگاه شیخ منیری شده‌اند. چون سلسله خلافت از یحیا منیری به مظفر شمس بلخی و خانواده بلخیه بیهار رسیده است، از این جهت ایشان مرید پروپاقرص این خانواده‌اند. حکیم‌شاه علیم‌الدین بلخی را سجاده‌نشین اصلی

سلسله فردوسیه می‌دانند.



برادران بدری

از راست به چپ: ابوالفجر، ابوضحی و اقبال بالی

البته در صحبت با اقبال بالی این موضوع روشن شد که در حال حاضر گروه‌های مختلف برای احراز مقام تولیت درگاه مخدوم جهان باهم رقابت دارند. خانواده‌های بلخیه و بدری باهم اختلاف دارند، اما متولیان درگاه عملاً دیگران هستند.

اقبال بالی و برادران او در مورد موقعیت جغرافیایی بلخ نمی‌دانستند. فکر می‌کردند که بلخ از شهرهای قدیمی است که دیگر جغرافیای فزیکی ندارد. اقبال از من پرسید که بلخ در کجا بوده و چه حدود و ثغور داشته است. من در تلفن و با استفاده از گوگل

وقتی نقشه و عکس‌های بلخ را نشانش دادم، برای هرسه عجیب بود. با بسیار تعجب سه برادر نزدیک شده کله‌به‌کله عکس‌ها را می‌دیدند.

از این دو موضوع بحث شجره‌نسبی و ندانستن جغرافیای امروز بلخ دانستم که پیش‌آمد سرد اقبال بالی در عذر ناشی از این دو شاید بوده باشد. فکر کرده که حتماً یک میراث‌خوار دیگر برای درگاه پیدا شده و خود را بلخی می‌خواند. چون باور آنهاست که خانواده بلخیه تنها بازماندگان بلخ‌اند و دیگران به هویت‌های دیگر مسخ شده‌اند.

اقبال بالی درباره ابراهیم ادهم داستان‌های زیادی می‌دانست. او نیز مثل همهٔ بلخی هبیهر و دیگر صوفیان این خطه، باور داشت که خانواده نخبه بهار از فرزندان ابراهیم ادهم است. از جمله داستان‌های او این یکی به شرح زیر جالب است که می‌نویسم:

ابراهیم ادهم روزی پس از اینکه تخت و بخت را کنار نهاده و به زهد گراییده بود، در کنار دریایی نشسته و مشغول دوختن لباس خود می‌شود. یک فرد امی و کم‌سواد از آنجا می‌گذرد و چون ابراهیم را می‌شناخت، نزدیک می‌شود و با تمسخر می‌گوید: ای دیوانه! مگر تخت شاهی بهتر از این نبود که در کنار دریایی نشسته پینه‌دوزی می‌کنی؟ شیخ ابراهیم با قهر می‌گوید بیا و ببین. بعد سوزن خود را در دریا می‌اندازد و فریاد می‌زند که ای ماهی‌ها، سوزن مرا پیدا کنید و برگردانید. در آن زمان هزاران ماهی به رسم تعظیم سرهای خود را از آب بیرون کرده و یکی از آنها سوزن را در دهان گرفته می‌آورد. ابراهیم پس از آن به آن مرد می‌گوید که در روزگار شاهی با جبر و قهر بر عده‌ای از مردم در یک سرزمین محدود حکم می‌راندم، اما حالا بر زمین و زمان حکم می‌رانم، بر دریا و آسمان حکم می‌رانم.

داستان اقبال بلخی مرا به یاد قهر و خشم بزرگان بلخیه بیهار انداخت که از دیگران قبلاً شنیده بودم. چه عجب که این قهر و آشکارکردن کرامات از ابراهیم ادهم تا صوفیان فعلی بلخیه بیهار یک عادت و رفتار مشابه باقی مانده است. البته خود اقبال بلخی هم از قهر و خشم زودرس صوفیین بلخیه بیهار در سخنان خود اشاراتی داشت که قبلاً شنیده بودم.

در پایان قصه‌ها برادران سری خانه‌ای قدیمی را نشان دادند که در آن روزگاری بلخی‌هابیهار زندگی داشتند، به‌خصوص اتاقی را دیدیم که سیدشاه علام‌شرف‌الدین بلخی در آن تولد یافته است.

اقبال بلخی ما را خیلی عزت کرد. او در قدم نخست ما را به درگاه مخدوم جهان شیخ شرف‌الدین یحیی منیری برد. در آنجا در مسجد بزرگی که بر ویرانه یک مسجد قدیم در حال ساخته شدن بود، حجره مولانا مظفر شمس بلخی را نشان داد. هرچند این حجره در گذشته گلی بوده، اما حالا سمنتی و اندک تفاوت ساخته شده است و ت

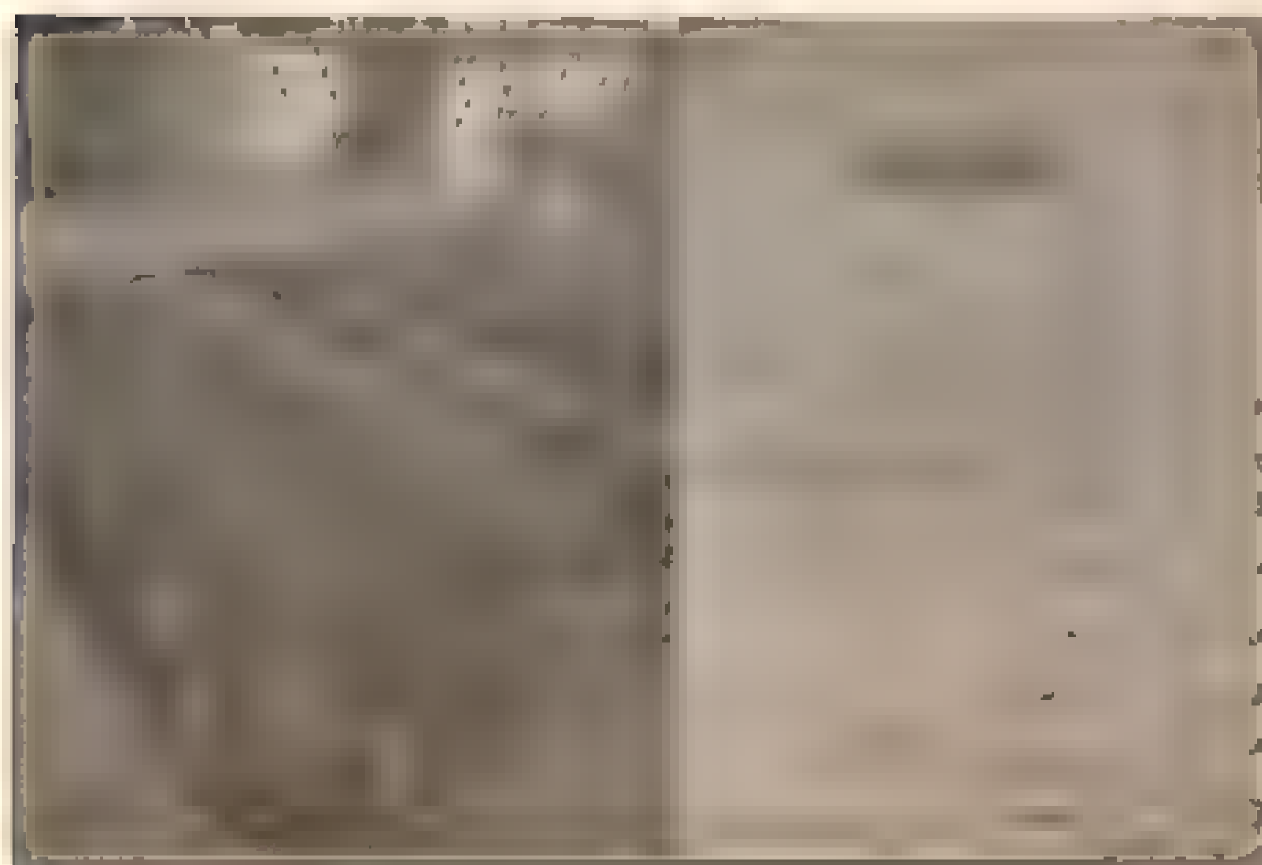
هنوز لوحه‌ای در آن نصب نکرده‌اند.



حجره مولانا مظفر شمس بلخی در کنار آرامگاه شیخ یحیا منیری- بهار شریف

در بهار شریف محله‌ای به نام بلخیه وجود دارد. مردم این محله را می‌شناسند و تا هنوز با همین نام یاد می‌کنند. جالب این است که امروز در آن هیچ کسی از بلخی‌ها زندگی نمی‌کند. حتا احمد مظفر شمس بلخی، کسانی مانند تسنیم بلخی نیز در این منطقه مکان و جایداد ندارند. تعدادی از هندوها و مسلمانان فعلاً ساکن محله بلخیه‌اند. ما به سبب دیری وقت و تاریکی هوا، ترجیح دادیم که به زیارت‌ها برویم تا این محله، اما از اقبال بلخی پرسیدیم که اگر لوحه و نشانی در آن محله باشد،

می‌خواهم عکس‌برداری کنم. بالی گفت جز همین دم، دیگر هیچ اثری نیست. در حدود پنج‌صد متر دورتر از درگاه مخدوم جهان، یک سری کلان با یک دروازه قدیمی وجود دارد. ما پیاده رفتیم و از آن دروازه داخل شدیم. در صدمتری آن میدان یک زیارت موقعیت دارد. قبل از اینکه بپرسم از بالی، گفت این مزار شیخ احمد لنگر دریا بلخی است.



لوحه مزار و قبر لنگر دریا بلخی[1]

این مزار نیز نوسازی شده و با خشت و سمنت تعمیر شده است. لوحه کهنه و رنگ‌رفته قدیمی مزار در دیوار آن نو بنا است. در داخل تعمیر دو قبر دیده می‌شود. پرسیدم

---

۱ عکاس: نیروس بلخی ۲۸/۶/۲۰۱۷

یکی را اینها از سکه دوپاسه، اما دیگران رکیست [illegible] می گفت در این مورد کمی خلاف است، پیرمرد لنگر در پاسخ به خشم آن شیخ بزرگ اسمه، تأکیدمانی این بود که مزار دومی را خانه شیخ نیست. اما مجاور زیارت که یک آدم در حدود پنجاه‌ساله به نظر می‌رسید و ریش را تنبیده با سمن زوسنده و چرکین داشت، گفت این مزار را مادر لنگر در پاسخ شهید ناصر را نبی آن را شد و معنوم بود و هم معاصب ندارد و فقط مزار منبع درآمد اوست.

ده نو مزار لنگر در پاسخ، در سمت غربی و در کنار مسجد یک زیارت دیگر است که بنای کمی بزرگ موقعیت دارد از مرحضرت حسین بوشه توحید نجی،

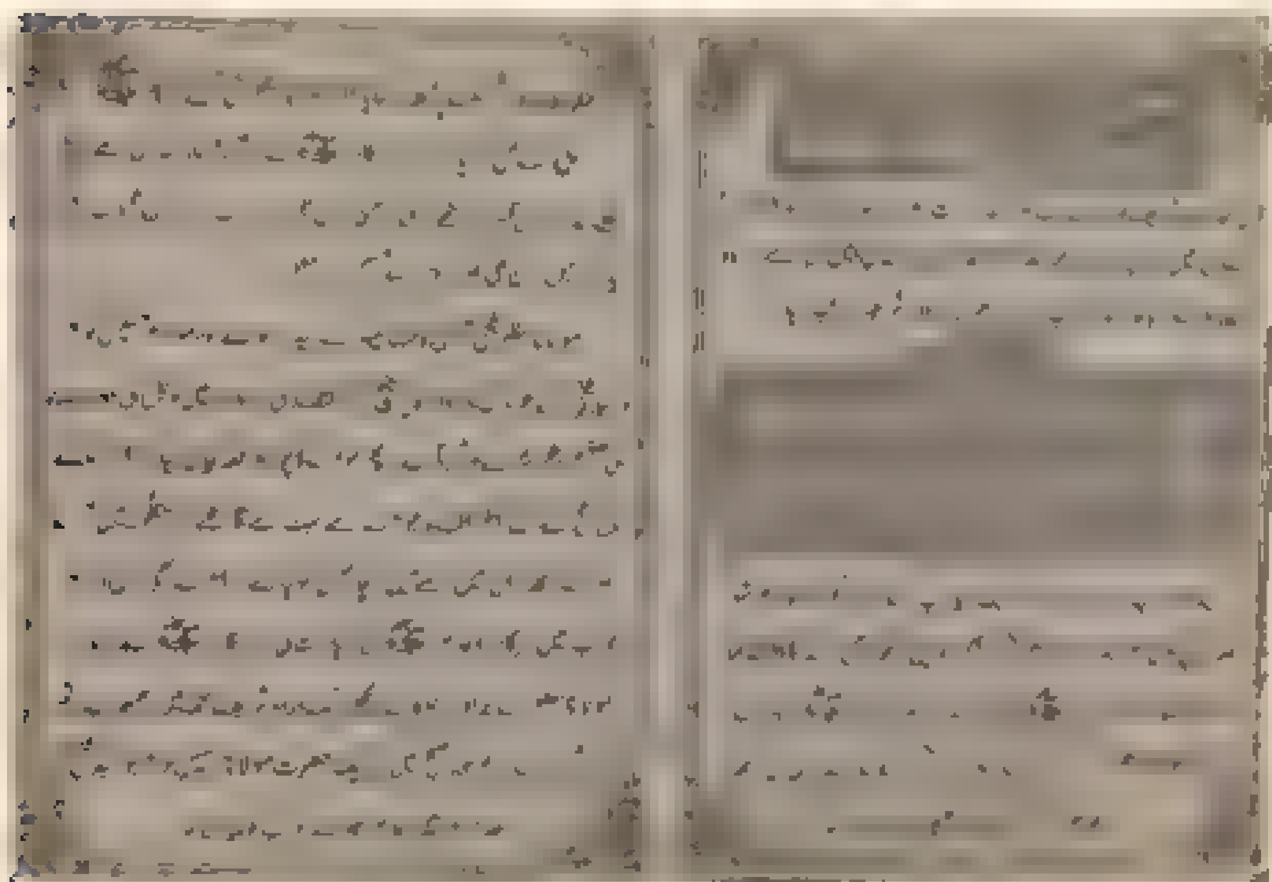


دومین حسینیه فردوسیه بعد از مقبره شمس نجی و ادامه‌دهنده این مسئله است مؤذن مسجد، مجاور این زیارت هم است.

مردی است ساده‌پوش با ریش تراشیده و یک کلاه شبیه کلاه‌پوست به رنگ سیاه و لاغر بلند بود. بلی وقتی از من به و گفت حسی شد شد و باور نمی کرد کسی را

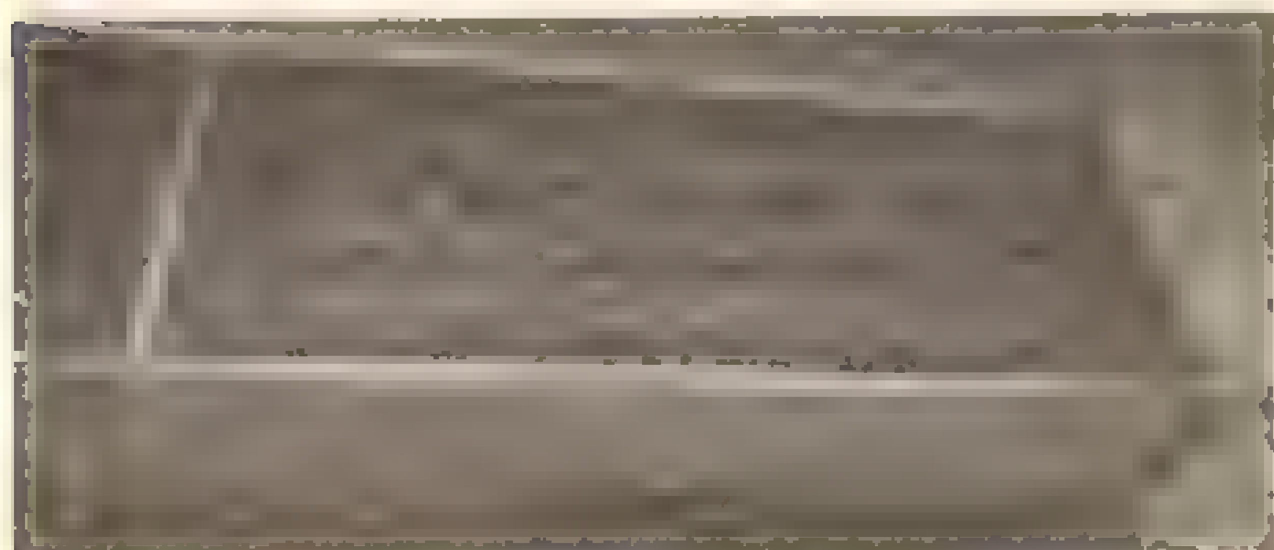
هیچ عهده‌ست گشت، بعد از صدها سال وقتی یک بلخی از دیار دور را می‌بینم که به دیار ما آمده است.

او آن‌قدر خوشحال بود که نماز عصر را شکسته کرد. پس از رکعت چهارم می‌خواست برای رکعت پنجم بلند شود. من پی برده بودم از سر ذوق‌زدگی او دانستم که در ذهن مشغول بود و آن‌ها را مرور می‌کرد. و یک ورق چاپ‌شده دعانامه حسین بوشه توحید را به من داد.



درود شریف از حسین بوشه توحید بلخی

روبه‌روی مزار توشه توحید بر دیوار سردعا و درود نوشته شده است



روایتی از لنگر دریا بر دیوار

در پشت مزار حسین توشه توحید سنگی قبرهای زیادی است که شمار تعداد آنها به ۲۰ قبر می‌رسد. زمانی پرسیدم که این قبرها چه کسانی است. گفت بسیاری از آنها مریدان معمر حسین بوده صحابه بیهار بوده‌اند. در یک قبر نشان داد و گفت این قبر شیخ حسن دانه حبشی سخی داوود. حسین توشه توحید سنگ بعد عده کرد او همیشه با قوالی‌خوانان و سماع ... بود و در محضر او دانه حبشی ... بوده به این سبب و را دایم حبشی لقب داده‌اند.



مزار شیخ حسن دایم جشن بلخی

در برگشت از مزارهای بلخیه، در مسیر [illegible] تسنیم بلخی را ملاقات کردیم و به [illegible] [illegible] به سمت [illegible] با عجله در حرکت بود.

تسنیم بلخی خیلی خوش شد، چنان مرا در آغوش گرفت که تا چند لحظه ترک نکرد. [illegible] بلخی‌های [illegible] بلخی‌های هند و [illegible] [illegible] می‌کند [illegible] به چاپ خواهد رسید [illegible] است.

[illegible]ینکه شام شده بود و می‌بایست دوباره به [illegible] برویم، نشد که به خانه تسنیم بلخی [illegible] و خیلی افسوس خورد که چرا [illegible] زود برمی‌گردیم. چند لحظه [illegible] بلخی [illegible] دوباره نشستیم و قصه کردیم. تسنیم به [illegible] بلخی [illegible] مظفر بلخی در [illegible] ملاقات کرده. تسنیم بلخی [illegible] خود به نام فریده بلخی یاد کرد که در امریکا زندگی می‌کند.

تسنیم اصرار داشت که مزارهای باقی‌مانده را [illegible] بعد راه بیفتم، در حالی که ابصار

سخی و مصطفی گیلانی برای برگشت به پتنا کمی عجله داشتند. اما پیشنهاد تسنیم را شنیدیم و در جایی که شب شده بود، با نور برق ماشین‌ها به جنگلی وارد شدیم که در گوشه آن یک زیارت دیگر سخی به نام حافظ سخی بود.

به قول تسنیم سخی، این پیر سخی صاحب پنج فرزند بوده که همه خانواده‌های سخی هند، پاکستان و کشمیر از او ریشه گرفته‌اند و افزود که دو فرزند معتبر به نام‌های حافظ سخی و درویش سخی بوده‌اند. خانواده حکیم شمس‌الدین بلخی از اولاد حافظ بلخی است، اما او خانواده خود را از درویش سخی دانست.

و همچنین گفت که چند تن از مردم بعد از جدایی هند، به پاکستان مهاجر شده و کسانی مانند شهاب سخی، عرشیه مین و دیگران در کراچی [illegible]



ملاقات با شمیم‌الدین منعمی در خانقاه منعمیه

در برگشت از بهار شریف به شهر پتنا، شمیم‌الدین منعمی را یک خانقاه و

مدرسه‌ی نام برد که در آن زیر نظر [illegible] خانواده شمسی [illegible] خانه ده مولانا مظفر شمس شمسی اهر چند یک سلسله به این خانواده می‌رسد، زندگی دارند من بی‌درنگ از مظفر خواستم تا به آنجا هم سری بزنم

یک خانه بزرگ و مجهز و امروزی با امکانات بهتر، خود شمس‌الدین معصومی مدرسه‌دار و مرجع مردمی بود در آن خانه زندگی می‌کرد. مرد خوش‌سیما با ریش سپید و سفید و [illegible] دست تعلق در زندگی [illegible] دیدن او. شمس‌الدین آدم خوش برخورد نیز بود.



و قصه‌هایی از بلخی‌ها پیدا کرد و گفت که نیای او نیز بلخی است. بعد شجره‌نامه بزرگی را که در دیوار مدرسه نصب شده بود، نشان داد که من آن را در زیر می‌آورم. این شجره نشان می‌دهد که منعمی‌ها از یک نسب به خانواده بلخی‌ها تعلق دارند.



شجره‌نامه منعمی‌های پتنا

عشق بلخی‌های فردوسیه به بلخ

واضح و آشکار شد اینکه در نهایت چرا شمس‌الدین بلخی با همه فرزندان خود بلخ را ترک کردند و راه هند را در پیش گرفتند. هرچند در آغاز کتاب اشاره کردیم که بلخی هامروری پتنا داستانی را از مظفر شمس حکایت می‌کند که در آن حسرت و عشق بلخ دیده می‌شود. می‌گویند وقتی مولانا مرید مخدوم جهان یحیی منیری شد، شیخ برای اینکه غرور مظفر شمس را بشکند، روزانه او را با دیگر مریدان به جنگل اطراف و نواحی بیهار شریف می‌فرستاد تا چوب جمع کنند. یکی از این روزها که مظفر شمس با جمعی مشغول آوردن بار درختی بود و به‌شدت خسته شده بود، ناگهان آهی کشید و گفت: افسوس که در بلخ نیستم.

داستان او را به شیخ یحیی منیری آوردند و گفتند که مظفر شمس هنوز هوای بلخ دارد و دلش می‌تپد. شیخ به سمت مولانا مظفر نگاهی کرد و گفت که هوای بلخ را دیگر از سر بدر کن و تو حالا اینجا هستی.

نسیم بلخی از زمانی که با جغرافیای بلخ دوباره آشنا شده است، دلش برای دیدن بلخ بسیار می‌تپد. وقتی یاد بلخ نادیده را می‌کند، منقلب می‌شود و می‌گوید اگر بتوانم که بعد از بازنشستگی به بلخ بروم و باقی عمر را در آنجا بگذرانم، دیگر به آرمان‌های خود رسیده‌ام.

ناصرالدین بلخی نیز شوق دیدن بلخ را در دل دارد. او نیز می‌خواهد ریشه و زادگاه نیاکان خود را از نزدیک ببیند و مردم بلخ را نیز. به باور او، هرکسی از مردم بلخ است، بزرگ است. حتا می‌گوید اصلاً بلخ انسان معمولی ندارد.

شمیم‌الدین منعمی نیز در مورد بلخ داستان‌های خوب از گذشتگان خود داشت و نسبت به این شهر کهن باوجود این که معلومات اندک داشت اما علاقه نشان می‌داد.

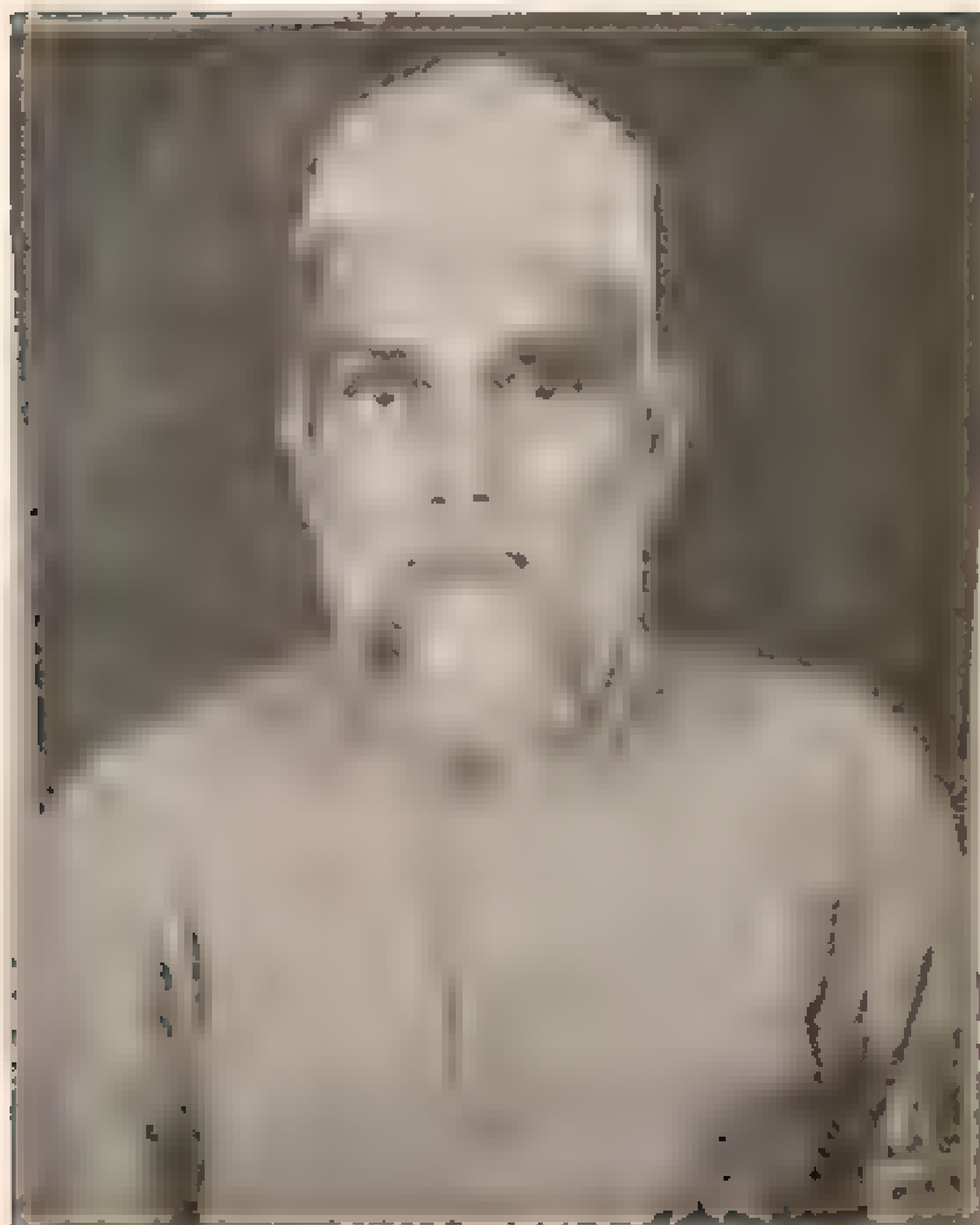
او از این که در این شهر وسیع است خوش بود و می‌گفت، تاریخ مشهور و تاریخ بزرگ دارد اما هرگز فرصت دیدن از این شهر را نداشته است.

عشق ملخی‌های پت من را به این تصمیم واداشت تا در یک فرصت مغتنم این بزرگان را به سرزمین آبایی‌شان دعوت کرده و فرصت دیدن از ملخ را مهیا کنم. هرچند سید حکیم‌شاه عسمه تنها ملخی و سیبه ملخی با عشق دیدار ملخ درگذشت و این آرزو را به گور برد. اما دیگران می‌توانند و این فرصت را دارند...

بخش سوم

آلبوم عکس

اول. بلخی‌های هند



سید شاه تقی حسن بلخی



فصیح الدین بلخی (۱۸۸۵ـ ۱۹۶۲م)

اعضای خانواده بلعجی











Syed Absaruddin Balkhi

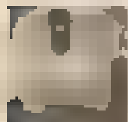
زوجه سید شاه علام شرف الدین بلخی (والده سید شاه علی حسن بلخی سجاده نشین خانقاه سحیه فردوسیه فتوحه)





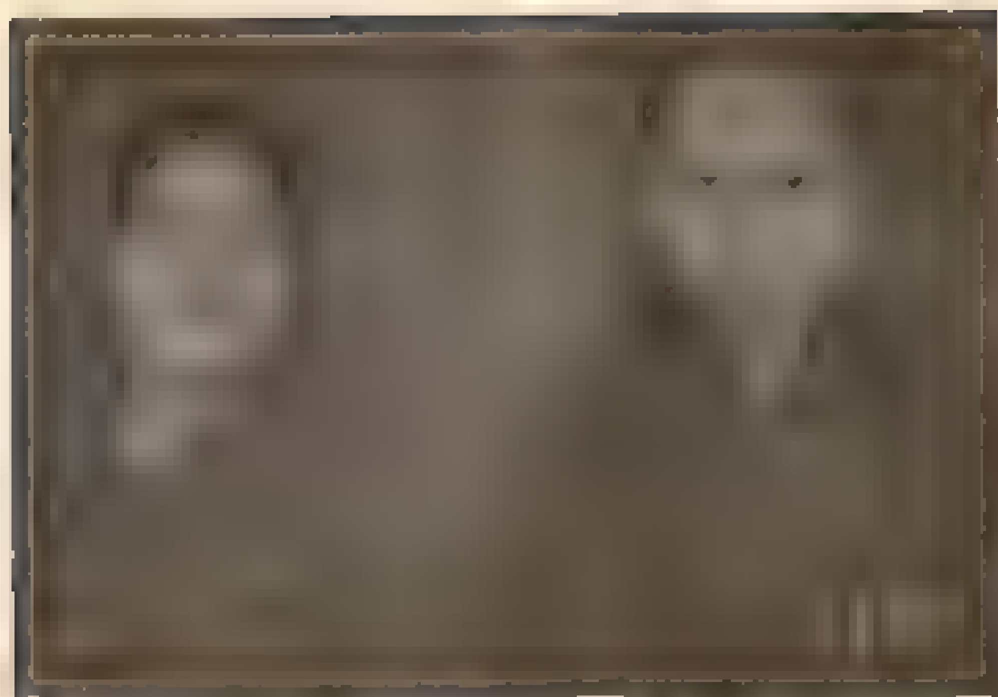
سید حکیم‌شاه علیم‌الدین بلخی



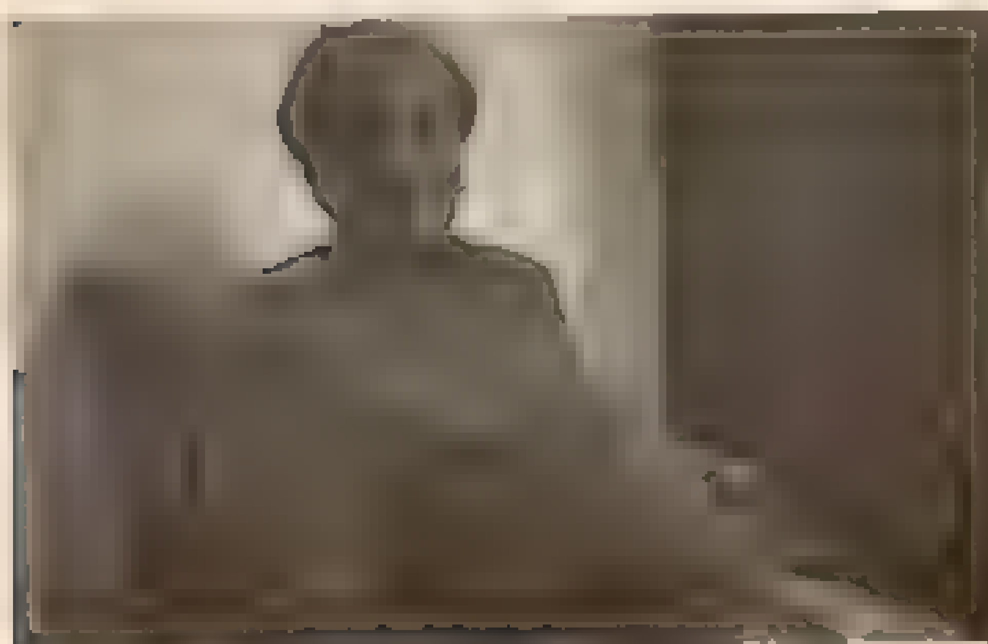


Nasar Balkhi

سید نجم بلخی کے اعزاز میں منعقدہ شعری نشست میں اپنا کلام پیش کرتے ہوئے۔ ساتھ میں پروفیسر توقیر عالم، پرووائس چانسلر مولانا مظہر الحق عربی و فارسی یونیورسٹی، کمال اظفر صدر تحریک اردو، سید حسین پیاسا صدر انجمن فلاح ملت، معروف صحافی ڈاکٹر ریحان غنی، سید اقبال بلخی، جونیجر گیاوی اور شاید اور بھی دیکھے جا سکتے ہیں تفصیلی رپورٹ کل کے خبر میں ملاحظہ فرمائیں



دکتر نسیم بلخی با همسرشان



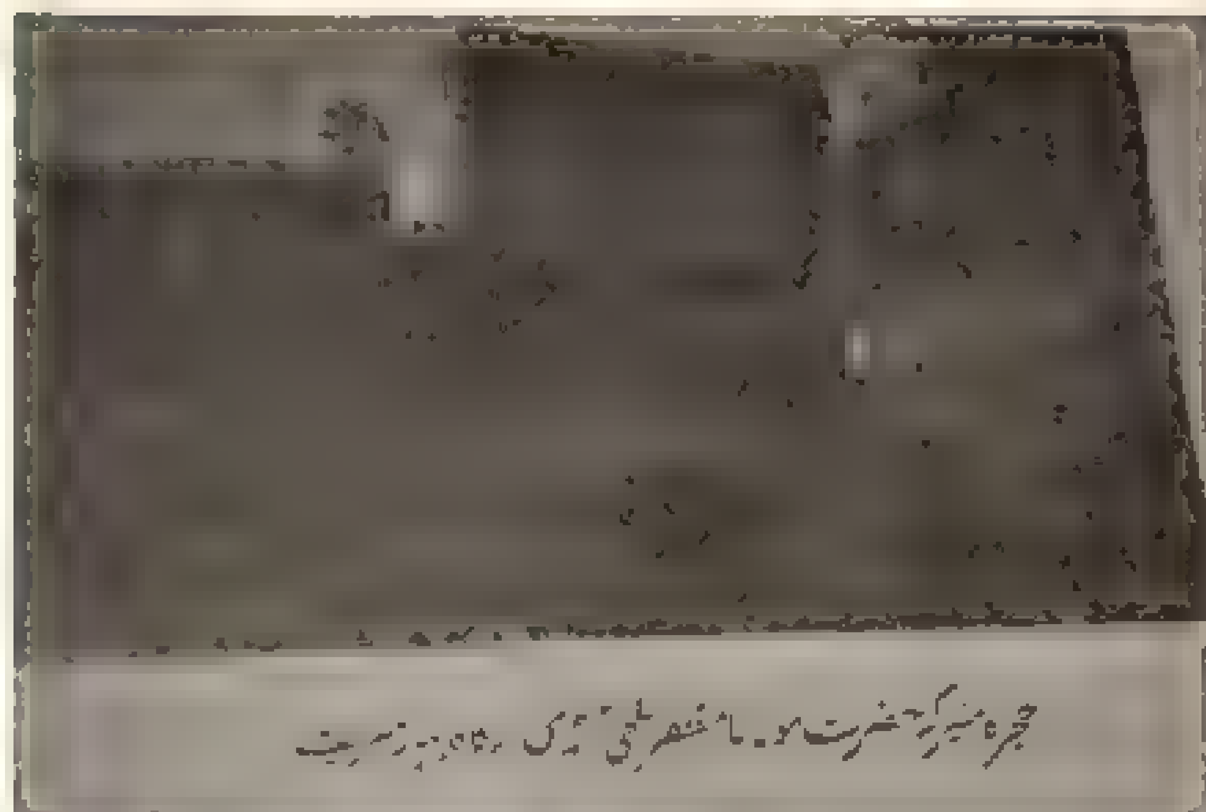
مظفر بلخی

پس از درگذشت سید حکیم‌شاه علیم‌الدین بلخی، او میراث‌دار و سجاده‌نشین سلسله فردوسیه فتوحه شده است.



ابصارالدین بلخی فرزند مظفر بلخی

دوم، مزارهای بلخی‌ها









مزار حضرت شمس بلخی



مزار شیخ احمد لنگر دریا بلخی



مزار مولانا حسین نوشه توحید بلخی



مزار شیخ حمد آموی بلخی



مزار حضرت شهید شاه بخش بلخی   شهر گیاه در ایالت بهار هند



مزار مهدی حسن بلخی در شهر بهلپور در ایالت بیهار هند

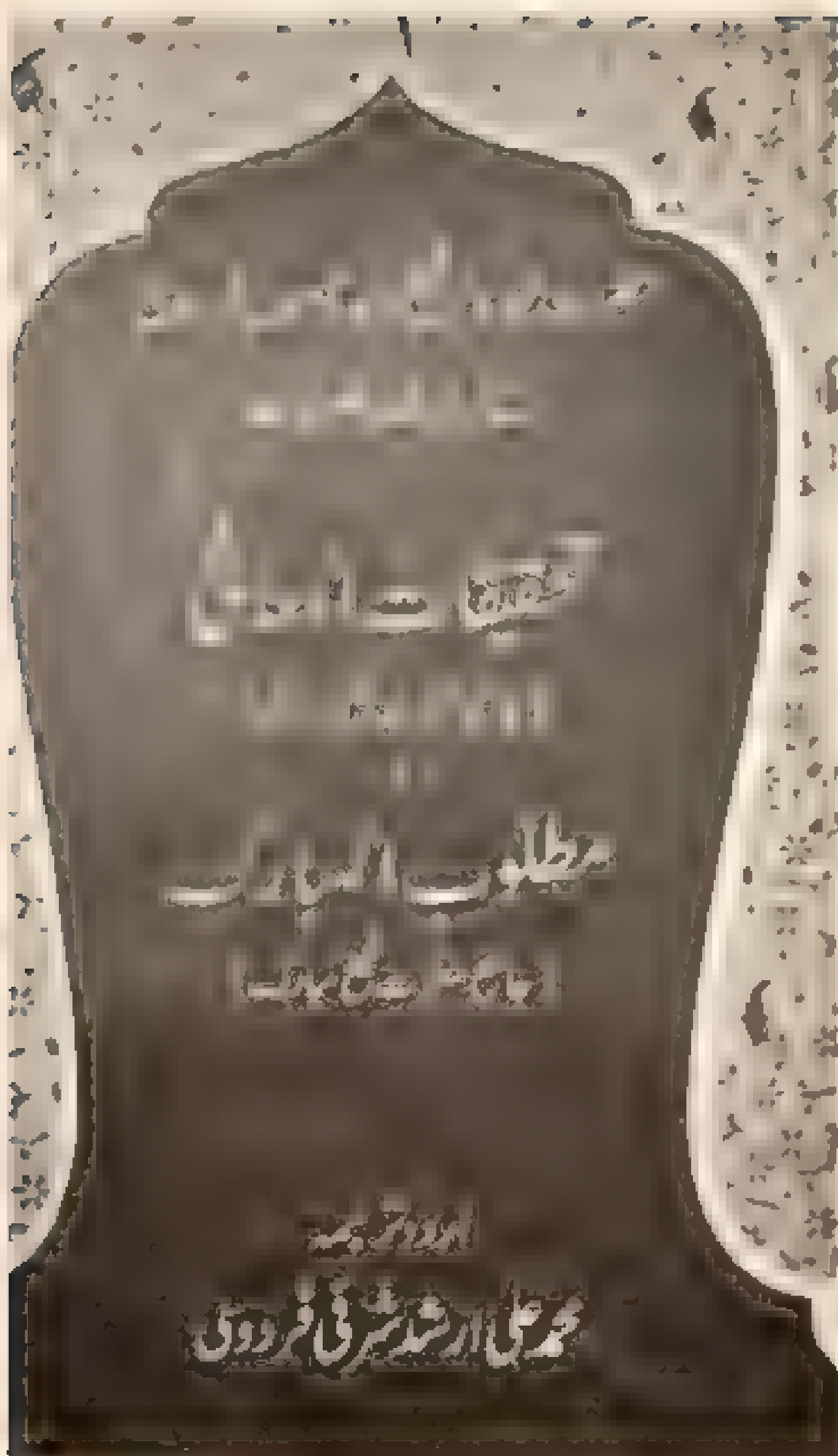


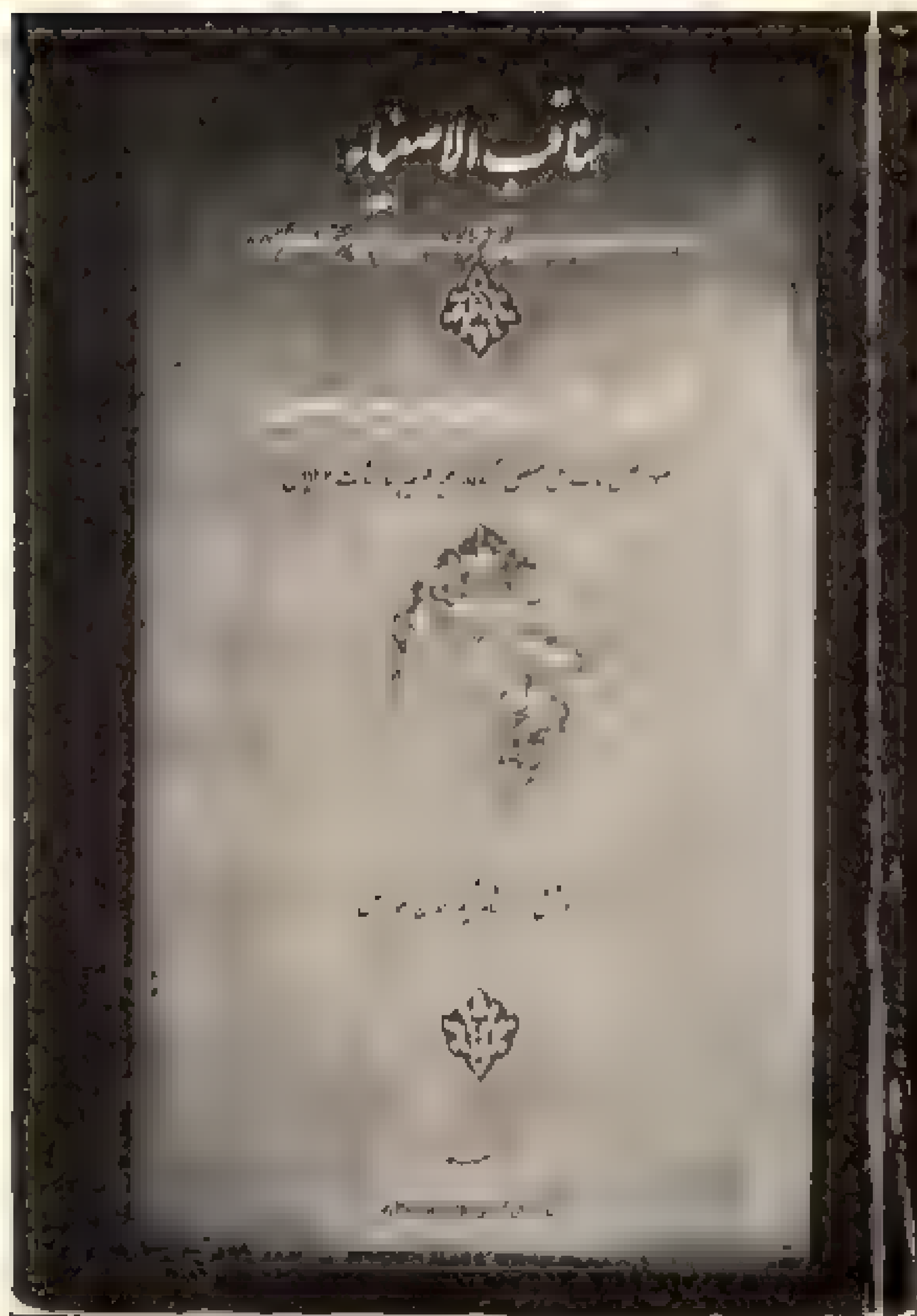
مزار حضرت مخدوم سید شاه ابراهیم سلطان بلخی، محله کاشا پر، بهار شریف، ضلع نالنده، بهار.

سوم. کتاب‌های بلخی‌ها

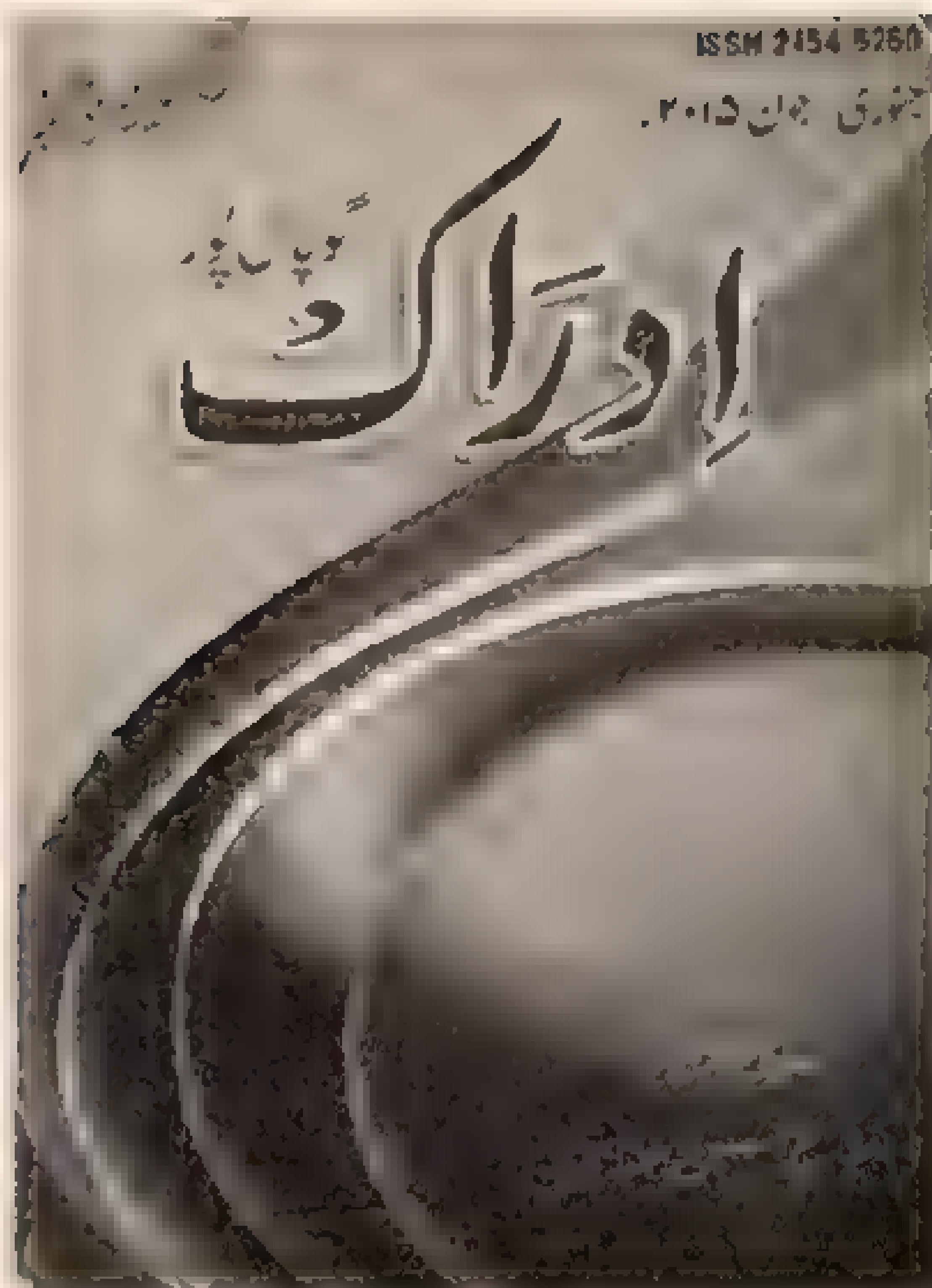


نمونه عکس ۱۹۱





البوم عکس/۱۹۳



حسین نوشہ توحیدی

حیات اور کارنامے

ڈاکٹر شاکر خلیق

عکس ۹۵

[illegible]

[illegible]

تاریخ شعرائے بہار

جلد اول

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

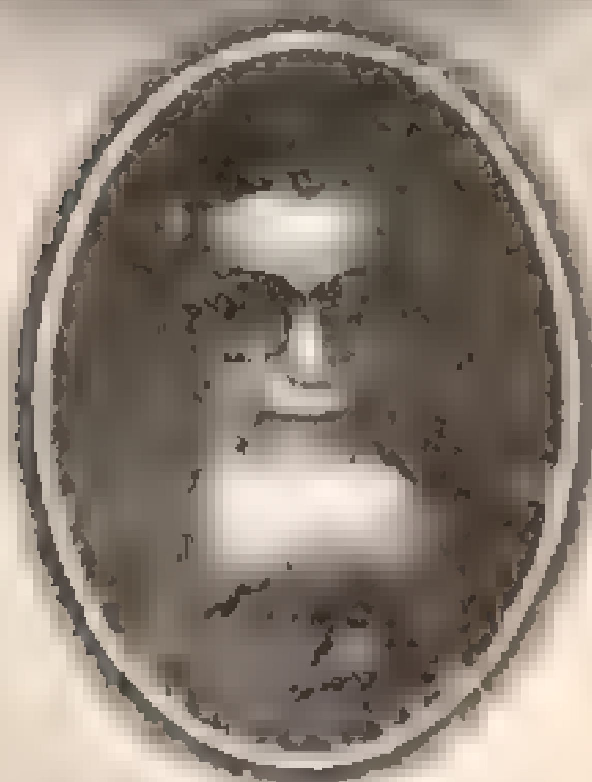
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]



ترتیب و تحشیہ

ڈاکٹر سید حسن عباس



شرح آداب المریدین



تذکرۂ

ہندو شعرائے بہار

جس میں

صوبہ بہار کے متقدمین، متوسطین اور متاخرین یعنی دورِ حاضر تک
کے نامی اور ریختہ گو ہندو شعرا کے تذکرے، اور کلام پر تبصرہ جو
ہے قدیم اور کمیاب مستند تذکروں کے علاوہ ذاتی تحقیقات کا نتیجہ ہیں

مرتبہ

فصیح الدین بلخی

ناشر

نیشنل بک سینٹر، ڈالٹین گنج، پلاموں

بار اول

قیمت
مجلد ۔ ۲۵ روپئے

سوءعکس ۲۰۱

تجزیۂ کلامِ غالب

از

سید لطیف الدین علی

مقدمہ

سید علی حسین زیبا ردولوی ایم اے

اکیڈمی آف ایجوکیشنل ریسرچ

آل پاکستان ایجوکیشنل کانفرنس کراچی

۱۹۶۵ء — ۱۳۸۵ھ

حسرت موہانی

کی

حیات اور شاعری

اور

ملفوظات کا تنقیدی جائزہ

ڈاکٹر حسن امام

بہار اردو لغت

دل چسپ کہانی اُن کی

سوانح حیات حضرت فصیح الدین بلخی

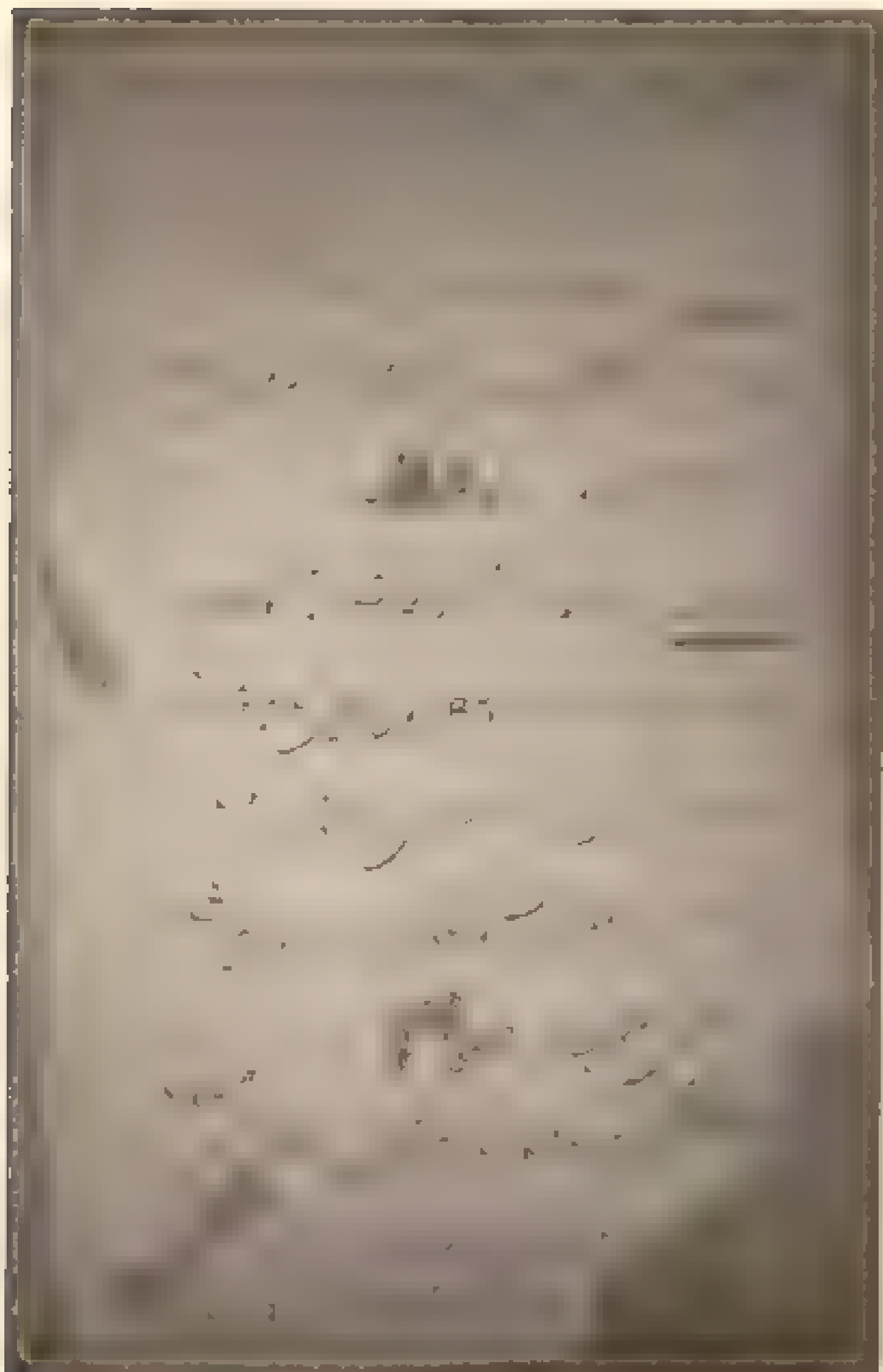
سوانح نگار

نادم بلخی

ناشر

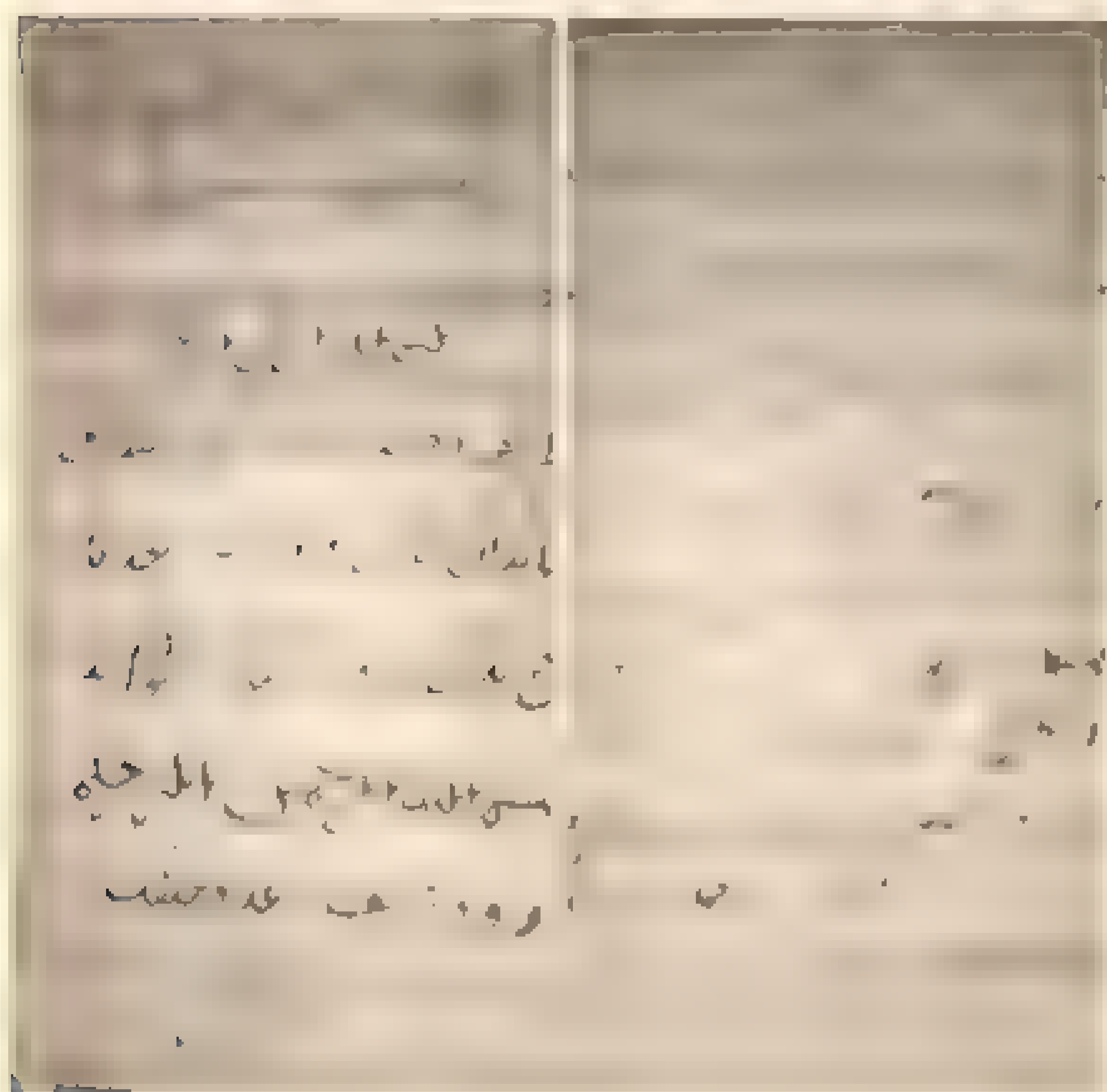
مکتبہ قادریہ امینیہ، سہسرام

چهارم. دست‌نوشته‌های بلحی‌ه



Syed Absaruddin Balkhi added 2 new photos

از شجره [illegible] محمد [illegible] فردوسی [illegible]



[illegible]

پنجم اخبار و بعضی اسناد تلخی‌ها در بیهار

خانقاہ معظم فردوسیہ کے نام کا غلط استعمال ایک مذموم سازش

[illegible]

جابر حکمراں کے سامنے حق بات کہنا بھی جہاد: مولانا بلخی

پٹنہ سٹی، ایس این بی)

اس سے بڑا دو غمگین حادثہ تاریخ اسلام میں نہیں ملتا ہے۔ یہ کوئی سیاسی جنگ نہیں تھی حکومت کی جنگ نہیں تھی، کوئی خاندانی جھگڑا نہیں تھا بلکہ حق و باطل کی جنگ تھی۔ مذکورہ باتیں ایک مجلس [illegible] تقریر میں حضرت مولانا عظیم الدین بلخی [illegible] خانقاہ [illegible] پٹنہ نے کہی۔ موقع تھا [illegible] ذکر شہدائے کربلا کا۔ حضرت مولانا عظیم الدین بلخی نے آگے اپنی خطاب جاری رکھتے ہوئے کہا کہ امام حسین علیہ السلام کے متعلق میرے آقا مولیٰ حضور ﷺ نے فرمایا [illegible] یہ دونوں (امام حسن و امام حسین) میرے گلدستے کے پھول ہیں [illegible] جو یہ چاہتا ہے کہ جنت کے جوانوں کے سردار کو دیکھیں تو امام حسین علیہ السلام کی طرف دیکھیں۔ واقعہ کربلا پر اپنی تقریر جاری رکھتے ہوئے مولانا موصوف نے کہا کہ میدان کربلا میں مظلوم کی [illegible] کی اور [illegible] نے [illegible] کی لاشوں کو [illegible] گیا گھوڑے کے ٹاپوں سے روندا گیا [illegible] جسم سے جدا کر کے ان کے سروں کو نیزوں پر [illegible] گیا۔ مولانا عظیم الدین بلخی نے بیان کیا [illegible] سب سے [illegible] جابر حکمراں کے سامنے حق بات کہنا ہے۔ مسلمانوں پر آج جو ظلم و بربریت کے پہاڑ توڑے جا رہے ہیں، مسلم نوجوانوں کو دہشت گرد بتا کر ان کی زندگیاں تباہ کی جا رہی ہیں۔ امام حسین علیہ السلام کی زندگی سے سبق حاصل کرنے کی ضرورت ہے۔ واقعہ کربلا ہم کو یہی درس دیتا ہے۔ اس سے قبل ذکر شہدائے کربلا کا آغاز تلاوت کلام پاک کی مقدس آیت کریمہ کی تلاوت حافظ عبدالحق [illegible] نے کیا اور صلوٰۃ و سلام جناب نصر الدین بلخی نے پیش کیا۔



سلطان الہند حضرت خواجہ معین الدین چشتی اجمیریؒ حکیم سید شاہ تقی حسن بلخی

حکیم سید شاہ تقی حسن بلخیؒ، سجادہ نشین خانقاہ بلخیہ، فردوسیہ، فتوحہ (بہار)

مرسلہ سید ابصار الدین بلخی فردوسی

ہندوستان کی زمین خوش نصیب زمین ہی ہے یہاں شری کرشن کی بنسی کے دل نواز و پرکیف نغمے جو فضائے بسیط میں مرتعش اور بکھرے ہوئے ہیں اس کی جاذبیت و کشش آج تک جوگ و دھیان کے متوالوں کو دوسری جگہوں سے یہاں برابر کھینچ لا رہی ہے۔ بلکہ کتنے صاحب تاج و تخت اپنے تخت و تاج کو تیاگ کر یہاں آ بسے حضرت مخدوم شہاب الدین پیر جگجوت جتھلی جو کاشغر کے، حضرت مخدوم اشرف جہانگیر جو سمنان کے مولانا مظفر بلخی جو بلخ کے فرمانروا و بادشاہ تھے یہیں کی زمین کو انہوں نے رشد و ہدایت ایثار و محبت، عمبر انسانیت اور خدمت خلق کے لیے چن لیا۔ اور یہیں



بسم اللہ الرحمن الرحیم

اللہ کی وحدانیت پر حرف آئے تو مسلمانوں کو متحد ہو جانا چاہیے: مولانا سید شاہ حلیم الدین بلخی ندوی

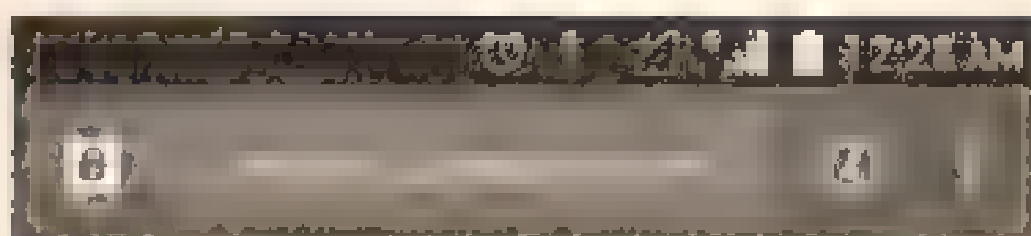
سوریہ نمسکار پر مسلم سیاستدانوں کی خاموشی افسوسناک

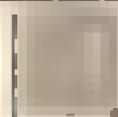
ریاست کا مران کی بیورو چیف [illegible]

[illegible] ۲۳ مارچ [illegible]



مسلمان ایک اللہ کے علاوہ کسی کی پرستش نہیں کرسکتا۔ وہ سب کچھ برداشت کرسکتا ہے لیکن اللہ کی وحدانیت پر حملہ ہو یہ گوارا نہیں۔ یہ باتیں خانقاہ بلخیہ فردوسیہ فتوحہ کے سجادہ نشین حکیم سید شاہ مولانا حلیم الدین بلخی فردوسی ندوی نے کہیں۔ وہ سورۂ "احد" کی روشنی میں خطاب فرما رہے تھے۔ مولانا بلخی نے کہا کہ خدا کا تصور تمام مذاہب میں ہے اور یہ انسانی فطرت بھی ہے کہ وہ کسی بڑی طاقت کے آگے سر تسلیم خم کرے اور اسی کو حاجت روا اور مشکل کشا مانتے ہوئے زندگی گزارے۔ انھوں نے کہا کہ منکرین خدا بھی کسی نہ کسی روپ میں خدا کے وجود کو تسلیم کرنے پر مجبور ہیں۔ وہ اگر خدا کو نہیں مانتے تو پھر کیوں مردوں کی مورتیوں کو عقیدت و احترام سے اپنی عبادتگاہوں کی زینت کیوں بناتے ہیں؟ لینن اور اسٹالین کے مزارات پر حاضر کیوں ہوتے ہیں؟ مولانا حلیم الدین بلخی نے کہا کہ کائنات کا ذرہ ذرہ چیخ چیخ کر خدا کے وجود کی گواہی دیتا ہے۔ انھوں نے کہا کہ جدید سائنس بھی یہ تسلیم کر رہی ہے کہ کوئی سپر پاور ہے جو "سپر سسٹم" کو کنٹرول کر رہا ہے۔ مولانا بلخی نے وزارت تعلیم کے ذریعہ سوریہ نمسکار کو لازمی بنائے جانے کے احکام پر احتجاج کرتے ہوئے کہا کہ مسلمان ایک اللہ کے علاوہ کسی کے سامنے اپنی پیشانی نہیں جھکا سکتا۔ تم ہمارے گھروں میں آگ لگا دو، ہمیں گولیوں سے بھون دو، وہ سب کچھ ہم برداشت کرسکتے ہیں لیکن غیر اللہ کے آگے ہمارے سروں کو نہیں جھکایا جاسکتا۔ انھوں نے اس بات پر افسوس کا اظہار کیا کہ توحید پر حملہ ہو رہا ہے اور ہمارے مسلم لیڈران خاموش تماشائی بنے ہوئے ہیں۔ ان کی غیرت ایمانی کو کیا ہوا؟ کیا ان لیڈران میں بھی ایسے نہیں تھے جو اس حکم کے احتجاج میں استعفیٰ دے دیتے؟ انھوں نے مسلمانوں سے متحد ہو کر اس کا مقابلہ کرنے کی اپیل کی۔





Danish Balkh

Today I Email A Renowned Scholar Richard Maxwell Eaton(Author of several books including "Sufis Of Bijapur") This Is What He Replied

Dear Mr. Balkhi,

Thank you for writing.

The sources I used for Maulana Muzaffar Shams Balkhi are indicated on pp. 50-51 and 86-89 of my Rise of Islam and the Bengal Frontier.

Muzaffar Shams Balkhi, Maktubat-i Muzaffar Shams Balkhi (Persian MS. Acc. No. 1859, Khuda Bakhsh Oriental Public Library, Patna), letters 148, 163, 165.

S. H. Askari, "The Correspondence of Two Fourteenth Century Sufi Saints of Bihar with the Contemporary Sovereigns of Delhi and Bengal," Journal of the Bihar Research Society 42, no. 2 (1956), 177-95.

S. H. Askari, Maktub and Malfuz Literature as a Source of Socio-Political History (Patna: Khuda Bakhsh Oriental Public Library, 1981).

All these materials should be available in Patna.

Best wishes,

--R.M. Eaton

8 Likes · 1 Share

Like　Comment　Share





Syed Absaruddin Balkhi added 2 new photos

Jama Masjid Khanquah Balkhiya Fatuha ki Tameer wa Tawsee k liye taawon ki Apeel 7301026062

جامع مسجد خانقاہ بلخیہ فردوسیہ فتوحہ کی تعمیر وتوسیع کیلئے اپیل



3 Likes



ڈاکٹر مظفر بلخی کی ترتیب "اعجازِ تغزل": ایک تاثر

21.10.2019

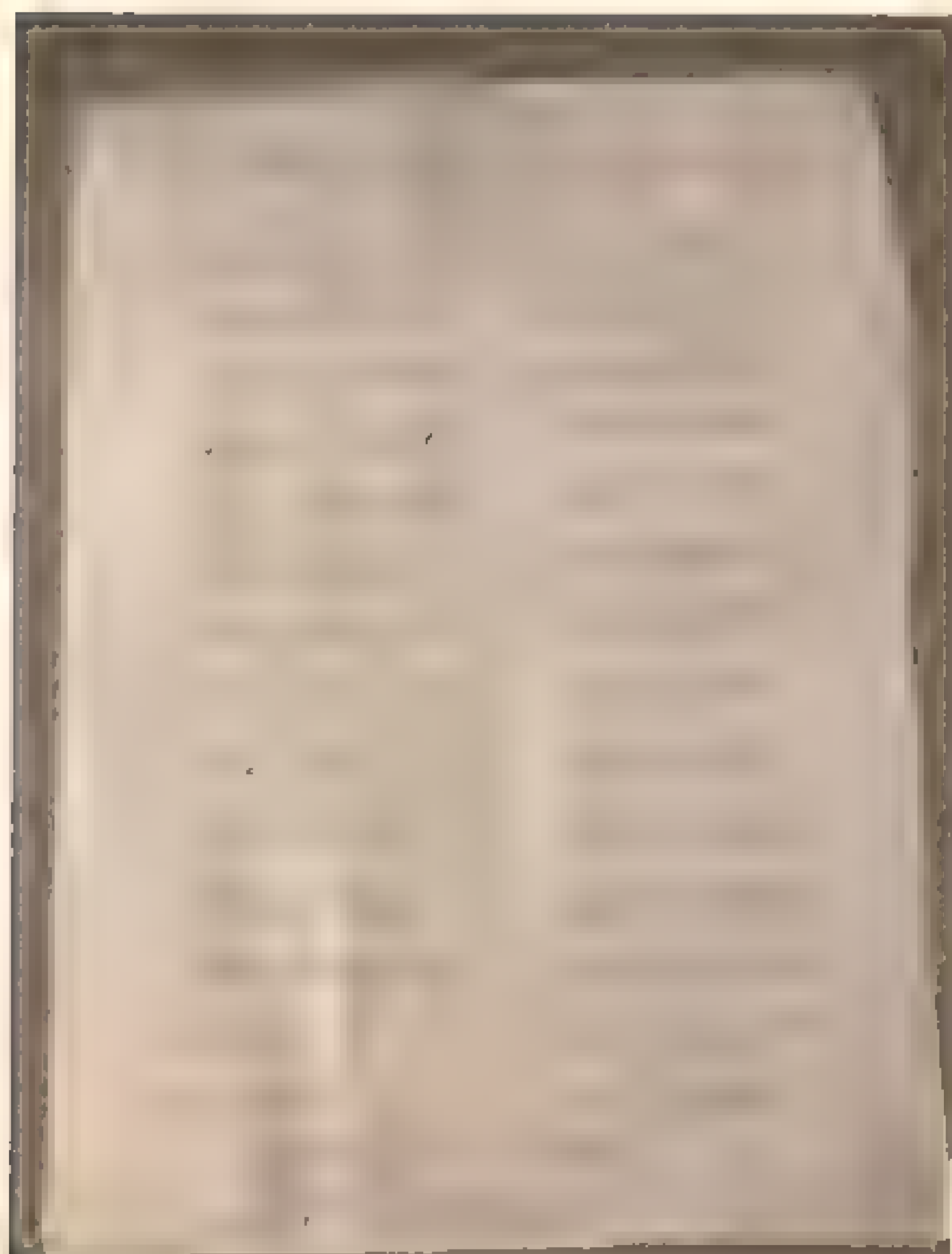
7

مولانا سید شاہ علیم الدین بلخی فردوسی ندویؒ



اعلان

•ظفر بلخی مطلع کرتے ہیں کہ ان کی والدہ صادقہ خاتون زوجہ حکیم سید شاہ علیم الدین بلخی فردوسی ندوی، سجادہ نشین خانقاہ بلخیہ فردوسیہ فتوحہ کا گزشتہ شب انتقال ہو گیا۔ انا للہ وانا الیہ راجعون۔ ان کے جنازے کی نماز لقہ ٹولی مسجد، عالم گنج کے احاطے میں بعد نماز ظہر دوپہر 2 بجے ادا کی جائے گی۔ اور تدفین ہراری متھنی قبرستان میں عمل میں آئے گی۔





کتاب‌شناسی

۱. احمد، پروفیسور نذیر (۱۹۸۹)، تذکره علمای بلخ، ترقی بورد، دهلی نو

۲. علی، رحمان (بی‌تا)، تذکره علمای هند، نول‌کشور، لکهنو

۳. حسن الله (بی‌تا)، ذکر جمیع اولیای دهلی، تصحیح پروفسور شریف حسین قاسمی، چاپ تونک.

٤. بانی، عبدالله (۱۹۵٦)، تاریخ فیروزشاهی، تصحیح شیخ عبدالرشید

٥. حسن علاء سجزی دهلوی (بی‌تا)، فوائد الفؤاد، چاپ تهران

٦. کرمانی، امیرخورد (بی‌تا)، سیرالاولیاء، چاپ پاکستان.

۷. محدث دهلوی، شیخ عبدالحق (بی‌تا)، اخبارالاخیار فی اسرار الابرار

۸. قاسمی، شریف حسین، عرفا و شعرای چند از بلخ در هند، قابل دسترس در:
http://www.newdelhi.icro.ir/uploads/urfa-w-shora-۳.pdf

۹. شجره ی شاه شعیب ابن جلال منیری (۸۲٤ قمری) مناقب الاصفیا، کتابخانه خدابخش، پتنه.

۱۰. ندوی، مولانا سید ابوالحسن (۲۰۱٦)، تاریخ دعوت و عزیمت، مجلس تحقیقات و نشریات اسلامی لکهنو

۱۱. اشرف، وجیه‌الدین (۱۷۸۸م) بحر زخار، چاپ مرکز تحقیقات فارسی دانشگاه علیگره، اترپرادیش

۱۲. ابوالفتح ندوی، سید شاه عبدالله (بی‌تا)، حضرت مخدوم جهانیان اور ان کی شخصیت، بیت‌المصل، محله بری درگاه بیهار شریف نالنده

۱۳. نذیر احمد، پروفیسور (۱۹۸۹ م) تذکره علمای بلخ، اردو ترقی بورد، دهلی نو

۱٤. نهاوندی، ملا (۱۳۱۸) خورشید ی ماثر رحیمی، به‌اهتمام عبدالحسین نوایی، انجمن آثار و

مفاخر فرهنگی، تهران.

۱۵. حبیب، دکتر شاکر (۱۹۹۳م) حسین نوشه توحید بلخی، حیات او، کارنامی [illegible]

۱۶. بیهاری، شیخ شرف احمد، مکتب دهم از مکتوبات بیست و هشتم

۱۷. منیری، علی صوفی (سال چاپ؟) وسیله شرف و ذریعه دولت.

۱۸. بلخی، شیخ حسین دایم، کاشف الاسرار، کتاب مخطوطه

۱۹. بلخی، شیخ احمد لنگر دریا (سال چاپ؟) [illegible] خوب، ناشر مکتب شرف، خانقاه شیخ احمد یحیی منیری، نالنده بهار

۲۰. صوفی، دکتر سید محمد طلحه (۱۳۹۳) [illegible] شیخ [illegible]، مرکز تحقیقات فارسی، رایزنی ایران در دهلی نو

۲۱. [illegible] مخطوطه [illegible] بلخی [illegible] سید حسن

۲۲. ابوالفضل، (۱۸۸۷م) اکبرنامه، چاپ کلکته.

۲۳. دیوان حسین نوشه توحید، کتاب مخطوطه[1]

۲۴. دیوان احمد لنگر دریا بلخی، کتاب مخطوطه

۲۵. تصوف بر ضمیر من، کتاب مطبوعه

۲۶. خوان پر نعمت، کتاب مطبوعه

۲۷. ریاض السلاطین، کتاب مطبوعه

۲۸. زندگی‌نامه صوفیان هند، کتاب مطبوعه

۲۹. اسلام در بنگلادیش، کتاب مطبوعه

۳۰. سلطان‌ها و مساجد، کتاب مطبوعه

۳۱. گنج لا بلخی، کتاب مخطوطه

۳۲. شرح آداب المریدین، کتاب مخطوطه

۱. کتاب‌های مخطوطه و مطبوعه در این فهرست به‌صورت نرم‌افزار نزد من موجود است.

۳۳. وسیله الشرف، کتاب مخطوطه

۳۴. کنزالانساب، کتاب مخطوطه

35. "Progressive Aspects of Makhdun -i-Jahan's teachings" I.I, 1982, Vol.XXXV, pp. 97-108.

36. Sayyid Yusuf Kamal BuJ^hari, Bpigrax^ia Indica^ Arabic Persian Suppl«nent. 1951-2,

37. Bihar Orissa District Gazetteer, by L.S.S. O' Malley, Patna Shahabad. Imperial Gazetteer of India, Ed. by W.W, Hunter, 1907. Vol. VIII

38. Sufism, Its Saints and Shrines, London, 1938. Sufi Maneri, Wasila -I-Sharaf wa Zaria -I-Daulat, Ed.

39. Ed. by W.Wright and M.J. de Geoje. 2nd ed. 1907. Trimin^^ain, J. S. The Sufi Orders in Islam, Oxford, 1971.

40. "The Saints in Bengali Shailch Jalal \2idin Tabrizi and Shah Jalal", Karachi, July 1960, Vol.VIII, pp. 206-226.

41. The Antiquarian Remains in Bihar* Historical Researdi Series* Patna* 1963, Vol,IV. Qeyamttddin Ahmad.

42. Corpus of Arabic Persian Inscriptions of Bihar (640-1200 A.H.), HRS. Patna, 1973, Vol. X. Qureshi* Xshtiaq Husain

43.. The Muslim Goniminity of the Indo -Pak sub-continent, 610-1947 A.O.)Delhi, 1985.

44. Tarlkh-I-Firo2 Shahi. Ziauddin Barani. A histoiry of the Sultans of Delhi from Balban to Sultan Piroz Shah's sixth year 758/1357 A.D,; Calcutta,

45. Tuguk-I-JahanQIrI. An auto biography of the Eknperor Jahaogir. (Eng, tran. by Alexander Rogers, Delhi, 1978).

46. Tabaaat-i-Nasiri. A general history beginning from the patr iarchs and Prophet to the reign of Sultan Nasiruddin Mahroud Shah, 644-664/ 1246-1265-6 A.D., by Minhaj Abu Umar Usman b. Siraj Juzjani. (fing. tran. by HiRaverty, Cal. 1881)

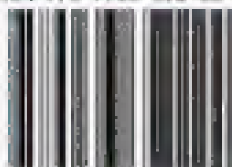
BALKHIS OF

INDIA

An Information on Muzaffar Shams
Balkhi Dynasty & Travelogue
to Bihar

Mirwais Balkhi

ISBN 978-9936-652-22-4





آدرس مرکز پخش: کابل، جادهٔ آسمایی، جوی شیر،
بازار کتاب فروشی‌ها، کوچه چهارم، انتشارات امیری
۰۷۸۴۱۰۰۹۰۳۰۰۷۰۰۳۹۰۱۱۳